

چشم اندازهای آینده نظم بین المللی مبتنی بر الگوی مفهومی نظریه دوران گذار

محسن بیوک^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

چکیده: یکی از ویژگی‌های اصلی نظام بین الملل مدرن، ماهیت سیال و پویای نظم‌ها در درون آن است. با وجود طولانی بودن سطره بعضی از انواع نظم‌های بین المللی، اما این نظم‌های حاکم هیچ گاه دائمی نبوده و در یک چرخه ادواری، دستخوش تغییر و دگرگونی شده است. عموماً در ادبیات روابط بین الملل از زمان پدیدار شدن نشانه‌های زوال نظم سنتی تا شکل‌گیری یک نظم جدید، از آن به دوران گذار یا دوران انتقالی در نظام بین الملل یاد می‌شود. دوران گذار در نظام بین المللی دارای ویژگی‌های مشخصی است که فهم آن به سیاستگذاری و نحوه کنش‌گری دولت‌ها برای جهت‌دهی به آینده نظم بین المللی کمک بسزایی خواهد کرد. پژوهش پیش‌رو با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار مطالعات کتابخانه‌ای، علاوه بر بیان ویژگی‌های دوران گذار در نظام بین الملل فعلی - که بعد از فروپاشی نظام دوقطبی پدیدار شده است در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که چه چشم‌اندازهایی برای آینده نظم بین المللی مبتنی بر دوران گذار در نظام بین الملل می‌توان متصور بود؟ فرضیه پژوهش بر این گزاره مفهومی استوار است که با توجه به ماهیت سیال، پیچیده و دارای عدم قطعیت محیط بین المللی، نظم آینده بین المللی، یک نظم کثرت‌گرا و چند مرکزی است. یافته‌های پژوهش هم نشان می‌دهد با توجه به تحول مفهومی، چرخش معنایی و چرخش نظری در ادبیات و مفاهیم روابط بین الملل و نظام بین الملل در حال گذار، شمول و دامنه تغییرات بسیار گسترده‌تر از تغییر فرایندهای رسمی میان دولت‌ها خواهد بود و در این چشم‌انداز، جهان را به سمت نظام بین الملل کثرت‌گرا، چندمرکزی، چندتمدنی و چند منطقه‌ای سوق خواهد داد. تفاوت این نظم با نظام چندقطبی سنتی، گذار نسبی از نظام بین الملل و ستفالیایی و غرب‌محور به نظام بین الملل جهان‌محور و پدیدار شدن امر سیاست جهانی خواهد بود.

واژگان کلیدی: نظام بین الملل، دوران گذار، تکامل نظام بین الملل، جهان چندقطبی-چندمرکزی، چشم انداز

۱. استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه پدافند هوایی خاتم الانبیا، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

سیاست جهانی در دوران مدرن خود، بعد از انعقاد قرارداد وستفالیایی ۱۶۴۸ تا اکنون، دوران پر نوسانی را تجربه کرده و در این میان، چرخه‌های نظم بین‌المللی همواره در حال تغییر و تحول بوده است. این تغییر و تحول نظم خود را به اشکالی همانند نظم اروپا محور (۱۸۸۹-۱۶۴۸) و گذر از این نظم به دوران صلح مسلح (۱۹۱۴-۱۸۸۹) و نهایتاً به وقوع جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) برای تغییر نظم جهانی حاکم بر روابط بین‌الملل منجر شد. پس از جنگ جهانی اول و عدم تغییر در نظم بین‌المللی، دوران گذار (۱۹۳۹-۱۹۱۸) در روابط بین‌الملل شکل گرفت و این دوران تا وقوع جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹) ادامه یافت. پس از جنگ جهانی دوم و خارج شدن دولت‌های اروپایی از گردونه رقابت‌های نظم بین‌المللی در دوران جنگ سرد، نظم دو قطبی (۱۹۹۱-۱۹۴۵) در روابط بین‌الملل پدیدار شد. هرچند این نظم، کمتر از پنج دهه توانست در عرصه نظم سازی های بین‌المللی تداوم داشته باشد و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دوران یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی یا به تعبیری نظم تک‌قطبی (۲۰۰۱-۱۹۹۱) پا به عرصه وجود گذاشت؛ اما متعاقب رخداد شگفتی‌ساز یازده سپتامبر، سیمای نظم بین‌المللی مجدداً دچار تغییر شد و دوران گذار جدیدی در عرصه معادلات نظم بین‌المللی به وجود آمده است. عموماً در ادبیات روابط بین‌الملل از زمان پدیدار شدن نشانه‌های زوال نظم سنتی تا شکل‌گیری یک نظم جدید، از آن به دوران گذار یاد می‌شود. در دوره‌های گذار در محیط بین‌المللی، بازیگران این محیط، غالباً سعی دارند تا از تمام ابزارها و ظرفیت‌های خود برای کسب جایگاه بهتر در آینده نظام بین‌المللی استفاده نمایند.

دوران گذار در نظام بین‌الملل دارای مختصات ویژه‌ای است. در این دوران، جهان ایستای سنتی جای خود را به جهان پویای رخدادها، چالش‌ها، ابهام‌ها و روندهای ژرف و شتابان واگذار کرده است. طبیعت سیال این دوران سبب شده تا موضوعات و چالش‌های فراروی دولت‌ها، ماهیت جهانی پیدا کنند و بازیگران این محیط هم نمی‌توانند بدون توجه به دیدگاه‌ها، منافع و رفتارهای سایر کنش‌گران به رویارویی با این چالش‌ها بپردازند. در این دوران شاهد افزایش نیروهای گریز از مرکز در نظام بین‌الملل و به موازات آن قدرت‌نمایی کنش‌گران غیردولتی، ظهور مراکز چندگانه قدرت، منافع و ائتلاف‌سازی‌های سیال، تغییر در ماهیت و مبانی قدرت و تکثر منابع آن و... هستیم که در این شرایط علاوه بر قدرت نظامی و قدرت اقتصادی، انواع قدرت‌های دیگر

به‌ویژه قدرت معنایی (قدرت گفتمانی، قدرت هنجاری، قدرت نرم، قدرت دیپلماتیک، قدرت اجماع سازی و مانند آن) اهمیت بسزایی یافته و به راهنمای فهم فضای نوظهور سیاست بین‌الملل و پیشبرد اهداف و منافع کشورها در عرصه جهانی تبدیل شده است. دوران گذار در مقطع فعلی نظام بین‌الملل، تفاوت‌های ماهوی و کیفی بخصوصی با دوره‌های گذشته خود دارد. در این برهه زمانی، دوران گذار، نماد بارز «آغاز تاریخ» دیگری است که فرجام آن هنوز مشخص نیست. چرا که هر دوره‌ای با وجود برخی تشابهات و اشتراکات با گذشته، مشخصه‌های خاص و متمایز خود را دارد و از این نظر، جهان آینده نیز با جهان آشنای دیروز و امروزی که ما در آن زیست می‌کنیم متمایز خواهد بود. تغییرات این دوران، فراتر از چارچوب نظام بین‌الملل و ستفالیایی و دولت‌محور است و با توجه به نشانه‌ها و علائم این دوران، نمی‌توان آن را صرفاً به پایان یک صورت‌بندی در عرصه سیاست جهانی و آغاز و تکوین صورت‌بندی دیگری محدود ساخت. شواهد بیانگر آن است که دامنه و عمق این تحولات بسیار فراتر از نظام بین‌الملل بوده و همه عرصه‌های تاریخ معاصر و زیست سیاسی جوامع انسانی را در بر خواهد گرفت؛ بنابراین تحلیل‌های تک‌ساحتی از شرایط و مقتضیات این دوران به برداشت‌های نادرست از روندهای در حال ظهور می‌انجامد که مانع از فهم صحیح و سیاست‌گذاری‌های واقع‌بینانه در مواجهه با آینده خواهد شد. پژوهش پیش‌روی سعی دارد با بهره‌گیری از نظریه دوران گذار در نظام بین‌الملل در پی ترسیم چشم‌اندازهای نظری از آینده نظام بین‌الملل است و برای دستیابی به هدف خود از رویکرد توصیفی-تحلیلی و روش مطالعات کتابخانه‌ای استفاده شده است.

۱. پیشینه پژوهش

بررسی پیشینه‌های مربوط به موضوع این پژوهش نشان می‌دهد که آثار موجود در این زمینه را می‌توان در دو بخش دسته‌بندی کرد. بخش اول پیشینه‌ها مربوط به دوران گذار در نظام بین‌المللی است که از جمله آن‌ها می‌توان به طباطبایی و بهرامی (۱۳۹۷) در مقاله پژوهشی تحت عنوان «تداوم دوران گذار در نظام بین‌الملل»، ظریف و همکاران (۱۳۹۶) در کتاب «دوران گذار در روابط بین‌الملل پساغربی»، پوستین‌چی (۱۳۹۴) در مقاله «دوران گذار و آشوب‌زدگی هنجاری در سیاست بین‌الملل» اشاره کرد. بخش دوم پیشینه‌های پژوهش عمدتاً دربرگیرنده چشم‌اندازهایی است که برای آینده نظم بین‌المللی ترسیم شده است. از جمله این آثار می‌توان به

زکریا (۱۳۹۳) در کتاب «جهان پسا آمریکایی»، جرویس و همکاران (۱۳۹۹) در کتابی تحت عنوان «جهان همچنان غربی؟» که به صورت مجموعه مقالاتی از صاحب نظران برجسته روابط بین الملل به نگارش درآمده است، ایمانوئل والرشتاین (۲۰۰۷) در مقاله‌ای تحت عنوان «افول پرشتاب: ظهور وضعیت چندقطبی»، استفان والت (۲۰۱۱) در مقاله «پایان عصر آمریکایی»، ماسالا (۲۰۱۶) در کتاب «بی‌نظمی جهانی؛ بحران‌های جهانی و ناکارآمدی غرب»، آپاریا (۲۰۱۸) در کتاب «پایان نظم جهانی آمریکایی» و وسکرسنسکی (۲۰۱۶) در کتاب «نظریه‌های غیر غربی روابط بین الملل؛ مفهوم‌سازی مطالعات منطقه‌ای جهانی» اشاره کرد.

۲. چارچوب نظری

۲-۱. تحول در نظام بین الملل

به موازات تقسیم‌بندی انواع نظام‌های بین‌المللی و نظم‌های حاکم بر آن، دیدگاه‌های متعددی درباره دگرگونی قدرت در نظام بین‌الملل و تحولات سیستمی آن وجود دارد. والرشتاین^۲ از نظریه‌پردازان نظریه نظام جهانی، با تأکید بر مفهوم سیستم سرمایه‌داری به عنوان محور اصلی نظام بین‌المللی و تلاش این سیستم برای توازن قوا و افزایش توانایی‌های خود برای تبدیل شدن به یک هژمون در نظام بین‌الملل، معتقد است که اقتصاد جهانی عامل زیر بنایی شکل‌گیری سیستم جهانی است که خود مبتنی بر فرآیند انباشت سرمایه و تکنولوژی است. وی تحولات سیستمی و تغییر در سازوکارهای نظم بین‌المللی را در چارچوب اقتصاد سیاسی جهانی و نیروهای شکل‌دهنده به آن تبیین می‌کند (wallerstein,2000: 13).

کنت والتز^۳ با بهره‌گیری از قیاس تحول نتایج اقتصادی در اثر تغییر ساختار بازار، بر این باور است که با تغییر در شمار قدرت‌های بزرگ سیستم بین‌الملل، نتایج سیستمی نیز متحول خواهد شد. والتز با برشمردن اجزاء سیستم بین‌المللی و تلاش برای برقرار ساختن رابطه علی بین آن‌ها به این نتیجه می‌رسد که ساختار سیستم بین‌الملل از طریق تغییر در اصول نظم بخش، تغییر در نوع واحدها و ایجاد تغییر در نحوه توزیع توانایی در میان واحدها متحول خواهد شد. از نظر وی با توجه به دشواری تغییر در دو اصل اول، متداول‌ترین روش برای تحول در سیستم، تغییر در

2- Wallerstein

3- Kenneth Waltz

نحوه توزیع توانایی‌هاست. (قاسمی، ۱۳۹۳: ۲۸۹)

گلپین^۴ با قرار دادن موضوع محاسبه هزینه -منفعت به‌عنوان نقطه شروع فرآیند تغییر سیستم بین‌المللی و دسته‌بندی انواع تغییرات در نظام بین‌الملل، بر این باور است که تغییرات بین‌المللی از بعد شدت و روش بر دو نوع تغییرات انقلابی و تغییرات تکاملی قابل دسته‌بندی است و به این نتیجه می‌رسد که بیشترین نوع تغییرات سیستم بین‌المللی از نوع تغییرات تکاملی است. روش اصلی تغییرات تکاملی در بعد بین‌المللی از طریق چانه‌زنی میان دولت‌ها و هدف اصلی آن، اصلاح اندک در سیستم بین‌المللی است؛ اما در صورتی که اجزاء محیط بین‌المللی به‌صورت هماهنگ تغییر نکنند، تغییرات، شدید و انقلابی خواهد بود که این نوع از تغییرات عمده‌تاً در پی بروز جنگ هسته‌ای و باهدف تغییر در کنترل سیستم خواهد بود. (قاسمی، ۱۳۹۳: ۲۹۳)

جیمز روزنا^۵ با طرح مفهوم سیاست جهانی و مشخص کردن پارامترهای آن در سه سطح، سعی دارد تا تغییر و تحولات نظام بین‌الملل را در این چارچوب تجزیه و تحلیل نماید. پارامتر اول روزنا، سطح فردی و خرد است که در آن، شهروندان، دولت‌ها و اعضای سازمان‌های غیردولتی از طریق مهارت‌افزایی، خود را با دنیای کلان سیاست جهانی پیوند می‌دهند. پارامتر دوم از نظر او پارامترهای سطوح کلان است که روزنا از آن به پارامترهای ساختاری تعبیر می‌کند و به محدودیت‌های ناشی از توزیع قدرت در میان سیستم‌ها اشاره دارد. پارامتر سوم او پارامترهای ترکیبی مبتنی بر روابط و ماهیت چنین روابطی است. وی معتقد است که پنج پیشران اصلی که عامل تغییر و تحول در نظام بین‌المللی و پدیدار شدن نظم جدید در محیط بین‌المللی است را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

از نظر او پیشران اول، انقلاب میکروالکترونیک است که به کاهش فواصل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و حرکت سریع‌تر ایده‌ها، تصاویر، ارزش‌ها و اطلاعات منجر شده است که این خود به افزایش وابستگی متقابل مردمان و حوادث انجامیده است. پیشران دوم تغییر و تحول در سیستم بین‌المللی، ظهور و بسط موضوعات جهانی همانند آلودگی هوا، بحران‌های ارزی و... است که این به‌نوبه خود محصول مستقیم فناوری‌های نوین است.

پیشران سوم از نظر روزنا، کاهش توانایی دولت‌ها و حکومت‌ها برای ارائه راه‌حل‌های رضایت‌بخش

4- Robert Gilpin

5- James Rosena

در خصوص موضوعات مهم که کلاً در حوزه صلاحیت دولت‌ها قرار نمی‌گیرند. پیشران چهارم، ضعیف شدن سامانه‌های بزرگ‌تر است که این امر سبب انسجام در سامانه‌های تابعه و کششگری نیروهای گریز از مرکز و مخالف با روندهای تمرکزگرا می‌شود. درنهایت، روزنا، افزایش مهارت افراد، گروه‌ها و دولت‌ها که با مسائل نوین، وابستگی متقابل دارند و خود را با فناوری‌های نوین نظم مابعد صنعتی، هماهنگ می‌سازند را عامل تغییر و تحول در سامانه‌های جهانی می‌داند. جیمز روزنا به این نتیجه می‌رسد در صورتی که افراد، مهارت لازم را کسب نکرده و از امور جهانی به دور باشند هیچ‌گونه تحولی صورت نخواهد گرفت؛ بنابراین، تحولات سطح خرد و گسترش توانایی شهروندان، پیش‌نیاز ضروری آشفستگی جهانی به حساب می‌آید.

هدلی بول^۶ از شارحان مکتب انگلیسی با تأکید بر جامعه بین‌الملل و نقش هنجارها و قواعد در آن، در عین توجه به جریان جاری امور در روابط بین‌الملل، با نگاه انتقادی خود در خصوص تحول در نظام بین‌المللی، پنج بدیل اصلی برای جایگزینی نظام‌های موجود دولتی در نظر می‌گیرد. بدیل اول، بقای نظام دولت‌ها بدون وجود عنصر جامعه در سطح جهانی، بدیل دوم، بقای دولت‌ها بدون وجود نظام، بدیل سوم، شکل‌گیری یک حکومت جهانی و از میان رفتن واحدهای حاکمه، بدیل چهارم، ظهور قرون‌وسا گرایایی جدید به شکل واحدهای کوچک‌تر با وفاداری‌های متقاطع و بدیل پنجم، شکل‌گیری نظام‌ها و بدیل‌هایی که سابقه تاریخی ندارند. گرچه باور نهای بول بر اصلاح و تعدیل نظام بین‌الملل است؛ اما بر این اعتقاد است که آنچه می‌تواند به پایداری نظم و موجودیت جامعه بین‌الملل کمک نماید اجماعی گسترده و فراتر از اجماع میان قدرت‌های بزرگ و همچنین توجه به تقاضاهای کشورهای جهان سوم و همچنین جهانی کردن فرهنگ بین‌المللی از طریق انحصار زدایی و گنجاندن فرهنگی غیر غربی در این فرهنگ است (Bull, 1977: 296-31)

جان وینسنت^۷ هم، با مقدم دانستن نظم بر تحول در نظام بین‌الملل در چارچوب «نظم اخلاقی» به مسئله اخلاقیات توجه خاصی دارد چراکه روابط بین‌الملل از نظر او قلمرو فقدان اخلاقیات نیست؛ بلکه می‌تواند قلمرویی از تعدد و تکثر اصول اخلاقی باشد که با تکیه بر هریک از آن‌ها بتوان به نتیجه‌گیری‌های متفاوت در مورد رفتار مناسب دولت‌ها و بازیگران دست‌یافت. از نظر وی تا زمانی که احساس تعلق به یک اجتماع جهانی شکل نگرفته باشد تأکید بر چارچوب عرف‌های دیپلماتیک و

6- Hedley Bull

7- John Vincent

طرفداری از جامعه دولت‌ها ضرورت دارد (مشیر زاده ۱۳۹۱: ۱۷۰)

جدول شماره ۱: چگونگی تحول در نظام بین‌الملل (منبع: مرور منابع توسط محقق).

| صاحب‌نظران | دیدگاه درباره تحول در نظام بین‌المللی |
|-----------------------|--|
| امانوئل والرشتاین | از طریق تحول در اقتصاد سیاسی جهانی و نیروهای شکل‌دهنده به آن |
| کنت والتز | از طریق تغییر در شمار قدرت‌های بزرگ سیستم بین‌المللی |
| رابرت گلپین | ۱- تغییرات تکاملی (چانه‌زنی میان دولت‌ها). ۲- تغییرات انقلابی (جنگ هژمونیک). |
| جیمز روزنا | در سه سطح فردی، کلان و ترکیبی و با پیشران‌هایی همانند: انقلاب میکروالکترونیک، ظهور و بسط موضوعات جهانی، کاهش توانایی و تسلط دولت‌ها و حکومت‌ها در موضوعات کلان، مهارت افزایشی افراد، ضعیف‌تر شدن سامانه‌های بزرگ‌تر و ظهور نیروهای مخالف و گریز از مرکز و درنهایت مهارت افزایشی افراد. |
| هدلی بول و جان وینسنت | تغییر در نقش هنجارها و قواعد و انحصارگرایی، تأکید جامعه بین‌الملل بر عرف‌های دیپلماتیک و دولت‌ها |

۲-۲. سیر تکاملی نظام بین‌الملل از ۱۶۴۸ تا دوران گذار جدید

با وجود این، نظام بین‌الملل مدرن، متناسب با شرایط و تحولات تاریخی، نوسان‌ها، فراز و نشیب‌ها و چرخش‌های مختلفی داشته و در طی چهار سده اخیر، شاهد جابجایی نظم‌های بین‌المللی در چارچوب سنت و روایت کلان و ستفالیایی بوده است و در هیچ برهه‌ای روندی یکسان و یکنواخت بر تحول در مناسبات و موازنه قدرت در نظام بین‌الملل حاکم نبوده است. چرخش‌های سیاست جهانی از ابتدای سده هفدهم تا پایان سده بیستم بر اساس روندهای کلان جهانی و دوره بندی‌های زمانی، در قالب چهار دوره کلان، قابل دسته‌بندی است. گرچه هر یک از این دوره‌ها، مشخصات، مختصات و ویژگی‌های متمایزی داشته؛ اما همواره پیوند معنادار خود را با آموزه‌های روایت کلان و ستفالیایی حفظ کرده و دچار گسست پارادایمی مفهومی از مبدأ مدرن خود (اروپا) نشده و همواره کشگری دولت-ملت‌ها به‌عنوان نقطه کانونی نظام بین‌الملل حفظ شده است.

اولین مقطع مشخص در نظام بین‌الملل مدرن را می‌توان از معاهده وستفالی تا پیدایش انقلاب فرانسه (۱۶۴۸-۱۷۸۹) دانست که پیدایش عصر جدیدی در تاریخ اروپا، قدرت‌نمایی قاره اروپا در تاریخ جهانی، شکل‌دهی تدریجی به نظم دیپلماتیک، حقوقی، اقتصادی در قالب کلیدواژه مدرنیته، تبدیل دولت-ملت‌ها به واحد اصلی سیاست جهانی، وقوع جنگ‌های مکرر و رقابت‌های اقتصادی، پیدایش

مرکانتیلیسم به عنوان الگوی نظام اقتصادی غالب، توسعه طلبی جهانی قدرت های اروپایی و... از مشخصات و مختصات این دوران به شمار می رود.

دومین مقطع کلان مشخص در نظام بین الملل، دربرگیرنده مقطع زمانی انقلاب فرانسه تا وقوع جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۷۸۹) است. برجسته شدن ملی گرایی به عنوان ایدئولوژی و راهنمای دولت-ملت ها و تبدیل آن به یک هویت نوظهور در میان دولت های اروپایی با بهره گیری از مؤلفه هایی همانند تاریخ مشترک، فرهنگ ملی، زبان ملی، پیشبرد فرآیند دولت-ملت سازی بر اساس هویت ملی و ترکیب این هویت سازی با سرشت منازعه آمیز و فضای رقابتی روابط بین الملل در قالب ایدئولوژی های نژادپرستانه مانند فاشیسم، (Kohane, 1984: 80-100) وقوع انقلاب صنعتی و تأثیر آن بر تحولات اقتصادی و فناورانه، تشکیل ارتش ملی و مسلح کردن آن به تجهیزات و سلاح های نوپدید، گسترش رقابت میان اروپایی ها و سرایت این رقابت به سایر مناطق جغرافیایی جهان و تلاش برای امپراتوری سازی در میان قدرت های اروپایی، شکل گیری نظام مبتنی بر موازنه قوا در بین دولت های اروپایی بعد از کنگره وین در ۱۸۱۵ جهت حفظ وضع موجود و... از مختصات و مشخصه های این برهه از نظام بین الملل بوده است.

درواقع سده نوزدهم در نظام بین الملل نوعی دوران گذار از منطقه گرایی اروپایی به بین المللی گرایی اروپایی و به تعبیر بهتر، بین المللی شدن نظام منطقه ای اروپایی بود که رقابت های اقتصادی و ژئوپلیتیک قدرت های اروپایی به مناطق جغرافیایی غیراروپایی کشیده شد و ذهنیت امپراتوری سازی های اروپایی سایر مناطق جهانی را درگیر خود ساخت. افول نظام موازنه قدرت حاصل از کنگره وین به علت تشدید رقابت های نظامی و تسلیحاتی در دوران صلح مسلح (۱۹۱۴-۱۸۸۹) و همچنین افزایش منازعات قدرت های اروپایی زمینه جنگ جهانی اول در این دوران را فراهم کرد که این جنگ، خود، زمینه تغییرات ساختاری جدید و دگرذیسی های چشمگیری در روابط بین الملل را پدید آورد، که از جمله آن ها می توان به فروپاشی امپراتوری های اروپایی پروس و عثمانی، گسترش ملی گرایی و پیدایش دولت-ملت های متعدد به علت فروپاشی این امپراتوری ها و شکنندگی فضای دوران پس از معاهده صلح ورسای اشاره کرد. نتیجه این جنگ وارد شدن آسیب ها و لطمات قابل توجه به قدرت های اروپایی، ورود قدرت های جدید به عرصه نظام بین الملل، خروج آمریکا از انزوای سده نوزدهمی خود و تبدیل شدن به یک قدرت جهانی، ظهور کمونیزم در روسیه و پیدایی شوروی، بروز بحران اقتصادی (رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰) و چرخش قدرت و جابجایی کنشگران و

قدرت‌های بزرگ بود که سبب شد دوران انتقالی تازه‌ای در روابط بین‌الملل شروع شود که با پایان جنگ جهانی دوم به سرانجام خود رسید. به معنای دیگر جنگ جهانی اول نقطه آغاز دوره انتقالی (دوران گذار) جدیدی در روابط بین‌الملل بود که با وقوع جنگ جهانی دوم، نظم دوقطبی را جایگزین نظم چندقطبی پیشین ساخت.

سومین مقطع از روندهای کلان نظام بین‌الملل مدرن دربرگیرنده جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱-۱۹۴۵) را در برمی‌گیرد. وقوع جنگ جهانی و پس‌از آن، کنفرانس‌های مهمی همانند کنفرانس تهران در ۱۹۴۳، کنفرانس یالتا و پوتسدام در ۱۹۴۵، مقدمات گذار از شرایط پیشین نظام بین‌الملل و شکل‌دهی به نظم جدید را فراهم ساخت. دو قطب قدرت و یا به تعبیر دقیق‌تر دو ابرقدرت نوظهور کانون اصلی قدرت و مدیریت را در این دوره تشکیل داده و نقش و جایگاه دیگر قدرت‌ها و نوع مناسبات آن‌ها متناسب با این دو قطب قدرت، بازتعریف و تنظیم می‌شد. افول قدرت‌های سنتی اروپا و موقعیت بین‌المللی آن‌ها و مرکزیت زدایی از اروپا به‌عنوان کانون جاذبه سیاست جهانی، (Judt, 2005: 70-74) پایان نظم چندقطبی اروپایی، پایان دوره استعمارگرایی اروپایی و فراهم شدن استقلال سیاسی کشورهای مستعمره آسیایی و آفریقایی، تبدیل شدن خود اروپا به میدان تنش دو ابرقدرت، قرار گرفتن اروپا در مدار نفوذ آمریکا با ارائه کمک‌های مالی برای بازسازی آن در قالب طرح مارشال، قدرت‌نمایی بین‌الملل کمونیسم در برابر بین‌الملل لیبرالیسم به‌عنوان ادبیات رایج سیاست جهانی، وقوع منازعات ژئوپلیتیکی بین دو ابرقدرت بر سر حوزه نفوذ و قلمرو خواهی و بازدارندگی هسته‌ای، مسابقه تسلیحاتی، جنگ‌های نیابتی، رویارویی ایدئولوژیک و فناوریانه، اقدام به تشکیل ائتلاف‌ها و پیمان‌های نظامی (پیمان ورشو در مقابل پیمان ناتو) و... از مهم‌ترین مشخصه‌ها و ویژگی‌های این مقطع از نظام بین‌الملل بود.

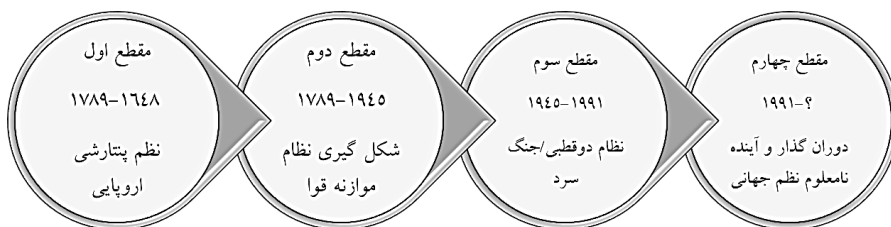
درواقع، وقوع رخدادهایی همانند بحران برلین در ۱۹۴۸، بحران شبه‌جزیره کره در بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳، بحران هند و چین (۱۹۴۶-۱۹۵۴)، وقوع جنگ ویتنام (۱۹۷۵-۱۹۵۹)، بحران موشکی کوبا (۱۹۶۲) و بحران‌های دیگر در سایر نقاط جهان و در آسیا و آفریقا و اروپا بیشتر از آن‌که ریشه ژئوپلیتیکی داشته باشند نمایانگر جنگ ایده و عقیده دو ابرقدرت جهانی بود که در قالب منطق بازی با حاصل جمع صفر بین دو رقیب جلوه‌گر شده بود (Fink, 2017). با وجود آن‌که نظام دوقطبی، آزادی عمل کنشگران و دولت‌ها را محدود کرده بود؛ اما رفتار آن‌ها را قابل پیش‌بینی پذیری ساخته بود. در این برهه زمانی باوجود اینکه بلوکی از کشورها، گروه‌بندی غیر متعهدها را تشکیل

دادند تا امکان چانه‌زنی مطلوب‌تری در ارتباط با ائتلاف‌های دوقطبی به دست آورند؛ اما توفیقات چندانی به دست نیاوردند.

در حوزه اقتصاد سیاسی نیز نظام بین‌الملل در سومین برهه بین‌المللی شدن خود، شاهد تغییرات گسترده ساختاری بود. پیدایش نهادهای اقتصادی و تجاری، پولی و مالی، افزایش نقش و جایگاه تعیین‌کننده دلار به‌عنوان یک ارز جهانی، افزایش شکاف بین حوزه‌های توسعه‌یافته شمال و توسعه‌نیافته جنوب، اهمیت یابی فناوری به‌عنوان منبع قدرت صنعتی جهانی شدن نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد و... از مهم‌ترین تغییرات در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل بود.

در مجموع در این دوره از سیاست جهانی و نظام بین‌الملل، تکرر معاهدات بین‌المللی و تقویت روندها و قواعد حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، پیدایش گروه‌بندی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه‌ای، سازمان‌های غیردولتی، نهادهای اقتصادی و تجاری همانند صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و... ماهیت نظام بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار دادند و ساختاری را شکل بخشیدند که پیامدهای آن، همه ابعاد نظام بین‌الملل مدرن را تا دهه‌های آینده تحت تأثیر خود قرار خواهد داد (Knutsen, 2016: 17-19).

چهارمین مقطع نظام بین‌الملل مدرن به معنای وستفالیایی آن، از بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شروع شده و پایان این دوره هنوز مشخص نیست. نقاط عطف مهمی در تاریخ نظام بین‌الملل مدرن وجود دارد که هریک بر تکوین این نظام و وارد شدن آن به یک دوره جدید تأثیرگذار بوده‌اند. از جمله این نقاط عطف و برهه‌های حساس زمانی که خود منشأ تحولات عظیمی بوده‌اند از قرارداد وستفالی ۱۶۴۸ به بعد می‌توان به سال تشکیل کنگره وین در ۱۸۱۵، پایان جنگ جهانی اول در ۱۹۱۹، سال ۱۹۴۵ و پایان جنگ جهانی دوم، سال ۱۹۹۱ و پایان جنگ سرد و زوال نظام دوقطبی و در نهایت سال ۲۰۰۱ و حادثه ۱۱ سپتامبر و فروپاشی یک‌جانبه‌گرایی مطلق اشاره کرد. با وجود آن‌که دوران جنگ سرد و تحولات آن، میراث ماندگاری در بسیاری از حوزه‌های سیاسی، حقوقی و اقتصادی از خود بر جای گذاشته و همواره تحولات سه دهه اخیر در نسبت با آن دوران سنجیده شده است (Keylor, 2008: 20-33)؛ اما سرشت صلح‌آمیز زوال نظام دوقطبی بدون وقوع یک منازعه فراگیر و تغییر در شاخص الگوی سنتی روابط بین‌الملل از سده شانزدهم به بعد، از ویژگی‌های بارز این نقطه عطف در میان رخدادهای پیشین سیاست جهانی بوده است (Buzan and Lawson, 2014: 437-462).



شکل شماره ۱: سیر تکاملی نظام بین الملل بعد از قرارداد وستفالی (منبع: مرور ادبیات موضوع)

۳. تحلیل داده

۳-۱. دوران گذار در نظام بین الملل از ۱۹۹۱ به بعد

دوران گذار در نظام بین الملل جدید، دارای مشخصه‌ها و مختصات ویژه‌ای است. ایالات متحده آمریکا در عصر پسا دوقطبی سیاست جهانی، تلاش وافری برای تثبیت و تحکیم موقعیت نظامی و اقتصادی بی‌رقیب خود در نظام بین الملل در قالب شکل‌دهی به نظم تک‌قطبی و یک‌جانبه‌گرایی به عمل آورده است. در عین حال سایر کشورهای حوزه نفوذ ابرقدرت‌ها به علت فروپاشی یکی از قطب‌های قدرت با وجود دشواری‌های امنیتی، از نوعی حس مستقل شدن برخوردار شده‌اند. در حوزه نظریه‌پردازی در نظام بین الملل نیز اندیشمندان این دوران، مفاهیمی با طرح مضامین پایان‌گرایی همانند پایان تاریخ، پایان ایدئولوژی، پایان جغرافیا، پایان نظام دولت-ملت و... از سوی آن‌ها مطرح شده است (Agnew and Muscara: 2012:80) از نظر افرادی همانند هانتینگتون، پایان جنگ سرد به معنای تغییر بنیادین در سیاست جهانی و پایان جنگ نیست؛ بلکه خطوط گسل منازعات بین‌المللی از منازعه بین دولت‌ها و عقیده‌های آن‌ها به منازعه میان تمدن‌ها تغییر یافته و از منابع بالقوه منازعات آینده یعنی فرهنگ، سخن به میان می‌آوردند. (Huntington, 1996:21-29).

دومین مشخصه دوران گذار فعلی در سیاست جهانی، مسئله جهانی‌شدن و مفهوم وابستگی متقابل است. هر دو مفهوم با وجود تفاوت‌هایی که دارند، دارای سرشت اقتصادی بوده و با جهانی‌شدن اقتصاد و تجارت بین الملل، وابستگی متقابل نیز همسو و هم‌معنا با مفهوم جهانی‌شدن گردیده است و در این جهان بدون مرز که اقتصاد به یکی از مبانی اصلی قدرت تبدیل شده؛ دولت‌ها هم از ابزارهای تجاری به جای ابزارهای نظامی برای پیشبرد و دستیابی به منافع خود بهره می‌گیرند (Luttwak, 1990:17-23). وابسته‌تر شدن دولت‌ها به یکدیگر، فشرده‌تر شدن تعاملات فرامرزی، نقش سازمان‌های غیردولتی و بین‌دولتی در پیشبرد سیاست جهانی در این فضا، شتاب یافتن ارتباطات،

جهانی شدن تجارت، جهانی شدن اقتصاد و تبدیل اقتصاد به یکی از مبانی قدرت، بهره‌گیری از سرمایه به جای قدرت آتش و بازار به جای پایگاه نظامی، فرسایش مرزها، فشرده شدن تعاملات فرامرزی و وابستگی متقابل بین کشورها، به چالش کشیده شدن اقتدار دولت‌ها توسط جامعه مدنی بین‌المللی، (Baylis and Smith, 2015: 60) تغییر حاکمیت و محدود شدن خودمختاری و استقلال رأی، مطرح شدن دستور کارهای جهانی به‌جای دستور کارهای منطقه‌ای و ملی و از میان رفتن موضوعیت و فلسفه وجودی طرح غرب سیاسی و شرق سیاسی در سیاست بین‌الملل، از جمله پیامدهای جهانی شدن در این دوران گذار پیش رو است (Rosenberg, 2005: 72-74). دو کلان مفهوم جهانی شدن و وابستگی متقابل بر جهانی شدن سیاست بین‌الملل هم اثرگذار بوده و علاوه بر تنوع و تکثر بخشی به کنشگران نظام بین‌الملل، هم در محدوده حکمرانی داخلی و هم در عرصه بین‌المللی، سیاست از مسئله رشد تکنولوژی و فناوری، اثر بسزایی پذیرفته است. در این میان، رواج دیپلماسی عمومی و فرهنگی مجازی هم باعث طرح مسائل جدید همانند دموکراسی خواهی، مهاجرت، رفاه اقتصادی، کمپابی منابع طبیعی، بحران زیست‌محیطی، مسائل اجتماعی و... شده است.

سومین مشخصه دوران گذار جدید را می‌توان در تنوع الگوهای جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل، حقوق بین‌الملل و امنیت بین‌الملل دانست. گرچه نظم اقتصادی بین‌الملل بر مبنای سرمایه‌داری لیبرال محور استوار شده؛ اما اقتصاد جهانی در حوزه‌های جغرافیایی غربی و غیر غربی از الگوها و روایت‌های متفاوتی از سرمایه‌داری همانند نو لیبرالیسم آمریکایی، اقتصاد دولت رفاه محور اروپایی، سرمایه‌داری اقتدارگرای چینی و... تبعیت می‌کند. همچنین در این رابطه می‌توان گفت که غلبه بخش مالی و اعتباری بر بخش تولید، تداوم الگوی کشورهای مرکز-پیرامون، شکل‌گیری نوعی از اقتصاد بر مبنای دانش (اقتصاد دانش‌بنیان)، موضوعیت یافتن حق کپی‌رایت در جهت ثروت‌اندوزی، ظهور مراکز جدید ثروت همانند آسیای جنوب شرقی و خلیج فارس، پیوند اقتصاد جهانی با مسئله مهاجرت، تداوم بحران کمپابی منابع مواد اولیه، تلاش برای حفظ امنیت انرژی و خطوط مواصلاتی تجاری به‌عنوان پیشران اصلی اقتصاد سرمایه‌داری و در نهایت جابجایی تدریجی و آرام مراکز ثروت و قدرت و اهمیت یافتن آسیا و اقیانوس آرام در مناسبات اقتصاد بین‌الملل از جمله پیامدهای جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل در دوران گذار جدیدی است که همچنان ادامه دارد. (ظریف و همکاران، ۱۳۹۶: ۷۱-۷۴)

حقوق بین‌الملل هم _که در توسعه و تثبیت نظام بین‌الملل مدرن بر اساس سنت گروسیوسی و چارچوب حاکمیت و ستفالیایی دولت-ملت تأثیر بسزایی داشته است _ در دوران گذار جدید که از

۱۹۹۱ به بعد در نظام بین‌الملل شروع شده است؛ حوزه‌های آن بیش‌ازپیش متنوع‌تر و گسترده‌تر شده و فراتر از معاهدات و کنوانسیون‌های دوره‌های قبل به موضوعات حقوق اقتصادی بین‌المللی، حقوق کیفری بین‌الملل، حقوق محیط‌زیست و مانند آن را در بر گرفته است. گرچه جهان و سیاست جهانی هنوز در قالب و ادبیات دوره وستفالیایی می‌اندیشد و حقوق بین‌الملل هم ریشه در این زبان ادبیات و دستگاه مفهومی دارد، اما نظام بین‌الملل در حال تحول است و با توجه به دگرگونی‌های محیط بین‌الملل و پیچیدگی‌های روزافزون آن، به نظر می‌رسد ساختار پیشین وستفالیایی حقوق بین‌الملل برای مفصل‌بندی و فهم معنایی تعاملات جهانی ناکافی بوده و حقوق بین‌الملل ناگزیر است تا خود را بیشتر از پیش با فرایند جهانی‌شدن منطبق سازد.

امنیت نیز همواره یکی از دغدغه‌های اصلی نظام بین‌الملل مدرن از ابتدا تا امروز بوده و مکاتب مختلف روابط بین‌الملل هریک برای چگونگی تأمین آن، دیدگاه‌های خاصی عرضه کرده‌اند. در دوران گذاری که هم‌اکنون نظام بین‌الملل با آن مواجه است، تغییرات اساسی در نگاه دولت‌محور سنتی به امنیت، به وجود آمده و کثرت کنشگران و تنوع منافع، بر پیچیدگی امنیت بین‌الملل افزوده است. در این فضای جدید، امنیت تنها محدود به چارچوب‌های سرزمینی دولت‌ها نشده؛ بلکه با ارائه یک تعریف موسع از امنیت، این مسئله، امروزه دربرگیرنده موضوعات و تهدیدات فراملی جدید مانند تروریسم، امنیت زیست‌محیطی، امنیت انسانی، امنیت غذایی و... نیز را شامل می‌شود (شیهان، ۱۳۸۸: ۸۰-۱۰۰). بنابراین در پرتو تحولات مفهومی در حوزه امنیت، تحولات مفهومی امنیت، گسترده‌تر و عمیق‌تر شده و تهدیدات غیر نظامی از جمله منازعات دینی، هویتی، قومی، فرهنگی، فقر، توسعه نیافتگی، بی‌عدالتی، نابرابری‌های اقتصادی، چالش‌های زیست محیطی و... را در بر گرفته است.

چهارمین مشخصه دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل، تحول مفهومی در ادبیات روابط بین‌الملل است که منجر به تغییر معنایی بسیاری از مفاهیم سنتی و رایج و بازخوانی و بازاندیشی این مفاهیم و ورود مفاهیم جدید به ادبیات نظام بین‌الملل شده است. با اینکه مفاهیم واژگان پیشین که در طی سه دهه گذشته همانند دولت-ملت، قدرت، حاکمیت، منافع ملی و... همچنان کاربرد دارند؛ اما به دلیل ماهیت سیال و متغیر نظام بین‌الملل، این مفاهیم نظری هم همانند سایر حوزه‌های دیگر، نوعی دوران گذار را تجربه می‌کنند. چرخش زبانی در علوم انسانی و عرصه اندیشه فلسفی و یاری‌رساندن این چرخش به فهم بین‌الذهانی و بازاندیشی مفاهیم و اصطلاحات مصطلح در روابط بین‌الملل، تحول در

مفهوم دولت-ملت به معنای وستفالیایی آن و دگرذیسی در نقش و کار ویژه‌های آن (رقابت دولت‌ها با کنشگران نوظهور)، تحول در مفهوم حاکمیت و به چالش کشیده شدن عنصر و مؤلفه انحصاری آن و احتمال شکل‌دهی به حکمرانی چند سطحی فراسوی سنت وستفالیایی در میان کنشگران اروپایی و بازسازی حکمرانی با نگرشی نو، (Oslander, 2001: 55) اقتدارگرایی دولت‌ها (در فقدان یک یا دو قدرت برتر و یا حکومت جهانی) و دشواری برقراری نظم در این شرایط و تلاش برای جایگزینی متخصصان غیر حاکمیتی به جای حاکمیت‌ها در مواجهه با موضوعات و دستور کارهای جهانی، (Ilgen, 2003: 14) فقدان حکومت مرکزی با انحصار قدرت و به سر بردن دولت‌ها در ناامنی دائمی، از جمله تحولات مفهومی در نظام بین‌الملل در دوران گذار پس از پایان جنگ سرد است. در دوران گذار از منظر ساختاری نظام بین‌الملل اقتدارگرایی است و منطق اقتدارگرایی از این واقعیت حکایت دارد که نظام بین‌الملل فاقد سلسله مراتب مشابه نظام‌های ملی است. دولت‌ها به عنوان کنشگران اصلی نظام بین‌الملل اقتداری بالاتر از اقتدار خود به رسمیت شناخته و در شرایط فقدان اقتدار برتر بر اساس آنچه که منطبق با منافع آن‌هاست، رفتار می‌کنند.

تحول در مفهوم قدرت و اهمیت یافتن سایر مؤلفه‌ها همانند قدرت هنجاری، قدرت اقتصادی، قدرت دیپلماتیک، قدرت رسانه‌ای، قدرت شبکه‌های اجتماعی، قدرت نرم و ... هم‌راستا با منع نظامی قدرت، تحول در مفهوم منافع ملی و محیط و ابزارهای تحقق آن و تعقیب آن در فراسوی مرزها و معادلات جهانی و ارزیابی مجدد نقش و موقعیت بین‌المللی خود به دلیل تغییر آرایش نظم جهانی، تحول در مفهوم امنیت (تعمیم یافتن مفهوم امنیت از سرزمین به انسان و ارائه تعریف موسع از آن) و... (Burchill, 2005: 70-85) از دیگر تحولات مفهومی در نظام بین‌الملل در دوران گذار است. قدرت در این دوران ترکیبی از همه منابع و مؤلفه‌های کهن و نوظهور است. قدرت نظامی، توان اقتصادی، قابلیت‌های دیپلماتیک، پیشرفت‌های فناوری و انواع قدرت معنایی همه به عنوان مؤلفه‌های مکمل و قوام‌بخش و شالوده‌های قدرت ملی به شمار می‌روند. به تبع تغییر در مفهوم قدرت در دوران گذار، منافع ملی نیز دستخوش دگرگونی شده است. پیدایش مفهوم «منافع مشترک» در ادبیات روابط بین‌الملل، تأکید بر «تعامل و همکاری»، «استقلال عمل کشورها در عرصه سیاست و روابط خارجی»، «پیچیدگی و کدر شدن مرزهای تمایزبخش سستی» که سبب تحول در محیط، ابزارها و شیوه‌های تحقق منافع ملی کشورها در این دوران شده است.

پنجمین مشخصه دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل، چرخش نظری در روابط بین‌الملل است که از

تحول مفهومی اثر پذیرفته است. از نشانه‌های چرخش نظری در دوران گذار جدید می‌توان به نابسندگی و بحران ناکارآمدی و نارسایی نظریه‌های روابط بین‌الملل در فهم تحولات زمانه و تمرکز آن‌ها بر پایداری نظم دوقطبی و حتی شگفت‌زده شدن واقع‌گرایان و لیبرال‌ها از صلح‌آمیز بودن تحول نظم به سبب فروپاشی شوروی، تردید در اعتبار بسیاری از ادعاهای نظریه‌های رایج روابط بین‌الملل و طرح انتقاداتی از این نظریه‌ها به سبب گرایش بیشتر به مفهوم «ثبات» در نظام بین‌الملل به‌جای شناسایی عوامل «تغییر»، تغییر و تحول چشمگیر در سیاست جهانی و امکان سپری شدن دوران روابط بین‌الملل و جایگزین شدن مفهوم سیاست جهانی به‌جای آن، (Smith, 2000: 374-402) اشاره کرد.

به چالش کشیده شدن مفاهیم جهان غربی روابط بین‌الملل و مرکزیت زدایی از قرائت غربی و اروپا مدارانه از امر بین‌المللی پیدایش رهیافت‌های بدیل یا رقیب سنت‌های نظری پیشین روابط بین‌الملل در چارچوب هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پست‌مدرنیسم، ضرورت توجه به مفاهیم ادبیات انتقادی در روابط بین‌الملل به دلیل نادیده انگاری مسائل و مفاهیمی همانند حکمرانی استعماری، نژادپرستی، توسعه‌نیافتگی، بی‌عدالتی و نابرابری اقتصادی در سنت‌ها و نظریه‌های پیشین روابط بین‌الملل (Tickner and Waever, 2009: 17-23) و... از جمله چرخش‌های نظری در روابط بین‌الملل در دوران گذار است.

ششمین مشخصه دوران گذار در محیط بین‌المللی به چرخش معنایی در روابط بین‌الملل برمی‌گردد. این چرخش معنایی در ساختار نظام بین‌الملل به دلیل به حاشیه رانده شدن ساختار قدرت محور و مادی نگر نظام بین‌الملل و ناکامی نظریه‌های سنتی در تبیین تحولات سیاست جهانی و همچنین چشم‌انداز نقش‌آفرینی امر فرهنگی و هویتی در افق آینده نظام بین‌الملل شکل گرفته است؛ که از جمله نمودهای چرخش معنایی می‌توان به قدرت‌نمایی دین و به چالش کشیدن ادبیات سکولار نهادینه شده در روابط بین‌الملل در طی سده‌های گذشته و تبدیل شدن دین به موضوع مهم سیاست جهانی، بازگشت دین به حوزه عمومی و سیاست بین‌الملل و احیای جهانی امر دینی، افزایش نقش دین در معادلات بین‌المللی (انقلاب ایران در ۱۹۷۹ توجه ویژه به الهیات رهایی‌بخش در آمریکای لاتین، احیای نقش دین بودایی در شبه‌قاره هند و...) و حرکت به سمت سیاست بین‌الملل پس‌اسکولار، طرح مجدد نسبت اخلاق با سیاست بین‌الملل پس از یک دوره بی‌اعتنایی به آن در حیات نظام بین‌الملل و احیای نظریه‌های هنجاری، (Hutchings, 2010: 15-25) نقش‌آفرینی مسائل فرهنگی و تمدنی به

کانون معادلات سیاسی، اهمیت یافتن هویت و سیاست هویتی در سیاست بین‌الملل هویت محور (Martin and patrick, 2007:30-50) و... اشاره کرد.

هفتمین مشخصه اصلی و کلان دوران گذار در نظام بین‌الملل کنونی، آشکار شدن نشانه‌ها و علائم جابجایی قدرت در نظام بین‌الملل به‌عنوان یک واقعیت تردیدناپذیر، عینی و پرتنش است و این فرآیند جابجایی به‌گونه‌ای است که علاوه بر کنشگران سنتی، کنشگران غیردولتی، کنشگران نوظهور و همچنین قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های منطقه‌ای، قدرت‌های میانه و دیگر بازیگران را در برمی‌گیرد. در این معنا انحصار کنشگری قدرت‌های بزرگ به پایان رسیده و این فرآیند جابجایی، دیگر به قدرت‌های بزرگ محدود نمی‌گردد.

از نشانه‌های این جابجایی قدرت در بعد جغرافیایی می‌توان به افول نسبی هژمونی‌گرایی و افول تدریجی موقعیت حوزه اقیانوس اطلس شمالی به‌عنوان مهم‌ترین کانون قدرت و نفوذ در روابط بین‌الملل، چرخش نسبی و آرام قدرت در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل از حوزه آتلانتیک و غرب جغرافیایی به حوزه پاسیفیک و شرق جغرافیایی (مرکزیت زدایی از ژئوپلیتیک آتلانتیک محور و قدرت گرفتن اقتصادی آسیا و رواج تعبیر سده بیست و یکم به‌عنوان سده آسیایی)، (Shaw, et al, 2007:27-28) اشاره کرد.

گسترش منازعات فرآیند جابجایی قدرت به عرصه مناطق و رقابت‌های نظم منطقه‌ای (تکاپوی بهره‌گیری قدرت‌های نوظهور از رقابت‌های منطقه‌ای برای پیشبرد سیاست بین‌المللی خود) اهمیت یابی دوباره منطقه‌گرایی در جغرافیای قدرت و رواج اصطلاح جهان مناطق و نظم جهانی چند منطقه‌ای (Hurrell, 2007: 127-146) از نشانه‌های دیگر این جابجایی قدرت در نظام بین‌الملل در حال گذار است.

هشتمین ویژگی دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل در دوره اخیر، دگرذیسی و تغییرات جهانی در چارچوب نهادها و سازمان‌های بین‌المللی است. بسیاری از این سازمان‌ها که محصول و میراث نظام دوقطبی در دوره جنگ سرد بوده‌اند با غلبه بر بحران فلسفه وجودی توانسته‌اند خود را بازتولید و بازسازی نمایند. وجود این ساختارها و نهادهای بین‌المللی در مرحله اول بر شکل‌گیری مفهوم حکمرانی جهانی به معنای جهان به‌هم‌پیوسته و شبکه‌ای شده و دارای آثار فراملی و فرامرزی اثرگذار بوده است که این الگو، با قرائت و روایت لیبرالی جهان غرب از نظم جهانی همسویی بیشتری دارد و در عین حال از نظریه‌های کارکردگرایانه و نوکارکردگرایانه روابط بین‌الملل نیز اثر پذیرفته است. (Weiss, 2009, 253)

۳-۴. روندهای کلان در آینده دوران گذار در نظام بین الملل

ویژگی‌ها و مختصاتی که برای دوران گذار در نظام بین الملل تشریح گردید برون داد تغییر و تحولاتی است که در محیط بین المللی و ورود به عصر جدید نظام بین الملل شروع شده است. تغییرات محیط بین المللی در این دوره از حیات نظام بین الملل به تغییر و تحولات کنونی که به آن‌ها اشاره شده است بسنده نخواهد کرد و روندهای موجود خود به کلان روندهای دیگر منجر خواهد شد. گرچه تحولات جدید و روندهای آینده امری محتوم و مسیری قطعی نیستند و کنشگران می‌توانند در شکل‌دهی و بازتعریف آن‌ها به سمت و سوی منافع و نگرش‌های خود نقش آفرین باشند اما لازم است قبل از ورود به بحث چشم اندازهای نظری آینده نظم بین المللی نگاهی اجمالی به این کلان روندها داشته باشیم.

در دوران جدید نظام بین المللی مفهوم سازی‌ها درباره نظام بین الملل و آینده آن همچنان تداوم خواهد داشت و سیر گفتمان سازی‌ها و سیاست‌گذاری‌های راهبردی بر مبنای تضاد روایت‌های محیط آینده بین المللی مبتنی بر قرائت روایت‌گری قدرت‌های بزرگ و نوظهور ادامه پیدا خواهد کرد. پردازش گفتمان «چند جانبه‌گرایی چند قطبی» در محیط سیاسی و اقتصادی بین المللی و طرح مفاهیم و روایت‌های بدیل و مغایر با گفتمان آمریکا محور از جمله این مفهوم سازی‌ها بوده است (Stuenkel, 2017:46)

یکی دیگر از تحولات جدید نظام بین الملل در دوران گذار که بر سیاست بین الملل تاثیرگذار بوده است تغییر در ماهیت روابط بین الملل و جهانی شدن جغرافیای آن است و تحولات جدید سبب شده است تا جغرافیای روابط بین الملل از یک جغرافیای اروپا محور و نهایتاً غرب محور به یک جغرافیای جهانشمول تبدیل شود. همچنین بحران اقتصادی غرب و ظهور قدرت‌های جدید، شکل‌گیری سازوکارها و ائتلاف‌های جدید همانند بریکس، دی ۸ و... رقابت‌های هنجاری و... از تحولات جدید نظام بین الملل است که به نظر می‌رسد در آینده تشدید نیز خواهد شد.

از جمله کلان روندهای جدید محیط بین المللی می‌توان به تکرر و تنوع منابع قدرت (هنجاری، معنایی، ساختاری، نرم، قدرت اجماع و...)، ظهور و تنوع کنشگران و کثرت‌گرایی در محیط نظری و عملیاتی، جایگزینی نسبی «جامعه جهانی» به جای «جامعه بین المللی»، طرح تعبیر و استعاره‌های پایان محور، پذیرش نقش کنشگران غیر دولتی و غیر رسمی از سوی دولت‌ها، نقش فناوری و صنعت در تحولات محیط بین المللی و... اشاره کرد. (Hyde-Price, 2014:33)

۳-۵. چشم انداز نظری آینده دوران گذار در نظام بین الملل

بررسی و توصیف نظری چشم انداز دوران گذار فعلی در قالب این که روندها و رویدادها و اقدام های این برهه نظام بین المللی به خلق چه تصاویری از آینده نظام بین المللی منجر خواهد شد به یکی از موضوعات مهم مباحثه ها و مناظره های سیاست جهانی امروز تبدیل شده است. بازیگران سنتی، نوظهور، دولتی، غیردولتی و حتی نخبگان فکری و ابزاری در جوامع مختلف سعی دارند تا هریک از زاویه جهان بینی خاص خود در جهت غلبه روایت مدنظر و مشروعیت بخشیدن به این روایت ها، نظریه های خود را ترویج کنند. آنچه از قطعیت برخوردار است این است که جهان، در حال دگردیسی شتابان و اساسی است و با شرایط و موقعیت های دهه های گذشته به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. همه کنشگران هم در این فضا سعی دارند تا بر اساس منافع و ارزیابی و فهم خود از تحولات، راهبردهای مناسبی برای حفظ یا ارتقاء موقعیت خود در معادلات جدید نظم بین الملل در دستور کار سیاست خارجی خود قرار دهند. این تصویرسازی ها و روایت ها عموماً از مؤلفه های متعددی همانند اثرگذاری و اثرپذیری از توزیع قدرت، نقش قدرت های بزرگ، ساختار منافع و راهبرد بازیگران برای آینده نظم بین المللی، اصالت حفظ وضع موجود یا تغییر آن، هنجارگرایی، جغرافیا گرایی، توان اقتصادی برای تغییر و... تأثیر می پذیرند و با وجود آن که هنوز یک بدیل تمام عیار نتوانسته است جایگزین الگوهای قبلی شود و هنوز آرایش و ساختار قطعی جدیدی نتوانسته خود را تثبیت کند؛ اما بعد از جنگ سرد، الگوهای متفاوتی از آینده نظم بین المللی در نزد مکاتب و اندیشمندان این عرصه مطرح شده است.

یکی از روایت ها و تصویرهایی که هم زمان با پایان جنگ سرد در خصوص آینده نظام بین الملل شکل گرفته بود باور به این گزاره بود که جهان پساجنگ سرد، جهانی «چندقطبی» است که در مقابل تلاش های آمریکا برای رسمیت بخشیدن به قرائت نظم بین المللی تک قطبی قرار می گرفت. از جمله دلایل غلبه روایت نظام بین المللی چندقطبی، قدرت یابی شتابان قدرت های نوظهور، بحران مالی و اقتصادی جهان غرب (۲۰۰۸)، افول نسبی هژمونی آمریکا در نظام بین الملل و ادعان به پذیرش نقش محدودتر نسبت به گذشته در تحولات جهانی توسط این کشور، پایان یافتن انحصار دولت-ملت ها در معادلات قدرت و تنوع کنشگران و متکثر شدن مراکز قدرت به خصوص در حوزه اقتصاد بین الملل، افزایش تأثیرگذاری قدرت معنایی، فرهنگی، گفتمانی و... است. (Dugin, 2014) این قرائت از آینده نظم جهانی گرچه با اقبال کنشگران سیاست جهانی مواجه شده است؛ اما به دلیل

گذشته‌نگری، ناهم‌زمانی و ابتنا بر منطقی قدرت محوری نتوانسته است تصویری تمام‌عیار از چشم‌انداز نظام بین‌الملل در حال گذار و روندها و جریان‌های نوظهور آن ارائه دهد.

دومین روایت از جهان در حال گذار و نظم بین‌المللی آینده که این روایت هم در پیوند با نقش ایالات متحده آمریکا در چشم‌انداز آینده جهانی مرتبط است، قرائت «جهان بدون قطب» ریچارد هاس^۸ است. استدلال هاس در خصوص این قرائت از جهان آینده بر برخورداری قدرت‌های رقیب ایالات متحده آمریکا (چین، روسیه، اتحادیه اروپا و هند از حدود نیمی از جمعیت و بیش از ۶۰ درصد از تولید ناخالص جهانی) در مقایسه با وضعیت‌های قبلی است که آمریکا به‌تنهایی نیمی از اقتصاد جهانی را در اختیار داشت و امروز این سهم به ۲۲ درصد رسیده است. همچنین هاس معتقد است که چارچوب کنشگری در نظام بین‌الملل از انحصار دولت‌ها خارج شده و گروه‌های شبه‌نظامی، سازمان‌های منطقه‌ای، شرکت‌های چندملیتی، رسانه‌های جهانی، جنبش‌ها و احزاب سیاسی، سازمان‌های تروریستی و... با اختصاص میزانی از قدرت به خود بر روند تحولات جهانی اثر می‌گذارند. وی بر این باور است که برتری آمریکا علاوه بر حوزه مالی در سایر حوزه‌های دیگر از جمله کارایی نظامی و دیپلماسی و مدیریت بحران‌های جهانی دچار چالش شده است و جهانی شدن نیز با تقویت جریان‌های فرامرزی خارج از کنترل و نظارت دولت‌ها و قدرت بخشی به کنشگران غیردولتی در تضعیف نظم مبتنی بر قطبیت تأثیرگذار بوده و به روابط بین‌الملل و جهان بدون قطب مشروعیت بخشیده است (Haass, 2018: 139-149).

سومین تصویر از آینده نظم بین‌المللی بعد از دوران گذار در قالب نظریه «جهان چندمرکزی» کاپچان^۹ است. وی با تأکید بر مفهوم مدرنیته و نقش آن در شکل‌دهی به نظام بین‌الملل اروپا محور و تأثیر همین مفهوم بر آینده نظم بین‌المللی دوران گذار فعلی، بر این باور است که عصر غربی نظام بین‌الملل به دلیل جابجایی قدرت از غرب رو به پایان بوده و در عصر جدید پیش رو هیچ کشور، منطقه یا الگوی سیاسی بر نظم جهانی سلطه و غلبه نخواهد داشت. از دیدگاه وی، جهان آینده به هیچ کشوری تعلق ندارد؛ بلکه متعلق به همه کشورها خواهد بود. جهانی برخوردار از روایت‌های نظم ملی و بین‌المللی و متنوع که در سطح جهانی با همدیگر به رقابت یا همزیستی خواهند پرداخت و جهان به هم وابسته برای نخستین بار در تاریخ، فاقد مرکز جاذبه خواهد بود. کاپچان معتقد است که

8- Richard N. Haass

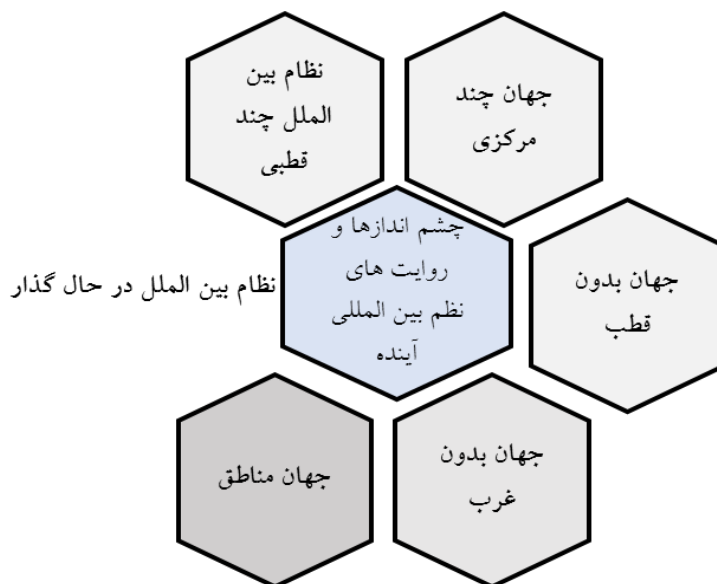
9- Cliff Kupchan

علاوه بر زوال سلطه مادی، سلطه عقیدتی غرب هم در حال تضعیف شدن است و نظام‌های سیاسی غیر غربی با به چالش کشیدن الگوی غربی و عدم الگوگیری از آن به ایجاد مسیرهای خاص خود فکر می‌کنند و در این چرخش جهانی، قدرت، در حال انتشار و سیاست، در حال متنوع‌تر شدن است؛ بنابراین نظام در حال ظهور، دارای مراکز پرشمار قدرت و روایت‌های چندگانه از مدرنیته خواهد بود. همچنین وی بر این باور است که در دوران جدید و نظم در حال ظهور، جهان غرب نمی‌تواند الگوی دموکراسی لیبرالی غربی مدنظر خود را به جهانیان تحمیل کند و نظام بین‌الملل به موزاییکی از ملت‌ها شبیه شده که هر یک از دولت‌ها راه خود را برای دستیابی به نوسازی طی می‌کنند. درعین حال، او معتقد است که جهان پساغربی هم، جهان مدرنیته است؛ اما این جهان، خوشایند غربی‌ها محسوب نمی‌شود؛ چراکه الگوهای چینی، ایرانی، روسی و ترکی شباهتی با الگوهای غربی ندارند و غرب ناگزیر است با انطباق‌پذیری بیشتر خود و پذیرش ارزش‌ها و نهادهای سیاسی همسو به این تنوع سیاسی اقبال نشان دهد. (Kupchan, 2012: 65-66)

چهارمین تصویری که می‌توان درباره آن در خصوص آینده نظام بین‌الملل پس از دوره گذار سخن به میان آورد روایت «جهان بدون غرب» در چارچوب جابجایی قدرت جهانی در دوره انتقالی نظام بین‌المللی است. این تصویر - که بیشتر جنبه توصیه سیاست‌گذارانه به قدرت‌های سستی دارد تا در ضرورت انطباق با روندها و رویدادها و ضرورت انطباق با واقعیت‌ها و موقعیت‌های نوظهور دچار غافلگیری نشوند - بر این پیش‌فرض استوار است که نظریه‌های سستی روابط بین‌الملل در برآورد و ارزیابی وضعیت آینده نظم جهانی در حال نوظهور، ناتوان هستند و قدرت‌های نوظهور نه در چالش بانظم جهانی آمریکا محور قرار می‌گیرند و نه در راستای همگرایی با آن عمل می‌کنند بلکه در پی گذار از این وضعیت و ساختن جهان بدون غرب برمی‌آیند. چراکه این قدرت‌ها در پی کاهش وابستگی به قدرت‌های سستی و تعمیق پیوندهای میان خود در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی بر خواهند آمد و با در پیش گرفتن مسیری متفاوت، نظام بین‌الملل موازی را شکل می‌دهند که فرجام آن بی‌اهمیت ساختن غرب و بلا موضوع ساختن آن خواهد بود (Weber, et.al, 2007: 22-30).

پنجمین روایت از چشم‌انداز نظری آینده نظام بین‌المللی پس از طی دوران گذار «جهان مناطق» و یا «نظم جهانی چند منطقه‌ای» است؛ که این الگوی نظم بر اساس همگرایی و واگرایی قدرت‌های نوظهور در مسائل اقتصاد بین‌الملل، وزن ژئوپلیتیکی آن‌ها در معادلات قدرت، منزلت طلبی آن‌ها در نظام بین‌الملل به علت قرار گرفتن طولانی مدت آن‌ها در حاشیه نظام بین‌الملل غربی، قدرت معنایی،

هنجاری و انتقادی آن‌ها در مواجهه با سیاست جهانی شکل خواهد گرفت. تصور بر این است که رقابت و منازعه دو طیف قدرت‌های سستی نظام بین‌الملل و قدرت‌های نوظهور، سبب شکل‌گیری نوعی از نظم جدید جهانی خواهد شد که در آن، الگوهای همکاری مناطق به چشم‌انداز کلان نظم بین‌الملل رسمیت خواهد بخشید. (وسکر سنسکی، ۲۰۱۶: ۳۷۰-۳۶۲)



شکل شماره ۳: چشم‌انداز و روایت‌های نظری از نظم آینده نظام بین‌الملل (منبع: محقق ساخته)

نتیجه‌گیری

تحول ژرف و همه‌جانبه حوزه‌های روابط بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد، «تغییر» را به وجه دائمی و بارز دوران گذار در نظام بین‌الملل کنونی تبدیل کرده است. تحولات سه دهه اخیر و رخداد‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی همانند جنگ اول خلیج فارس (۱۹۹۱)، حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، جنگ عراق و اشغال افغانستان از سوی آمریکا، بحران مالی و اقتصادی جهان غرب در سال ۲۰۰۸، ظهور پدیده تروریسم تکفیری و ظهور کنشگران غیردولتی امنیتی و متعاقب آن بحران‌سازی آن‌ها در آسیای غربی، بحران اوکراین در دو مقطع ۲۰۰۸ و ۲۰۲۲، روندهای زیست‌محیطی، جمعیتی، هویتی و فرهنگی و تجاری، بحران آوارگان، امنیتی شدن مجدد سیاست جهانی و... همگی جزء روندها و رویدادهایی هستند که بر نظام بین‌الملل دوران گذار در این مقطع تأثیر بسزایی داشته و دارند. وجه تمایز دوران گذار کنونی با سایر دوره‌های پیشین را می‌توان در مسائلی همانند جهانی‌شدن،

پیشرفت‌های ارتباطات و فناوری اطلاعات، ظهور شبکه‌های اجتماعی مجازی و چرخش معنایی در سیاست و حکمرانی، وابستگی متقابل، پدیدارشدن قدرت‌های نوظهور، ورود کنشگران غیردولتی به عرصه تأثیرگذاری بر معادلات بین‌المللی، گسترده‌گی تغییرات و سرایت آن به حوزه‌های هنجاری و گفتمانی و... دانست. روندهای تاریخی نیز بیانگر آن است که در نظام بین‌الملل در هیچ برهه‌ای از حیات آن، هیچ نظم محتوم، دائمی و پایداری وجود نداشته و در هر دوره‌ای بنا به شرایط و مناسبات آن دوره، قدرت به نحوی در ساختار نظام بین‌الملل بازتاب یافته و نظم جدید ایجاد شده است. از این منظر، تاریخ نظام بین‌الملل شاهد چرخش و جابجایی نظم‌های مختلف بوده است. نشانه‌های این دوران بیانگر آن است که تغییرات در حوزه گفتمانی و هنجاری در عرصه بین‌الملل‌ها و دولت‌ها و شکل‌گیری قطب‌های گفتمانی (بلوک‌بندی‌های فرهنگی) یکی از ابعاد اصلی نظم آینده جهانی را شکل خواهد داد. روندهای عینی دوران گذار در دو دهه گذشته نشان داده است که پایان نزاع‌های ایدئولوژیک در سیاست جهانی به معنای پایان اندیشه و آغاز یکسان‌سازی فرهنگی، امر جهانی نبوده، بلکه به‌عکس، چرخش معنایی در روابط بین‌الملل، زمینه را برای رقابت‌های معنایی، گفتمانی و هنجاری بین کنش‌گران بیش‌ازپیش فراهم آورده است.

با وجود این، موضوع چرخش و جابه‌جایی قدرت و برآمدن قدرت‌های نوظهور تنها یکی از مشخصه‌های سیاست جهانی دوره گذار به شمار می‌آید و نمی‌توان همه فرایندها، تغییرات و پدیده‌های این دوران را تنها از روزه جابجایی قدرت و ظهور قدرت‌های نوظهور نگریست؛ بلکه شمول و دامنه تغییرات، بسیار گسترده‌تر از تغییر فرآیندهای رسمی میان دولت‌ها خواهد بود. موضوع آینده نظام بین‌الملل بیش از آن‌که تنها به قدرت‌های بزرگ و یا جهان غرب مربوط باشد، امروزه به یکی از موضوعات اصلی مناظره جهانی مبدل شده است و در این چشم‌انداز به نظر می‌رسد که شرایط دوره گذار جاری، جهان را به سمت نظام بین‌الملل کثرت‌گرا، چندمرکزی، چندتمدنی و چند منطقه‌ای سوق خواهد داد. تفاوت این نظم با نظام چندقطبی سستی، گذار نسبی از نظام بین‌الملل و ستفالیایی و غرب محور به نظام بین‌الملل جهان محور و پدیدار شدن امر سیاست جهانی خواهد بود. این فرایند سبب می‌شود تا بخشی از امتیازات قدرت‌های مستقر به قدرت‌های نوظهور و یا در حال ظهور منتقل شده و با پایان استیلاي بلامنازع و انحصاری کنش‌گران غربی، نظام بین‌الملل به محیطی چندوجهی و متکثر وارد شود که در آن کنش‌گران غیر غربی هم نقش‌های مهمی در آینده نظام بین‌الملل عهده‌دار گردند.

در این شرایط، همه کشورهای جهان با برخورداری از هر میزانی از قدرت وزن تأثیرگذاری، دوران گذار را فرصتی برای بهبود جایگاه خود در نظام بین‌الملل می‌دانند و سعی دارند با محیط‌شناسی راهبردی از وضعیت خود به اتخاذ راهبردهای هوشمندانه اقدام نمایند. شرایط دوران فعلی سیاست جهانی که عمدتاً دارای عدم قطعیت، سیال و پویایی بخصوصی است، نیازمند تأمل و بازاندیشی جدی از سوی دولت‌ها و نخبگان سیاسی است؛ چراکه اگر کشوری یا کنشگری درک درستی از شرایط پیش رو نداشته باشد و همچنین چشم‌انداز نظری واقع‌بینانه و نگرش سیاست‌گذارانه از روندها و رویدادهای نظام بین‌المللی نداشته باشد؛ نه تنها نمی‌تواند در جهان در حال تکوین و آینده آن نقشی نداشته باشد، بلکه در تأمین منافع و حفظ موقعیت خود نیز نمی‌تواند موفقیتی کسب کند و تا پدیدار شدن دوران گذار جدید و دورانی نامعلوم در حاشیه معادلات جهانی قرار خواهد گرفت.

منابع

- آچار یا، آمیتا (۲۰۱۸)، «پایان نظم جهانی آمریکایی»، ترجمه عبدالمجید سیفی، تهران، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- پوستین‌چی، زهره (۱۳۹۴)، «دوران گذار و آشوب‌زدگی هنجاری در سیاست بین‌الملل» در کتاب نظام بین‌الملل موجود و نظام بین‌الملل مطلوب، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- جرویس، رابرت؛ بدیع، برتران؛ والتز، کنت و دیگران (۱۳۹۹) «جهان همچنان غربی؟ یک‌جانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی و آینده نظم جهانی»، ترجمه علی اسماعیلی اردکانی و همکاران، تهران، موسسه ابرار معاصر.
- زکریا، فرید (۱۳۹۳)، «جهان پسا‌آمریکایی»، ترجمه احمد عزیزی، تهران، نشر هرمس.
- سیف زاده، سید حسن (۱۳۹۳)، «اصول روابط بین‌الملل الف و ب»، تهران، نشر میزان.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸) «امنیت بین‌الملل»، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- طباطبایی، محمد؛ بهرامی، زهرا (۱۳۹۷)، «تداوم دوران گذار در نظام بین‌الملل» فصلنامه سیاست خارجی، سال سی و دوم شماره ۲.
- ظریف، محمدجواد؛ سجادیپور، سید کاظم؛ مولایی، عباداله (۱۳۹۶) «دوران گذار روابط بین‌الملل در جهان پسا غربی»، تهران، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۳)، «اصول روابط بین‌الملل»، تهران، نشر میزان.

قوام، سید عبدالعلی (۱۳۹۴)، «اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل»، تهران، نشر سمت، چاپ بیستم.

ماسالا، کارلو (۲۰۱۶)، «بی‌نظمی جهانی؛ بحران‌های جهانی و ناکارآمدی غرب»، ترجمه محمدرضا صالحی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱)، «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، تهران، انتشارات سمت.

وسکرسنسکی، الکسی دیمتریویچ (۲۰۱۶)، «نظریه‌های غیر غربی روابط بین‌الملل؛ مفهوم‌سازی مطالعات منطقه‌ای جهانی» ترجمه محمود جوادی، تهران، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

Agnew, J. and Muscara, L. (2012), *Making Political Geography*, Lanham: Rowman and Littlefield.

Bull, Hedley (1977) *The Anarchical Society*, N. Y.: Columbia University Press,

Burchill, Scott (2005), *The National Interest in International Relations Theory*, New York: Plagrave Macmillan

Buzan, Barry and Lawson, George (2014), " Rethinking Benchmark Dates in International Relations ", *European Journal of International Relations*, 20 (2), PP: 437-62

Dugin, Alexander. 2014. *Voyna Kontinentov. (The War of the Continents)*. Moscow: Akademicheskii Proekt.

Fink, Carole (2017), *Cold War: An International History*, Boulder: Westview Press

Haass, Richard (2018), " A World in Disarray: American Foreign Policy and the Crisis of the Old Order" Penguin Publishing Group

Huntington, Samuel P. (1996), *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*, New York: Simon and Schuster

Hurrell, Andrew. 2007. "One world? Many Worlds? The Place of Regions in the Study of International Society", *International Affairs*, 83:1.

Hutchings Kimberly (2010), *Global Ethics: An Introduction*, London: Polity Press.

Hyde-Price, Adrian (2014), "Normative power Europe: A Realist Critique", *Journal of European Public Policy*, 13.2, March.

Ilgen, Thomas L. (2003), *Reconfigured sovereignty: Multi-layered Governance in the Global Age*, Aldershot, Ashgate.

Immanuel Wallerstein (2000) *The Politics of The World Economy, The state, The Movement and the civilization*, cambridge, Cambridge University Press.

Jackson, Robert (1999) *TI Sovereignty in World Politics: A Glance at the Conceptual and Historical Landscape "*, *Political Studies*, 47

Keylor, William R. (2008), *A World of Nations: The International Order since 1945*, New York: Oxford University Press.

- Knutsen, Torbjørn L. (2016), *A History of International Relations Theory*, Manchester: Manchester University Press
- Kupchan, Charles A. (2012), *No one's World: The West, the Rising West and the Coming Global Turn*, Oxford University Press, p:184
- Luttwak, Edward (1990) From Geopolitics to Geoeconomics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce', *The National Interest*, 20, Summer.
- M. A. Kaplan (1967) " System Theory" In *James c. Charles Worth (ed): Contemporary Political Analysis*, (New York, The Free Press.
- Martin Hall and Patrick Thaddeus Jackson (2007), *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of «Civilizations»* in *International Relations*, New York: Palgrave Macmillan.
- Osiander, A. (2001) "Sovereignty, International Relations, and the Westphalian Myth", *International Organization*, Vol. 55: 2
- Rosenberg, Justin (2005), «Globalization Theory: A Post Mortem» *International Politics*, 2005, Volume 42, pp:2-74
- Shaw, M. Timothy, Cooper, Andrew F. and Antkiewicz, Agata. 2007. "Globaland/or Regional Development at the Start of the 21st Century? China, India and (South) Africa", *Third World Quarterly*, 28:7.
- Smith, S. (2000) The Discipline of International Relations: Still an American Social Science? *British Journal of Politics and International Relations*, 2 (3)
- Stuenkel, Patrick (2017), *Post-Western World: How Emerging Powers are Remarketing Global Order*, Cambridge: Policy Press.
- Tickner, A.B. and Wever, O. (2009), *International Relations Scholarship around the World*, London: Routledge
- Weber, Steven, et.al. (2007) A World Without the West, *The National Interest*, July/August.
- Weiss, Thomas G. (2009), "What Happened to the Idea of World Government?", *International Studies Quarterly*, 53.2.
- Wolf, Martin (2001): "Will the Nation State Survive globalization? *Foreign Affairs*, 80/1.

روسیه و گسترش مفهوم نظم چند مرکزی (با تأکید بر جنگ روسیه و اوکراین ۲۰۲۲)

احمد جلوب^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

چکیده: از زمان فروپاشی شوروی، روسیه با شبح افول و چشم انداز از دست دادن جایگاه خود به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ جهان دست و پنجه نرم کرده است. افزایش تعامل نظامی بین اوکراین و غرب نشان داد که اوکراین (با اوکراین همراه با ناتو) ممکن است روزی در آینده قابل پیش‌بینی روسیه را به چالش بکشند. کشوری که به عنوان یک کشور حائل با اهمیت استراتژیک بسیار برای روسیه بود، بنابراین دست به اقدامی عملی علیه آن زد. تهاجم روسیه به اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲، نشان دهنده ظهور مجدد جنگ در قاره اروپا و تلاش نهایی برای اصلاح سیستم تحت رهبری غرب است که از پایان جنگ سرد حاکم بود. تا قبل از این جنگ روسیه در اعلامیه‌های خود از نظم جهانی شکایت می‌کرده اما با این جنگ به صورت عملی نظم جهانی را به چالش کشیده‌است. حال این سوال مطرح می‌شود علل وقوع جنگ روسیه و اوکراین چیست؟ جنگ روسیه با اوکراین باعث ظهور و گسترش چه مفاهیمی در نظم بین‌الملل شده است؟ این مقاله با بیان چارچوب مفهومی نظم به روش تبیینی گسترش ناتو را موجب شروع جنگ روسیه با اوکراین دانسته و در راستای تعریف نظم نوین روسی، گسترش مفهوم روسکی‌میر، گسترش مفهوم اوراسیای بزرگ در قالب جهان چندنظمی، به چالش کشیدن مفهوم نظم‌لیبرالیستی و قوانین بین‌المللی را در نظم چند مرکزی مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: نظم چند مرکزی، روسیه، اوکراین، اوراسیای بزرگ، قدرت

۱. دانشجوی دکتری، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

طرح موضوع جابجایی قدرت جهانی به ویژه از آغاز سده بیست و یکم و با قدرت‌نمایی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در کانون توجهات و تأملات نظری سیاست جهانی قرار گرفت. تغییر در سیستم جهانی و انتقال نشان می‌دهد بازیگران صحنه بین‌الملل نیز جایگاه ایستایی ندارند. در این میان برخی کشورها تمایل به تغییر جایگاه خود دارند و روش‌های مختلفی از جمله میزان رشد اقتصادی و تکنولوژی، افزایش توان نظامی مواردی است که کشورها را به سمت تغییر جایگاه و زیر سوال بردن هژمون پیش می‌برد و این کار اغلب از طریق جنگ صورت می‌گیرد. درگیری روسیه و اوکراین باعث رقم خوردن تاریخ جدیدی در صحنه بین‌الملل شده است. تاکنون نقطه‌عطف‌های بسیاری مانند برهم خوردن دیوار برلین، فروپاشی روسیه، جنگ‌های جهانی اول و دوم و حوادثی مانند این موجب شده بود تا نظمی جدید در ساختار نظام بین‌الملل به وجود بیاید. اکنون شاهد هستیم روسیه در قالب نظم چند مرکزی شکل نوینی اط نظم را در حال پیش بردن است که در جنگ روسیه و اوکراین نیز خود را نشان داده است.

روسیه بارها نظم نوین پیشنهادی امریکا را به چالش کشیده بود. این کشور در طول جنگ‌های جهانی و پس از فروپاشی شوروی علی‌رغم اینکه به یک چارچوب تفاهم با غرب و امریکا دست پیدا کرده بود اما هیچ‌گاه عمیقاً آن را قبول نداشته است. در آن دوره به دلیل مشکلات داخلی پس از فروپاشی و اقتصاد ضعیف و رفع نیازهای داخلی نمی‌توانسته به صورت عملی دست به اقدام مقابله جویانه‌ای بزند. بخصوص که موافقت کرده پس از جنگ سرد نیروهای غربی و امریکایی در قالب ناتو در جوار روسیه مستقر شوند. پس از اینکه شورای اروپا برای پیوستن اوکراین و گرجستان که همسایگی روسیه محسوب می‌شدند به یادداشت تفاهماتی رسیدند روسیه کاملاً واضح مخالفت خود را اعلام داشته و غرب را تهدید کرده که در صورت عملی شدن آن دست به اقدام عملی خواهد زد. در سال ۲۰۲۲ شاهد بوده‌ایم روسیه به عنوان یک ابرقدرت دوباره ظهور کرده و به مقابله با هر اقدامی می‌پردازد که به حیات خلوت روسی نزدیک شوند. اوکراین نقطه اوج سابقه طولانی تلاش روسیه برای محدود کردن گسترش ناتو است که در دهه ۱۹۹۰ آغاز شد و از آن زمان هرگز متوقف نشد. از دیدگاه روسیه، ناتو از موقعیت استثنایی خود که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دست آورده بود، سوء استفاده کرده است. این جنگ تغییرات اساسی در ساختار سیستم بین‌الملل به وجود آورده است. نکته ای که این مقاله روی آن تأکید دارد این است که با جنگ روسیه و اوکراین به

صورت عملی نظم جهانی وارد دور جدیدی شده است. با توجه به این مطالب حال این سوال مطرح می‌شود حال این سوال مطرح می‌شود علل وقوع جنگ روسیه و اوکراین چیست؟ جنگ روسیه با اوکراین باعث ظهور و گسترش چه مفاهیمی در نظم بین الملل شده است؟ این مقاله با بیان چارچوب نظم چندمرکزی و به روش تبیینی گسترش ناتو را موجب شروع جنگ روسیه با اوکراین دانسته و در راستای تعریف نظم نوین روسی، گسترش مفهوم روسکی میر، گسترش مفهوم اوراسیای بزرگ در قالب جهان چندنظمی، به چالش کشیدن مفهوم نظم لیبرالیستی و قوانین بین المللی را در نظم چند مرکزی مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱. چارچوب مفهومی

در روابط بین الملل نظم چیزی متفاوت از صلح و ثبات می‌باشد. صلح به معنای نظام خاصی از ترتیبات اجتماعی می‌باشد که احتمال وقوع جنگ را منتفی می‌داند. همچنین نظم متفاوت با ثبات است. چون نظم هم می‌تواند باثبات باشد که در این صورت الگوها تا حد زیادی بی‌تغییر باقی می‌مانند و هم می‌تواند بی‌ثبات باشد، که در این حال الگوها دستخوش ناپایداری و آشوب هستند (بهادرخانی و دارابی، ۱۳۹۶: ۹۱).

ایده نظم جهانی در طول اعصار تکامل یافته است و ویژگی‌های آن از نظام‌های قبیله‌ای و امپراتوری تا ظهور دولت‌ها و واحدهای سیاسی تا دولت-ملت در دوران مدرن و قدرت‌های بزرگ و بلوک‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی معاصر تکامل یافته است. شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، سپس تلاش‌های بین المللی با تأسیس سازمان ملل متحد در ۲۴ اکتبر، جنگ ۱۹۴۵، سیستم جنگ سرد، انحلال اتحاد جماهیر شوروی، همگی منادی استقرار نظم نوین جهانی بودند (عبدالعزیز یوسف، ۲۰۲۱: ۵-۸).

واقع گرایان و نواقح گرایان در تحلیل ساختار نظام بین الملل از اصطلاحاتی مانند نظام تک قطبی، دوقطبی و چند قطبی استفاده می‌کنند. در این راستا نواقح گرایان معتقدند توزیع توانایی‌های راهبردی در سطح جهانی اگر در دست یک بازیگر هموزمون باشد نظام تک قطبی است و اگر توزیع قدرت میان دو بازیگر بر قدرت باشد، نظام دو قطبی می‌باشد. همچنین اگر در محیط بین الملل چند بازیگر بزرگ وجود داشته باشند آن نظام چند قطبی می‌باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۱۴-۱۱۵).

به طور کلی تاریخ روابط بین الملل منعکس کننده توالی مدل‌های مختلف نظم جهانی با انواع مختلف سلسله مراتب و توازن قدرت است. نظم وستفالیایی دولت-ملت‌های جوان اروپایی

(۱۸۱۵-۱۶۴۸) عمدتاً هژمونیک بود (فرانسه به عنوان قدرت مسلط)، سیستم وین پس از ناپلئون (۱۸۱۵-۱۹۱۸) که به عنوان «کنسرت قدرت‌های بزرگ» نیز نامیده می‌شود، و سیستم ورسای واشنگتن (۱۹۱۹-۱۹۴۵) بر اساس اصل چند قطبی بود (زمانی که پتانسیل‌های قدرت‌های بزرگ تقریباً برابر بود)، سیستم یالتا-پوتسدام (۱۹۴۵-۱۹۹۱) منعکس کننده دو قطبی ساده (با اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده به عنوان دو ابرقدرت که یکدیگر را متعادل می‌کردند)، هژمونی ایالات متحده و سیستم تک قطبی (۱۹۹۱-۲۰۰۱) با محوریت منافع تنها یک قدرت مسلط و در نهایت نظم جهانی کنونی با برخی عناصر چند قطبی. در همه موارد، نظام روابط بین‌الملل شاهد ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ و ادعاهای جدید برای رهبری می‌باشد (Degterev, 2019: 405). تجارب تاریخی به ما می‌آموزد که در تاریخ روابط بین‌الملل، همیشه کشورهای قدرتمند اعمال‌کننده و شکل‌دهنده نظم جهانی بوده‌اند. بنابراین طبیعی است که نظم اعمال شده در نهایت تأمین‌کننده منافع آن‌ها خواهد بود. بر این اساس، چنین نظمی در کل نمی‌تواند تأمین‌کننده منافع و مصالح تمامی اعضای تشکیل‌دهنده نظام جهانی باشد. از این رو اعضای قدرتمندی که نقش تعیین‌کننده در شکل‌دهی نظام دارند به دلیل تأمین منافع خود، طبیعتاً خواستار تداوم وضع موجود هستند، حال آنکه اعضای دیگر نظام به سبب عدم تأمین منافع خویش، از وضع موجود ناراضی و خواستار تغییر توزیع قدرت موجود به نفع خود هستند (یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۸۶: ۴۰).

نظم چند قطبی ابتدا در قرن ۱۸ تجربه شد که در آن قدرت در چند واحد پخش شد. به دلیل نداشتن قدرت اجرایی در آن زمان این گونه نظم به دو قطبی متصلب گرایید. طرفداران این گونه از نظم معتقدند با وجود سلاح‌های هسته‌ای امکان غلبه قدرت‌های بزرگ از بین می‌رود و دیگر امریکا نمی‌تواند بر جهان به صورت تک قطبی نظم آینده جهان را تعیین کند و قدرت‌هایی مانند چین و ژاپن و روسیه نیز نقش آفرین خواهند بود (افتخاری، ۱۳۸۲، ۱۱). همچنین از ویژگی‌های دیگر نظام چند قطبی امکان اتحادها و ائتلاف‌ها، گسترده بودن میدان مانور قطب‌ها، داشتن خاصیت آهن ربایی می‌باشد (نعیمی و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۰۱۰). برای مدت طولانی کشورهای غربی توجه کافی به گفتمان چندقطبی نداشتند. اما پس از مدتی این امر توسط روسیه و چین ابراز شد و توجه جهان را به سوی نظم برخاسته از چند مرکزی بودن سوق داد.

جان مرشایمر نیز در کتاب تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، از منظر یک رئالیست تهاجمی به ظهور هژمون‌های منطقه‌ای می‌پردازد و این دیدگاه را ارائه کرده است که قدرت‌های بزرگ در

درجه اول محیط پیرامونیشان را مطابق نیازهای امنیتی خویش شکل می‌دهند و هژمون‌ها، دیگر قدرت‌ها را ناگزیر از ترک منطقه مجاورشان می‌کنند. سپس استراتژی‌هایی را برای ممانعت از ظهور یک هژمون رقیب در دیگر مناطق بکار می‌گیرند (سیمبر و بهرامی مقدم، ۱۳۹۳: ۱۴).

قدرت‌های بزرگ ممکن است دیدگاه‌های رقابتی از نظم داشته باشند - چیزی که ممکن است در سال‌های آینده بیشتر و بیشتر به چشم بیاید. زیرا قدرت‌های در حال ظهور به دنبال ایجاد نظم‌های جایگزین (یا «ضد») برای مدل غالب غربی-لیبرال هستند. در عصر مدرن، پایه و اساس نظم بین‌المللی بر اساس اصول بنیادی نظام وستفالیایی، ساخته شد که مفاهیم نسبتاً محافظه‌کارانه از نظم را منعکس می‌کرد بوده و در عین حال بر اساس سیاست موازنه قوای محض به منظور حمایت از برابری و نقض ناپذیری سرزمینی دولت‌ها بود (Mazarr, 2016: 10).

اکنون برخی از اندیشمندان معتقدند دنیا نه تنها کمتر آمریکایی به نظر می‌رسد بلکه کمتر لیبرال نیز خواهد شد. دولت‌های قدرتمند در حال ظهور می‌باشند که دستورالعمل‌های خودشان را برای نظم جهانی دارند (بهادرخانی و دارابی، ۱۳۹۶: ۱۰۷). نظمی که جهان از جنگ دوم جهانی با قدرت‌یابی آمریکا از آن پیروی می‌کرده معروف به نظم لیبرالی بوده است که بر ایجاد نهادهای بین‌المللی، ایجاد دموکراسی و همکاری بین کشورها اعتقاد داشته‌اند. این خوانش غربی از لیبرالیسم بعدها مورد انتقاد دیگر کشورها از جمله روسیه قرار گرفته است. در دوره قبل از جنگ سرد، محققانی مانند کارل فردریش استدلال کرده بودند که نظم تنها یک ارزش در میان بسیاری از ارزش‌ها در جامعه است و برخی بی‌نظمی‌ها بهایی است که ارزش پرداخت برای رسیدن به دموکراسی، عدالت و سایر ارزش‌ها را دارد. در سال‌های اخیر، قدرت‌های رو به رشد شروع به چالش کشیدن جنبه‌های این نظم کرده‌اند (Friedrich: 1968, 346). در این بین روسیه و چین به عنوان سردمدارانی عنوان می‌شوند که نظم تک قطبی را به چالش کشیده و ادعا داشتند دنیا به سمت چند قطبی شدن می‌رود.

از سال ۱۹۹۲، چندقطبی بودن عنصر مهمی در سیاست خارجی چین بوده است و به دلیل درگیری در یوگسلاوی سابق و کشته شدن یک خلبان چینی پس از برخورد با یک آمریکایی چین اهمیت بیشتری پیدا کرده است (Portyakov 2013: 86—87). بوگاتوروو حتی ادعا می‌کند که رویکردهای روسیه به چندقطبی عمدتاً توسط اعلامیه مشترک چینی روسیه در سال ۱۹۹۷ شکل گرفته است که عمدتاً بر اساس روح سنت چینی تنظیم شده است (Bogaturov 2003: 11). این رویکرد ابتدا با بی توجهی دنیای غرب مواجه بود. در مرحله «پذیرش» امر اجتناب ناپذیر نظم چند

قطبی تقریباً در سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۹ آغاز شد. در نوامبر ۲۰۰۸، شورای اطلاعات ملی ایالات متحده گزارش روندهای جهانی ۲۰۲۵ را منتشر کرد که ظهور یک «نظام چندقطبی جهانی» را به عنوان یکی از «قطعیت‌های نسبی» جهان طی دو دهه بیان کرد. در چند سال گذشته، به ویژه با توجه به رویکرد جدید دولت ترامپ مبنی بر تفویض اختیارات بیشتر به متحدان و مفهوم «رهبری از پشت» (پیشنهاد شده توسط ال. هیل)، متحدان آمریکا، چندقطبی را به عنوان یک استراتژی بسیار جدی در نظر می‌گیرند (Degterev, 2019: 416). حتی کارشناسان بریتانیایی انجام فعالیت‌های مقدماتی را برای سازگاری «نرم» تر بریتانیا با شرایط چند قطبی پیشنهاد می‌کنند (Blagden 2019).

به طور عملی‌تر پس از فروپاشی شوروی، روسیه به دلیل عدم انسجام و تعارض هویتی با گفتمان‌های متفاوت آتلانتیک گرا، اوراسیاگرا و ملی گرا در سیاست خارجی خود مواجه بود. در ابتدا گفتمان آنلانتیک گرا توسط این کشور مطرح شد و خواستار ادغام با دنیای غرب بود اما نفوذ غرب در آسیای مرکزی و قفقاز موجب شد این کشور در مخالفت با آمریکا رو به سوی اوراسیاگرایی برود. سبیل این گفتمان توسط یوگنی پریمانکف در ۱۹۹۶ مطرح شد که چند قطبی را مطرح نمود و تاکید نمود روسیه نباید صرفاً به ارزش‌های غرب تکیه کند؛ بلکه منافع و ارزش‌های متفاوت از جامعه اروپایی-آمریکایی نیز دارد (کرمی، ۱۳۸۲: ۵۹). لاوروف و پوتین نیز به عنوان وزیر امور خارجه و رییس جمهور روسیه نیز این مفهوم را تئوریزه کردند و ایده جهان چند قطبی را به عنوان یکی از ۱۵ اصل کلیدی سیاست خارجی روسیه معرفی نمودند و در ۲۰۱۶ پوتین اعلام داشت امیدوارم که جهان واقعا چندقطبی شود تا عقاید همه اعضای جامعه بین‌المللی در نظر گرفته شود (Kortunov, 2019: 4). برای تحقق این اهداف روسیه سعی کرد با قدرت‌های نوظهور که مخالف غرب هستند هم چون چین مشارکت استراتژیک صورت دهد و همچنین خود را در مناطقی مانند کریمه که دارای بحران رهبری است دخالت داد و مسکو را به عنوان معمار اصلی نظم جهانی جدید (نظم چند مرکزی) در حال ظهور معرفی کرد. در کنار ایده جهان چند قطبی روسیه نسبت به نظم بین‌المللی و منطقه‌ای خود را نگران تهاجم خارجی به حوزه نفوذ نشان داده است که از آن با عنوان خارج نزدیک یاد می‌شود (روحی دهبه، ۱۴۰۰: ۱۳۹-۱۴۰). در راهبرد امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۰ بر استفاده از بکارگیری نیروی نظامی در مناطق همجوار روسیه در آسیای مرکزی، حوزه خزر، خاورمیانه تاکید شده است. در این راستا روسیه برای مقابله با یک جانبه گرایی و پیگیری سیاست چند قطبی برنامه‌هایی را اجرا کرده است از جمله حضور در بحرانی به نام

اوکراین (یزدانی و همکاران، ۱۳۹۶: ۷۰-۷۱).

اکنون شاهد هستیم ارزش‌های غربی و ارائه شده نظم امریکایی به چالش کشیده شده و افزایش خطر نابرابری و ایجاد شکاف بین گروه‌های داخلی-ملی و عدم صلح بین‌المللی و افزایش بالقوه خطر انواع جنگ‌ها (از جنگ‌های تجاری گرفته تا جنگ‌های سرد، جنگ‌های ترکیبی و جنگ‌های سایبری) به دلیل ظهور انواع جدید اسلحه یا ابزارهایی که می‌توانند برای بی‌ثبات سازی، تضعیف یا کنترل دشمنان استفاده شوند، جهان را با چالش عمده مواجه کرده‌است. همچنین نتایج تحقیقات علمی نشان می‌دهد با وجود نقش روزافزون مفهوم جهانی شدن که ریشه در نظم نوین جهانی دارد مخارج نظامی در حال رشد است و این نشانگر تقویت احساسات ناسیونالیستی و نظامی‌گرا در بستر نظم جهانی می‌باشد (وریج کاظمی، ۱۴۰۰: ۱۶۰).

قراعت غربی می‌گفت روسیه نیاز دارد به الگوبرداری از مدل‌ها و سیاست‌های حکومتی غربی پس از انحلال اتحاد جماهیر شوروی. اما انحراف هنجارهای روسیه از هنجارهای ادعایی (غربی) قدرت مخالفت را در ایجاد خوانش‌های جایگزین از نظم جهانی نشان می‌دهد (Pierer, 2019:7). پس از «بحران اوکراین»، روسیه و غرب به‌طور علنی و خشونت‌آمیز با دو روایت متضاد درباره نظم جهانی درگیر شدند. روسیه قوی‌تر از همیشه ادعاهای صریح درباره نقش، جایگاه و هویت خود در سیاست بین‌الملل را مطرح کرد؛ نه با روسیه به عنوان یک شریک در شرایط برابر رفتار شده بود و نه قوانین پس از جنگ سرد و هنجارها در روابط بین‌الملل به‌طور جهانی مدون شده‌اند. بنابراین سیاست‌های خارجی بعدی غرب که خواستار همکاری روسیه بود، درمورد آنچه که به‌عنوان ماجراجویی‌های یکجانبه تلقی شد، مورد انتقاد قرار گرفت. این قوانینی بود که بر اساس شرایط غربی دیکته شد و نخست وزیر مدودف در کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۱۶ روابط روسیه و غرب را حرکت به سمت «جنگ سرد جدید» توصیف کرد (Pierer, 2019:6) این روند اکنون به رودررویی عملی رسیده و وارد فاز جدیدی شده است که نظم را در جهان به چالش می‌کشد.

از نظر روسیه، چین و شاید برخی از کشورهای دیگر، نظم بین‌الملل باید سه هدف را پیش برد. اول اینکه جهان باید جای امنی باشد برای دولت‌های اقتدارگرا، نه اینکه هدف، دموکراتیک کردن جهان در طول زمان باشد، دوم اینکه نظم بین‌الملل باید محدودیت‌هایی بر قدرت‌های غربی، مخصوصاً قدرت آمریکا وضع کند. سوم بحث حوزه نفوذ است (روحی دخبه، ۱۴۰۰: ۱۳۶). بعد از جنگ اوکراین در ۲۰۲۲ روسیه و چین اعلام کردند که می‌خواهند یک عصر جهانی سازی جدید و متفاوت

را که جایگزین قبلی است را پایه‌ریزی کنند. هر دو همچنین به طور مشترک اعلام کردند که می‌خواهند معنای اصطلاح «دموکراسی» را در چارچوب جهانی در ماهیت آن تغییر نام دهند. برای چین و روسیه، «دموکراسی» چیزی است که «از بالا» تحمیل شده است و نه فرآیندی «از پایین» مانند نیمکره غربی. در مواجهه با این گسست تاریخی اعلام شده که به طور قاطع روندهای ملی شدن مجدد، جهانی زدایی و قطبی شدن ژئوپلیتیکی را تقویت کرده است (Benedikter, 2022: 2). زمانی که سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه، در مارس ۲۰۲۲، یعنی حدود یک ماه از جنگ، از چین بازدید کرد، اعلامیه‌ای منتشر کرد: روسیه می‌گوید در حال ایجاد یک «نظم جهانی دموکراتیک» جدید با چین است. پکن و مسکو همانطور که سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه، چشم اندازی از نظم نوین جهانی ارائه داد. لاوروف گفت: «ما، همراه با شما و با هوادارانمان به سمت یک نظم جهانی چندقطبی، عادلانه و دموکراتیک حرکت خواهیم کرد» (Benedikter, 2022: 10). با بیان این نکات می‌توان جنگ روسیه و اوکراین را راستای طرح چند مرکزی شدن جهان و نظم برخاسته از خواست روسیه مورد کنکاش قرار داد.

۲. پیشینه پژوهش

بروک و حکیمی (۲۰۲۲) در مقاله خود تحت عنوان «روسیه، اوکراین و نظم جهانی آینده» از دریچه حقوق بین‌الملل به ماجرا نگاه می‌کنند. این مقاله خطرات تهاجم را بر اصول اصلی حقوق بین‌الملل معاصر و نظم جهانی ارزیابی می‌کند و استدلال می‌کند این تهاجم، نفی آشکار هنجار هسته سیستم منشور ملل متحد در استفاده از زور است: یعنی اصل ممنوعیت الحاق اجباری قلمرو خارجی. موریتز پیر (۲۰۱۹)، «قدرت در حال افزایش و تحول نظم بین‌المللی: مفهوم سازی سیاست‌های روسیه در سوریه» به بررسی مجدد مفهوم «قدرت در حال ظهور» و مفهوم‌سازی «ظهور» روسیه پرداخته و مؤلفه‌های غیرمادی آن بررسی می‌کند. به عبارت دیگر، به بعد هنجاری ظهور روسیه علاقه‌مند است. ربکا آدلر-نیسن و آیشه زاراکول (۲۰۲۱) در مقاله «مبارزات برای به‌رسمیت شناختن: نظم بین‌المللی لیبرال و ادغام نارضایتی‌های آن» معتقدند از نظر تاریخی و جامعه‌شناختی نظم بین‌المللی لیبرال در حال حاضر نه تنها توسط کشورهایمانند روسیه، بلکه توسط رأی دهندگان در غرب نیز تضعیف شده است. ترابی و کیانی (۱۳۹۳) در مقاله «تبیین سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین از منظر واقع‌گرایی ساختاری تدافعی» به اهمیت اوکراین از نظر ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک اشاره دارد. سمیعی اصفهانی و فرحمن‌د (۱۴۰۱) در مقاله «جنگ روسیه - اوکراین و

آینده نظم بین‌الملل» از ترکیبی از سناریوهای هنجاری و اکتشافی با تمرکز بر دو روش ذهن محور و بازیگر محور به بررسی موضوع پرداخته اند روش آینده پژوهی را دنبال می‌کند و می‌نویسد این جنگ هژمونی جهانی ایالات متحده و آشکارا صلح آمریکایی را به چالش می‌کشد.

مقاله‌های نوشته شده هر کدام از زاویه و دیدگاهی به روابط اوکراین و روسیه و همچنین به چالش کشیده شدن نظم لیبرال را نشان می‌دهد. نوآوری مقاله پیش رو در این است که علاوه بر اینکه به تعریف نظم از نگاه روسی می‌پردازد و مولفه‌های تغییر یافته نظم در جنگ جدید روسیه و اوکراین را مورد ارزیابی قرار داده است.

۳. گسترش ناتو و وقوع جنگ روسیه و اوکراین

ناتو در نشست آوریل ۲۰۰۸ خود در بخارست، ائتلاف پذیرش گرجستان و اوکراین را بررسی کرد. در پایان، اعضای ناتو به مصالحه رسیدند: ائتلاف روند رسمی متهی به عضویت را آغاز نکرد، اما بیانیه‌ای صادر کرد که در آن آرمان‌های گرجستان و اوکراین را تأیید کرد و شجاعانه اعلام کرد: «این کشورها عضو ناتو خواهند شد». پوتین گفت که پذیرش این دو کشور در ناتو یک «تهدید مستقیم» برای روسیه است. یک روزنامه روسی گزارش داد که پوتین در حین صحبت با بوش بسیار شفاف اشاره کرد که اگر اوکراین در ناتو پذیرفته شود، دیگر وجود نخواهد داشت. حمله روسیه به گرجستان در اوت ۲۰۰۸ باید هرگونه تردید باقی مانده در مورد عزم پوتین برای جلوگیری از پیوستن گرجستان و اوکراین به ناتو را برطرف می‌کرد (Mearsheimer, 2014: 78). در این راستا از سال ۲۰۰۸ مشخص بود که مسکو اوکراین را خط قرمز مطلق در هنگام عضویت در ناتو می‌دانست و حوادث میدان اوکراین در ۲۰۱۴، نشان داد که غرب به خط قرمزهای روسیه اعتنایی ندارد (Lukyanov, 13 OCTOBER 2022).

به طور کلی اوکراین نیز به دلیل اینکه در موقعیت منحصر به فردی قرار داشت و با افزایش پتانسیل‌های خود جسارت بیشتری برای دعوت از ناتو از خود ابراز کرد. اوکراین که همسایه روسیه و چهار کشور اتحادیه اروپا است، از طریق دریای سیاه به بازارهای پویا خاورمیانه نیز دسترسی مستقیم دارد و می‌تواند کشور را به یک بازیگر کلیدی در اقتصاد جهانی تبدیل کند. این کشور ششمین صادرکننده سنگ آهن و هشتمین صادرکننده بزرگ فولاد در سراسر جهان است و با دارا بودن حاصلخیزترین خاک جهان و یکی از معدود بازارهای کشاورزی با پتانسیل قابل توجه برای افزایش بهره‌وری و استفاده از زمین است. از سوی دیگر بر اساس برخی برآوردها، با سیاست‌ها و

شرایط سرمایه‌گذاری مناسب، تولید گاز معمولی یا شیل داخلی اوکراین می‌تواند ظرف چند سال دو برابر شود. برای مثال، حوضه دونباس در شرق اوکراین تقریباً دو برابر بزرگ‌تر از بزرگترین ذخایر شیل در ایالات متحده است (World Economic Forum, 2014: 8-12). بنابراین این کشور موقعیتی دارد که آن را در از نظر استراتژیک برجسته و مهم کرده است هم برای غرب و هم برای روسیه که اوکراین را جزیی جدایی ناپذیر از فرهنگ خود می‌داند و موقعیت استراتژیک و راهبری که این کشور برای روسیه دارد نیز غیر قابل انکار است. زیرا از طریق این کشور روسیه به تبادل با دنیای غرب بخصوص در بخش انرژی می‌پردازد. بنابراین هرگونه چشم اندوزی و نقشه‌ای از سوی ناتو برای این کشور زنگ خطری برای روسیه است.

در دسامبر ۲۰۲۱، روسیه از ناتو و ایالات متحده خواست که گسترش بیشتری به سمت شرق، از جمله در اوکراین، انجام ندهند و در هیچ‌گونه فعالیت نظامی در جمهوری‌های شوروی سابق شرکت نکنند، اما این خواسته‌ها رد شد (Brunk and Hakimi, 2022: 689) و بدون توجه به احتمال پیوستن رسمی به ناتو، حمایت نظامی از اوکراین طی چندین سال به سرعت در حال افزایش قرار گرفت. چیزی که برای روسیه تهدید محسوب می‌شد.

حمله پس از آن انجام شد که روسیه اعلام کرده بود اوکراین بخش مهمی از تاریخ روسیه است، چه در دوران کمونیستی و چه پس از آن. پس از آنکه روسیه از اجرای قطعنامه ۲۰۲۲ شورای امنیت، که مجموعه‌ای از اقدامات مینسک را برای حل و فصل اوضاع دونباس بود، ناامید شده، اعلام نموده روسیه برای حفظ تمامیت ارضی اوکراین تصمیم به این حمله گرفته است (ابوطالب، ۲۰۲۲: ۱۴). این حمله بزرگترین حمله یک کشور علیه کشور دیگر در اروپا از زمان جنگ جهانی دوم است و دو روز پس از آن که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه استقلال دونتسک و لوهانسک را به رسمیت شناخت انجام شد. رئیس‌جمهور روسیه این حملات را برای دفاع از آنها در برابر تجاوزات اوکراینی، برای خلاص شدن از شر نازیسم اوکراین و خلع سلاح کیف، که پوتین به‌عنوان تهدیدی برای روسیه توصیف کرد، توجیه کرد (عبدالعاطی، ۲۰۲۲: ۱۹).

در واقع غرب ۲۵ سال طول کشید تا روسیه را دشمن قسم خورده اوکراین معرفی کند. قبل از اینکه یانوکوویچ در ۲۰۱۴ از امضای توافقنامه اتحاد اوکراین و اتحادیه اروپا امتناع کند، سیاست روسیه در قبال اوکراین هرگز القاب‌هایی مانند «توسعه‌طلب»، «نئوامپریالیست»، «نئوشوروی»، «تهاجمی» و غیره به دست نیاورده بود. در واقع، اروپا به‌طور مؤثر بحران را تحریک کرد، زیرا اوکراین را وادار کرد تا

توافقنامه همکاری با اتحادیه اروپا را با شرایط نسبتاً نامطلوب امضا کند و نظر روسیه در مورد پیامدهای بالقوه این حرکت سیاسی را نادیده گرفت (Valdai Discussion Club Report, 2014).

با حمله نظامی که در ۲۰۲۲ روسیه علیه اوکراین انجام داد روسیه هشدار می‌دهد که جهان درباره مخالفت روسیه در برابر گسترش بیشتر ناتو علیه روسیه و نیت اوکراین برای پیوستن به ناتو در آینده ارسال کرد. این یک درگیری بزرگ با دخالت مستقیم روسیه پس از جنگ جهانی دوم است و پیامدهای آشکاری بر امنیت بین‌المللی خواهد داشت (Ali Shah et al, 2022: 143). این حمله را می‌توان برخلاف نظمی توصیف کرد که روسیه بارها به آن اشاره کرده بود. حیات خلوت روسیه و منافع حیاتی آن در نظم چند مرکزی اکنون به خطر افتاده و مورد تهدید قرار گرفته است. نظم چند مرکزی که روسیه به دنبال آن بوده است با ابزارهای مختلف مانند بریکس و همکاری با کشورهای خارج نزدیک در حال گسترش بود اما عضویت اوکراین و تمایل اروپا به اوکراین باعث برهم زدن برنامه‌های روسیه گردید.

در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد. از طرفی می‌توان استدلال کرد که ناتو در واقع خود را به عنوان یک ائتلاف نظامی با گنجاندن کشورهای پس از فروپاشی شوروی تضعیف کرده است که اعضای اصلی غربی ممکن است اراده سیاسی برای دفاع از آن‌ها را نداشته باشند. حتی اگر ناتو بتواند یک سیستم دفاع موشکی کارآمد توسعه دهد، زرادخانه عظیم هسته‌ای روسیه و توسعه موشک‌های مافوق صوت جدید این کشور همچنان تضمین می‌کند که این کشور دارای قابلیت حمله دوم هسته‌ای مطمئن است (Krickovic and Pellicciari, 2021:87). عده این نیز معتقدند به طور جداگانه، شکایت مکرر پوتین در مورد گسترش سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو، ۲۰۲۲) نتیجه معکوس داده است، زیرا فنلاند و سوئد اکنون مذاکرات الحاق برای پیوستن به این اتحاد را تکمیل کرده‌اند. زیرا تجاوز روسیه باعث شده است که کشورهای غیرمتعهد به تلاش برای اتحاد بپردازند. اکنون او نه تنها با ناتوی بسیار متحدتر، بلکه احتمالاً با ناتوی بزرگتر و بسیار توانمندتر نیز روبروست (Gioe and Styles, 2022: 10). در نهایت حمله اوکراین برای روسیه به معنای گسترش نظمی نوین در جهان است. این کشور که از سال‌ها قبل به اعتراض علیه نظم جهانی اذعان داشته با این حمله در واقع سیستم بین‌الملل را وارد دور تازه‌ای کرده است. از این جهت می‌گوییم حمله به اوکراین باعث نظم نوینی شد زیرا تا قبل از این حمله ناتو و روسیه هرگز به این شدت رو در روی هم قرار نگرفته

بودند و قوانین نوشته شده و معاهداتی زیر پا گذاشته شده که پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد بین دنیای کمونیستی و دنیای سرمایه‌داری غرب وجود داشته و روسیه ادعای علنی خود برای تغییر سیستم نظم جهانی را به صورت عملی در حال پیش بردن است. اکنون در دنیای انرژی و حتی بازار قیمت اوپک روسیه قدرت بیشتری دارد و به عنوان بازیگر کلیدی محسوب می‌شود، نظمی که در اوراسیا به دنبال آن بود در حال گسترش است و هنجارهای روسی را با جدیت بیشتری به مرحله اجرا می‌گذارد و بخصوص مقاومت در برابر تحریم‌ها و ایجاد دسته بندی‌های نوین مانند حمایت چین از روسیه نشان داده دیگر سیستم غربی کارساز نبوده. همچنین با درخواست کشورهای جدید مانند فنلاند به ناتو نیز می‌توان گفت این جنگ چه به نفع روسیه تمام شود و چه ناتو و کشورهای غربی، دنیا نظمی را شاهد خواهد بود که با قبل بسیار متفاوت است.

۴. نظم نوین روسی

ولادیمیر پوتین از اولین ماه‌های نخست وزیری خود در سال ۱۹۹۹ پس از یک دهه دموکراسی پر هرج و مرج در روسیه، اصرار داشت که نظم سیاسی باید از ابتدا برقرار شود (LEWIS, 2020: 7). همچنین در سطح جهانی پوتین از اولین روزهای روی کار آمدن خود قویاً به این ایده اعتقاد داشت که قدرت‌های جهانی باید مجدداً متعادل شوند (Flockhart and Korosteleva, 2022: 472-473). در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز روسیه دارای دیدگاه ویژه‌ای در مورد نظم بوده است. بر اساس راهبردهای وزارت خارجه روسیه ساختار در حال تغییر توازن نفوذ جهانی، به معنای از بین رفتن ساختار دو قطبی در سطح جهانی و توسعه گرایش‌ها به مرکز قدرت منطقه‌ای بوده است. مقامات دولتی روسیه این حوزه منافع حیاتی را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که شامل همه کشورهای جانشین (ارمنستان، آذربایجان، بلاروس، استونی، گرجستان، قزاقستان، لتونی، لیتوانی، مولدوای روسیه، تاجیکستان، ترکمنستان، اوکراین و ازبکستان) و نه فقط اعضای سی‌ای‌اس می‌شود (صفری و همکاران، ۱۴۰۰: ۹۵). در سطوح بالاتر رهبران روسیه از گورباچف گرفته تا پوتین تلاش قابل توجهی را در تلاش برای ادغام روسیه با غرب انجام داده‌اند. با این حال، آنها بر این باور بودند که ادغام روسیه با اروپا باید یک فرآیند داد و ستد باشد و به صورت دگرگونی متقابل باشد. «غرب تاریخی» باید تغییر کند تا با الحاق روسیه به «غرب بزرگ» تبدیل شود. غرب این دیدگاه «دیالوژیکی» را رد کرد و در عوض بر تحول یکجانبه روسیه پافشاری کرد تا بتواند به آسانی در «غرب تاریخی» هرمتیک و بسته جذب شود (Sakwa, 2021). بحران اوکراین باعث شد متفکران سیاست

خارجی روسیه شروع به ابداع یک چشم انداز جدید یا همسویی منطقه‌ای و جهانی کند که روسیه را در مرکز خود قرار دهد و خواسته ادغام اروپا در روسیه را بار دیگر مطرح کند.

فلوکات در ۲۰۱۶ در صفحات کتاب سیاست امنیتی معاصر می‌نویسد که معماری نظم‌دهی جهانی به جای بازگشت به چندقطبی، به دنیای چند نظامی تبدیل می‌شود. ما با آلمانی‌ها موافق هستیم که ما واقعاً در یک نقطه عطف^{۱۱} هستیم و سال ۲۰۲۲ به تاریخ‌های مهمی از جمله ۱۶۴۸، ۱۸۱۵، ۱۹۱۹، ۱۹۴۵ و ۱۹۸۹ که ساختار مطالعه روابط بین‌الملل را تغییر داد، باید اضافه شود (Flockhart and Korosteleva, 2022: 467-466). ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه با حمله به اوکراین، آشکارا اعلام کرد که او اکنون اصل اساسی نظم پس از جنگ جهانی دوم یعنی اینکه مرزهای بین‌المللی را نمی‌توان تنها با زور تغییر داد، را رد می‌کند.

پوتین در سال ۲۰۰۷ طی سخنرانی در کنفرانس مونیخ در مورد سیاست امنیتی، تمایل خود را برای برهم زدن نظم جهانی پیش بینی کرد. در آنجا، او اعلام کرد که «متقاعد شده است که ما به آن لحظه تعیین کننده رسیده‌ایم که باید به‌طور جدی در مورد معماری امنیت جهانی فکر کنیم». او انتقادات خود را متوجه سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به ویژه ایالات متحده کرد که به گفته او «از هر نظر از مرزهای ملی خود فراتر رفته» و سعی در ایجاد «جهانی تک قطبی» با «یک مرکز اقتدار» در این نظم جهانی دارد، او گفت: در این نظم هیچ کس احساس امنیت نمی‌کند (kremlin news, 10 Feb, 2007). حال شاهد هستیم جنگی صورت گرفته که عرصه جغرافیایی آن کشور اوکراین است اما مرزهای سیاسی و اقتصادی آن بسیار فراتر از آن است و در اصل تقابل روسیه و غرب از یک سو و روسیه و ناتو به رهبری ایالات متحده از سوی دیگر است. همچنین مرزها، هویت و تاریخ در هم آمیخته شده و آن را به الگوی کشمکش‌های اجتماعی طولانی می‌کشاند که از مبهم‌ترین و دشوارترین انواع درگیری‌ها هستند. براین اساس، ایده تبدیل به نظم‌نویین جهانی باید مورد توجه قرار گیرد و این نظم‌نویین به وجود نخواهد آمد مگر اینکه جنگی بین قدرت‌های بزرگ آغاز شود که با پیروزی برخی بر دیگری خاتمه یابد و آنگاه پیروها این قانون را اصلاح کنند و نهادها و ارزش‌های نظم جهانی با توجه به توازن جدید قوا به وجود آید (عبدالعال سیدرمضان، ۲۰۲۲: ۳۸۴-۳۸۵).

در واقع انگیزه‌های ویژه‌ای برای روسیه برای تغییر نظم جهانی وجود دارد که عمدتاً در جنگ با اوکراین به دنبال آن بودو سعی دارد خود را به عنوان یک ستون در این دنیای چند نظامی خود را

نشان دهد و در موارد زیر خود را نشان داده شده است:

- آگاهی ریشه‌دار روسیه مبنی بر اینکه این کشور از مرحله روسیه تزاری یک کشور بزرگ است. این احساس ناسیونالیسم روسی در خط مقدم سیاست‌های رئیس‌جمهور روسیه، پوتین و نخبگان حاکم فعلی روسیه قرار دارد.
- احساس پشیمانی روسیه از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، که رئیس‌جمهور روسیه «پوتین» آن را بزرگترین فاجعه بزرگ استراتژیک در قرن بیستم توصیف کرد و همچنین احساس بی‌عدالتی از سوی سیستم جهانی مرتبط با شکست آن در جنگ سرد.
- اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید و به ۱۶ کشور مستقل تبدیل شد که بیشتر آن‌ها به ناتو ملحق شدند، علیرغم تعهداتی که این اتحاد در اوایل دهه ۱۹۹۰ داده بود مبنی بر اینکه کشورهای شرقی یا اروپا را شامل نشود. اگر چه روسیه در آن زمان نمی‌توانست در برابر الحاق این کشورها به ائتلاف مقاومت کند، خط قرمزی برای امنیت ملی خود در مخالفت با الحاق گرجستان و اوکراین به ناتو تعیین کرد (عبدالعال سید رمضان، ۲۰۲۲: ۴۱۷).
- شکل‌گیری هر نظم جهانی جدید ممکن است با فروپاشی غرب در اروپای شرقی آغاز شود. گسترش روسیه در اعماق اروپا، که به معنای پایان نظم جهانی کنونی است، به دنبال خواهد داشت، زیرا این سناریو شاید فرصتی را برای قدرت‌های پیروز فراهم کند تا جهان را دوباره تقسیم کنند و همچنین چین را تشویق کند تا تایوان را به خود ضمیمه کند. تسلط بر بخش بزرگی از شرق آسیا و با آن آغازی بر پایان سلطه یکجانبه بر نظام جهانی خواهد بود (مرکز الفکر الاستراتژی الدراسات، ۲۰۲۲).

به‌طور کلی می‌توان ابعاد و مولفه‌هایی که این جنگ را متفاوت از دوران قبل نشان می‌دهد را در چند دسته بررسی کرد. این موارد نشان می‌دهد نظم جهانی از دریچه روسی با این جنگ در حال رسیدن به مرحله نوینی است و جهان پس از این با سناریوی جدیدی از دسته بندی‌ها و نظم روبرو خواهد شد.

۴-۱. گسترش مفهوم روسکی میر^{۱۲}

پوتین در تابستان ۲۰۲۱، زمانی که لفاظی‌های خود در مورد اوکراین را تشدید کرد مقاله‌ای در مورد تاریخ مشترک با اوکراین نوشته است و غرب را به دلیل ایجاد «تغییر اجباری هویت» که در اوکراین

انجام داده، سرزنش کرد. او اوکراین را بخشی از «پروژه ضد روسیه»، «تحت حمایت» و «کنترل قدرت های غربی» توصیف کرد. پیام مقاله واضح بود: حاکمیت واقعی اوکراین تنها با مشارکت روسیه امکان پذیر است (kremlin news, 12 July, 2021).

در واقع روسیه اوکراین را یک موجودیتی مصنوعی و بدون زمینه تاریخ واقعی می داند. عامل محرک حمله ولادیمیر پوتین، به اوکراین همسایه، این ایده است که روسکی میر یا «دنیای روسی» وجود دارد که در آن تمدن مشترک روسیه به ناحق به کشورهای پراکنده روسی در خارج از مرزهای مصنوعی بین‌المللی تقسیم شده است (Zevrlev, 2016). این ایده محرک برای ایجاد یک روسکی میر بود و یک انگیزه کلیدی برای الحاق کریمه توسط پوتین در سال ۲۰۱۴ و اکنون یک مفهوم انگیزشی است که تهاجم پوتین به اوکراین در سال ۲۰۲۲ را توجیه می کند. «روسکی میر» یک شبه‌ایدئولوژی روسی است که با هدف گسترش نفوذ در خارج از کشور و متحد کردن کشورهایی است که کرملین به عنوان حیاط خلوت خود در نظر گرفته است. روسکی میر تأکید زیادی بر حفظ فرهنگ و زبان روسی بخصوص در مناطقی که از روسیه جدا شدند، دارد. بنیاد «روسکی میر» که توسط فرمان ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۷ تشکیل شد، تقریباً ۲۰ مرکز در اوکراین با تمرکز بر مناطق جنوب شرقی افتتاح کرده است. موقعیت جغرافیایی آنها با پروژه «نواوروسیا» که کرملین تلاش کرد در سالهای ۲۰۱۴-۲۰۱۵ اجرا کند، مصادف بود (Hybrid Warfare Analytical Group, 2021). در واقع این ایده‌ای از پیش طراحی شده بود که از سال‌ها قبل قصد کرملین را برای تغییر چیدمان فرهنگی و غلبه روسی بر جهان از جنبه هنجاری و فرهنگی نشان می داد و با الحاق اوکراین این ایده عملی شده.

۲-۴. گسترش ایده اوراسیای بزرگ در قالب جهان چند نظامی

روسیه پس از فروپاشی شوروی در ابتدا به ادغام اوراسیای بی‌علاقه بود و روابط خود با کشورهای شوروی سابق را به نفع ادغام در «اروپا بزرگ» و بازگشت به «خانه مشترک اروپایی» نادیده گرفت. سپس از تقریباً دوره ۲۰۰۹-۲۰۱۴، روسیه تلاش‌های شدیدی را برای ادغام مجدد فضای پس از شوروی تحت رهبری خود آغاز کرد، با این امید که این امر به روسیه اجازه دهد، همانطور که رئیس جمهور پوتین اعلام کرد، به یکی از قطب‌ها در جهان تبدیل شود. با ایده «جهان چند قطبی آینده» چشم انداز و تلاش‌های روسیه پس از بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ دوباره تغییر کرد و روسیه اکنون بر تشکیل «اوراسیای بزرگ» متمرکز شده است که فراتر از فضای پس از شوروی است و شامل چین و سایر قدرت های غیر غربی مانند هند، ایران و ترکیه می‌باشد (Pellicciari, Krickovic and)

86:2021). در اسناد بالادستی روسیه اصطلاح چندمرکزی به جای چندقطبی برای توصیف نظم آینده استفاده شده است. نواوراسیاگرایی بر تقویت و تعامل نهادی از آسیا تا اروپا تأکید کرده است و الکساندر دوگین تأکید می‌کند اتحادیه اوراسیا باید به یکی از مراکز قدرت در نظام بین‌الملل چندمرکزی تبدیل شود (نوری، ۱۳۹۸: ۲۴۱-۲۴۳). اکنون نیز نگرانی روسیه در مورد توسعه سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به سمت شرق و دفاع موشکی اغلب به عنوان دلایلی برای رویگردانی روسیه از غرب و تحکیم نفوذ خود بر کشورهای همسایه از طریق ادغام اوراسیا ذکر می‌شود (Mearsheimer, 2014). روسیه معتقد است اتحادیه‌هایی مانند بریکس و شانگهای بایستی مانع هژمونی‌خواهی امریکا شوند. از اقدامات روسیه بخصوص در قضایایی مانند اوکراین کاملاً مشهود می‌باشد که به دنبال بازتوزیع قدرت در عرصه بین‌المللی است (آیینه وند، ۱۳۹۷: ۸۱). شکی نیست که جنگ روسیه و اوکراین بازتاب گسترده و چندسطحی نه تنها بر ساختار نظام جهانی، بلکه بر ساختار امنیت منطقه‌ای در برخی مناطق و نظام‌های زیرمنطقه‌ای خواهد داشت. شاید عرصه آسیا با توجه به سناریوهای احتمالی این جنگ، برجسته‌ترین حوزه‌ای باشد که انتظار می‌رود شاهد تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم باشد. ناگفته نماند که ایالات متحده آمریکا نیز از سال ۲۰۱۱ برای انتقال تدریجی وزن استراتژیک و نظامی خود به این منطقه و کاهش حضور استراتژیک و نظامی خود در خاورمیانه و سایر مناطق تلاش کرده است. روسیه نیز علاوه بر اقدامات مهمی که در زمینه ایجاد اتحادهای جدید انجام داد، مانند اتحاد چهارجانبه، و ابتکار گفتگوی چهارجانبه امنیتی، همگرایی قابل توجه در سیاست‌های روسیه و چین به وضوح پیدا شد و نشان داد منطقه آسیا-اقیانوسیه پس از عرصه اروپا برجسته‌ترین عرصه برای بروز تعاملات و درهم تنیدگی‌هایی متفاوت از آنچه در دهه‌های گذشته با ثبات بود، خواهد بود (حسام فرحات، ۲۰۲۲: ۲۱).

روسیه دیگر یک اوکراین واقعا مستقل را که آزاد باشد و از روسیه فاصله بگیرد و نزدیکتر با غرب باشد، تحمل نخواهد کرد. پوتین این موضوعات را چند روز قبل از حمله به اوکراین در یک سخنرانی ملی تکرار کرد. او گفت که اوکراین برای ما فقط یک کشور همسایه نیست. این بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ، فرهنگ و فضای معنوی ماست. همزمان که روسیه دولت اوکراین را انکار می‌کرد، نیروهای نظامی خود را در مرز با اوکراین جمع‌آوری می‌کرد. روسیه عملاً به جهان گفت: «شما یک انتخاب دارید» بپذیرید که اوکراین از نظر عملکردی، اگر نه به صورت رسمی، متعلق به ماست، یا متحمل عواقب آن شوید که به شما اطمینان می‌دهیم که شدید خواهد بود (Brunk and

Hakimi, 2022: 689) این بیانیه مظهر ماهیت دیدگاه پوتین برای نظم اوراسیا به رهبری روسیه است که از «تمرکز تک‌نگر او بر بازگرداندن آنچه که او به عنوان تمامیت جغرافیایی و افتخار دولت روسیه تعریف می‌کند» ناشی می‌شود (Starr & Cornell, 2014: 5). سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه، در کنفرانس امنیتی مونیخ، به حصار گفت: «امیدوارم که [جهان] نظم جهانی دموکراتیک را انتخاب کند - نظامی پساغربی - که در آن هر کشوری بر اساس حق حاکمیت آن تعریف شود (Al Jazeera, 2017, February 18). لاوروف چند ماه بعد در مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی کرد. وی در پایان گفت: «فرایند ایجاد نظم جهانی چندمرکزی یک روند عینی است. لاوروف گفت: «این چیزی است که همه باید با آن سازگار شوند، از جمله کسانی که عادت دارند بر دیگران فرمانروایی کنند» (CNN, 2017, September 21). باید گفت جدای از تداوم وجود نظم بین‌المللی لیبرال، جهان چندنظمی جدید شامل «نظم کمر بند و جاده» به رهبری چین و «نظم اوراسیا» به رهبری روسیه خواهد بود. واضح‌ترین و جدیدترین بیانیه جاه‌طلبی‌های نظامی آن‌ها در نشست بود که در ۴ فوریه در جریان بازی‌های المپیک زمستانی در پکن برگزار شد، جایی که پوتین و شی یک بیانیه مشترک جامع در مورد «ورود به عصر جدید» امضا کردند که ایجاد نظم‌های بین‌المللی خود را مدون کرد. اینکه پوتین چشم‌اندازی برای نظم به رهبری روسیه دارد، نباید برای هیچ‌کس تعجب‌آور باشد، زیرا او آن را مستقیماً در کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۰۷ برای تشکیلات عالی نظم بین‌المللی لیبرال تشریح کرد. آنچه امروز شگفت‌انگیز است تنها میزان تمایل او به استفاده از زور برای تحقق دیدگاه خود است (Flockhart and Korosteleva, 2022: 471). این چشم‌انداز بزرگ چندین پیچ‌وخم از تاریخ معاصر و ابزارهای مختلف - از فرهنگی گرفته تا اقتصادی و نظامی - را برای به‌دست آوردن معنایی کامل تا سال ۲۰۲۲ انجام داد. این چشم‌انداز همچنین برتری نظم بین‌المللی لیبرال را به چالش می‌کشد (Flockhart and Korosteleva, 2022: 473).

در واقع روسیه مفهوم اوراسیا را گسترش داده است، منطقه‌ای که در آن روسیه از لحاظ تاریخی قدرت مسلط بوده است و اهمیت غرب سنتی را تحت الشعاع قرار داده است. این ایده که اروپا در نهایت به اوراسیا بزرگ خواهد پیوست رابطه قبلی روسیه با اروپا را تغییر می‌دهد. روسیه از یک داعی و تابع، که باید با پذیرش قواعد و هنجارهایش در اروپا ادغام شود، به رهبر و قاعده‌ساز تبدیل می‌شود که شرایط ادغام را برای اروپا تعریف می‌کند. روسیه از یک قدرت پیرامونی به یک بازیکن

مرکزی در اوراسیا جدید، که جغرافیای آن به صورت گفتمانی توسط خود روسیه ساخته شده است، دوباره مفهوم‌سازی می‌شود (Krickovic and Pellicciari, 2021: 96).

۳-۴. به چالش کشیدن نظم لیبرال

در پایان قرن گذشته، عقیده غالب این بود که جهانی‌شدن، پیروزی دموکراسی‌های به سبک غربی را تضمین کرده است. این اطمینان وجود داشت که نظم بین‌المللی لیبرال حتی در صورت افول ایالات متحده باقی خواهد ماند، زیرا به عقلانیت فردی متوسل شد، پیشرفت جهانی و دموکراسی را از طریق دیپلماسی ارتقا داد و با تسهیل تجارت، منافع اقتصادی را برای کشورهای عضو به ارمغان آورد. اما بعدها حوادثی آن را به چالش کشیده است (Mead, 2011: 42, Adler-Nissen and Zarakol, 2021). این عقیده با حوادثی همچون اوکراین به چالش کشیده شده است.

پاسخ سریع به تهاجم روسیه با درک واقع‌گرایانه از سیاست اتحاد سازگار است. ارزش‌های مشترک می‌توانند اتحادها را منسجم‌تر و بادوام‌تر کنند، اما تعهدات جدی به دفاع دسته‌جمعی عمدتاً ناشی از درک یک تهدید مشترک است. سطح تهدید به نوبه‌خود تابعی از قدرت، مجاورت و دشمن با قابلیت‌های تهاجمی و نیت تهاجمی است. امروز، اقدامات روسیه به طرز چشمگیری درک تهدید را در غرب افزایش داده است و نتیجه آن نمایش رفتار روسیه بود که کمتر کسی انتظارش را داشت (Walt at al, 2022: 3) در مقابل، نظریه‌های لیبرال اصلی که جنبه‌های کلیدی سیاست خارجی غرب را در دهه‌های اخیر نشان داده‌اند، به خوبی عمل نکرده‌اند. به عنوان رویکردی به سیاست جهانی و راهنمای سیاست خارجی، کاستی‌های لیبرالیسم بار دیگر آشکار شده است. مانند گذشته، حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی ثابت کرده‌اند که مانعی ضعیف در برابر رفتار درنده‌گرانه قدرت‌های بزرگ هستند. وابستگی متقابل اقتصادی، علیرغم هزینه‌های قابل توجهی که در نتیجه با آن مواجه خواهد شد، مانع از تهاجم مسکو نشد. قدرت نرم نتوانست جلوی تانک‌های روسیه را بگیرد و رای منفی ۱۴۱ به ۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (با ۳۵ رای ممتنع) در محکومیت تهاجم نیز تأثیر زیادی نخواهد داشت. همانطور که قبلاً اشاره کردیم، جنگ این باور را که جنگ دیگر در اروپا قابل تصور نیست و ادعای مرتبط با آن مبنی بر اینکه گسترش ناتو به سمت شرق یک منطقه صلح در حال گسترش را ایجاد می‌کند، از بین برده است (Walt at al, 2022: 3). گروهی از ناظران معتقدند که هدف روسیه براندازی پایه‌های نظم جهانی لیبرال است. برنامه مسکو به روش‌های مختلفی خود را نشان می‌دهد. اول، روسیه قوانین و هنجارهای تثبیت شده در فضای پس

از شوروی، از جمله تقدس مرزهای بین‌المللی را به چالش کشید (Götz & Merlen, 2019: 135 Dibb, 2016,8). به عبارتی روسیه از قبل نیز در حال به چالش کشیدن این نظم بوده است. هدف نهایی این فعالیت‌ها ایجاد حوزه نفوذ انحصاری در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سابق است. دوم، روسیه به دنبال سوءاستفاده از فضای باز و آسیب‌پذیری غرب- سیستم‌های اطلاعاتی، کثرت‌گرایی سیاسی، و خطوط گسل اقتصادی اجتماعی - برای ایجاد شکاف در جامعه یورواتلانتیک است. شاید شناخته‌شده‌ترین مثال، مداخله روسیه در رقابت‌های انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ و دخالت روسیه در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۷ فرانسه است. سوم، مسکو در حال ایجاد اتحاد با رژیم‌های خودکامه هم‌فکر در کشورهایمانند بلاروس، ایران، سوریه، ونزوئلا و مهم‌تر از همه، چین است. علاوه‌براین، روسیه و چین ساختارهای نهادی خود را، مانند گروه بریکس و سازمان همکاری شانگهای، حداقل تا حدی برای مقابله با نهادها و سازمان‌های تحت رهبری غرب ایجاد کرده‌اند. چهارم، و ارتباط نزدیک با نکته قبلی، رهبری در مسکو به مروج سرسخت ارزش‌های محافظه‌کار در سیاست جهانی تبدیل شده است و آشکارا با ایده‌های لیبرال از ازدواج همجنس‌گرایان گرفته تا سرمایه‌داری بازار آزاد مخالفت می‌کند (Götz & Merlen, 2019: 136).

مرشایمر معتقد است عکس‌العمل پوتین نباید تعجب‌آور باشد. به هر حال، غرب به حیاط خلوت روسیه رفته بود و منافع استراتژیک اصلی آن را تهدید کرد، نکته‌ای که پوتین بارها و بارها به آن اشاره کرد. نخبگان در ایالات متحده و اروپا تمایل دارند بر این باور که منطق رئالیسم در قرن بیست و یکم اصول لیبرالی مانند حاکمیت قانون، وابستگی متقابل اقتصادی و دموکراسی کامل و آزاد، پافشاری کنند. اما این طرح بزرگ در اوکراین به خطا رفت. بحران در آنجا نشان می‌دهد که سیاست واقع‌گرایی هم‌چنان وجود دارد و دولت‌هایی که آن را نادیده می‌گیرند با این کار خود را به خطر می‌اندازند. رهبران ایالات متحده و اروپا در تلاش برای تبدیل اوکراین به یک دژ غربی در مرز روسیه اشتباه کردند. اکنون که عواقب آن آشکار شده است، ادامه این سیاست نادرست اشتباه بزرگتری خواهد بود (Mearsheimer, 2014: 77).

کراستف و هلمز در توصیف رفتارهای ضد غربی کرملین می‌گویند: نخست، کرملین عمیقاً از گسترش هنجارها و ارزش‌های دموکراتیک در فضای پس از شوروی هراس دارد. دوم، کرملین عمداً بحران‌های خارجی ایجاد می‌کند تا احساسات ناسیونالیستی را تحریک کند. سوم که ارتباط نزدیک با نکات قبلی دارد، اینکه رهبری در مسکو روایتی ضدغربی را ترویج کرده است و می‌خواهد خود را

به عنوان سنگر ارزش‌های محافظه‌کار معرفی کند - نه لزوماً به این دلیل که پوتین و حلقه نزدیکش به این ارزش‌ها اعتقاد دارند، بلکه به این دلیل که در خدمت آن هستند. منافع محدودتر رژیم هدف بسیج گروه‌های محافظه‌کار در روسیه و ایجاد درگیری با ایالات متحده و سایر کشورهای غربی است (Götz & Merlen, 2019: 140).

بر هم خوردن نظم در قوانین بین‌الملل را می‌توان در حمله اخیر به اوکراین به صورت برجسته دید. پوتین بر این که روسیه و اوکراین اساساً یک ملت هستند تأکید دارد. مثلاً پوتین در مورد کشورهای بالتیک چنین بحثی نمی‌کند. اما در مورد اوکراین، پوتین اساساً استدلال می‌کند که این کشور یک «دولت روسیه» است یا باید باقی بماند (از نظر تاریخی، معاهده صلح ورسای در سال ۱۹۱۹ فصلی در مورد «روسیه و کشورهای روسیه» داشت). در چنین موارد «تمدنی»، معاهدات نیز معنایی متفاوت با آنچه در حقوق بین‌الملل جهانی پیش‌بینی شده بود، پیدا می‌کنند. به عنوان مثال، روسیه معاهده مرزی خود با اوکراین را در سال ۲۰۰۳ تصویب کرد که در آن مسکو کریمه، دونباس و هر چیز دیگری را بر اساس مرزها در زمان انحلال اتحاد جماهیر شوروی به عنوان اوکراین به رسمیت شناخت. اما برای مسکو، یک فرض نانوشته در این معاهدات وجود داشت: اوکراین بخشی از خانواده ژئوپلیتیکی، بخشی از میروروسیه باقی خواهد ماند. زمانی که این فرض در حال تغییر در اوکراینی‌ها شکل گرفت، معاهدات قبلی با اوکراین اعتبار خود را برای مسکو از دست دادند. همچنین می‌توان گفت که بازگشت تمدنی در روسیه یک رویداد واحد نبوده است، بلکه روندی است که اکنون بیش از ۱۰ سال است که طول کشیده است (Mälksoo, 2022).

این تهاجم، نفی آشکار هسته هنجارهای سیستم منشور ملل متحد در استفاده از زور است: ممنوعیت الحاق اجباری قلمرو خارجی. این تهاجم یک جنگ تسخیر سرزمینی است که به‌طور خاص برای ضمیمه کردن یک کشور دیگر با زور طراحی شده است، بدون دلیل دیگری جز اینکه روسیه تصمیم گرفته است که اوکراین دیگر به عنوان یک کشور مستقل وجود نداشته باشد. تهاجم روسیه به اوکراین، الحاق اجباری را که قبلاً نشانه‌هایی از تضعیف خود را نشان می‌داد، ممنوع می‌کند. به این ترتیب، این تهاجم تنها یکی دیگر از سلسله‌های طولانی نقض حقوق و نظم بین‌الملل است (691): (Brunk and Hakimi, 2022). به عبارتی تهاجم روسیه به اوکراین، الحاق اجباری را که قبلاً نشانه‌هایی از تضعیف خود را نشان می‌داد، ممنوع می‌کند. این امر ثبات مرزها را در سراسر جهان تهدید می‌کند، مرزهایی که اغلب خودسرانه و حتی ناعادلانه هستند، اما نظم جهانی کنونی بر آن‌ها بنا شده است و اگرچه مشکلات این نظم گسترده و عمیق است، اما خطر پاره کردن پایه‌های اساسی آن،

به روشی که روسیه انتخاب کرده است، فوق‌العاده زیاد است (Brunk and Hakimi, 2022: 691).

حتی در این جنگ از همان ابتدا، کشورهایی که متحد نزدیک با ایالات متحده نیستند، در محکومیت و تحریم روسیه کمتر فعال بوده‌اند و چنین تصویری ایجاد کرده‌اند که این جنگ عمدتاً با حمایت گسترده غرب و نزدیک‌ترین متحدان آن از اوکراین و بسیاری از کشورهای دیگر انجام می‌شود و برخی کشورهایی در حاشیه ایستاده‌اند. برای مثال، هند و امارات متحده عربی هر دو از رأی‌گیری شورای امنیت درباره قطعنامه محکومیت اوکراین رأی ممتنع دادند. در مجمع عمومی، پنج کشور به این قطعنامه رای منفی دادند و سی و پنج کشور رای ممتنع دادند. این دولت‌ها اکثراً کشورهای آسیایی و آفریقایی بودند و در حالی که چین از نظر تاریخی از مفاهیم سنتی حاکمیت و عدم مداخله دفاع کرده است، حتی در محکوم کردن تهاجم روسیه شکست‌خورده است و به نظر می‌رسد در عوض از روسیه در مقصر دانستن غرب حمایت می‌کند. در واقع در اینجا شاهد برهم‌خوردن اصل ممنوعیت استفاده از زور برای تصاحب سرزمینی را شاهدیم که اصلی اساسی در نظام بین‌الملل محسوب می‌شد (Brunk and Hakimi, 2022: 694). اتحادها و ائتلافات در این جنگ به شدت دگرگون شده است و رفتاری را از کشورها شاهد بوده‌ایم که با اهداف اعلامی آن‌ها در قبل از جنگ متفاوت است. اکثریت کشورها ترجیح دادند به اقدامات ضد روسیه نپیوندند. این بدان معنا نیست که آنها از کاری که روسیه انجام می‌دهد حمایت می‌کنند، آن‌ها به صراحت از پیروی از نسخه‌های غرب دوری کردند و این نشانه تغییر صورت فلکی نیروها در روابط بین‌الملل و خستگی مسلم از سیستم غربی است. انحصار ایالات متحده پس از جنگ سرد بسیار زیاد بود. فقدان جایگزین‌هایی که در دوران دوقطبی وجود داشت، بسیاری را بر آن داشت که به دنبال تنوع بیشتر باشند. به عبارتی حرکت به سوی نظم نوین و دوری از نظم هژمونیک آغاز شده.

جنگ روسیه و اوکراین، اگرچه محدود به اوکراین بود، اما نتایج آن بر کل جهان تأثیر گذاشت و بحث در مورد بسیاری از مسائل مربوط به آینده نظم جهانی و نقش روسیه در تسریع گذار به یک سیستم چند قطبی را باز کرد. چه در همکاری با چین و چه با توانایی‌ها و منابع خود و همچنین آینده اتحادهای سیاسی و امنیتی طرفین درگیری مستقیم و غیرمستقیم. این موضوعات با یکدیگر در هم تنیده شده‌اند تا تأیید کنند که کاهش عملیات نظامی در سرزمین‌های اوکراین مانع از سرایت اثرات آن به نقاط مختلف جهان نمی‌شود (أبوطالب، ۲۰۲۲: ۵۶).

لوکیانوف، رئیس هیئت رئیسه شورای سیاست خارجی و دفاعی معتقد است نیمه دوم قرن بیست و یکم

دوره منحصربه‌فرد در تاریخ روابط بین‌الملل بود. نظام چندمرکزی مستلزم «همزیستی مسالمت‌آمیز» است. نظمی که در دهه‌های قبل می‌شناختیم بعید است به این زودی‌ها بازیابی شود. همه مشکلات عمده بین‌المللی (از جمله آن‌هایی که قبلاً «جهانی» نامیده می‌شدند) باید بر مبنای مبادله‌ای بسیار انعطاف‌پذیرتر، در فرآیند تعدیل دائمی منافع و امکانات مورد بررسی قرار گیرند. این نوید یک آینده پایدار را نمی‌دهد. اما در شرایط یک محیط بین‌المللی عمیقاً نامتقارن (بازیکنان متعدد با کالیبرها و ویژگی‌های مختلف) بدون فرصتی برای نصب کنترل محکم کسی (چه نهادها و چه قدرت‌های بزرگ)، هر کشور باید برای یک دوره طولانی با توانایی بسیار محدود برای استراتژی‌سازی آماده شود (Lukyanov, 13 OCTOBER 2022).

نتیجه‌گیری

تهاجم روسیه به اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲، نشان دهنده ظهور مجدد جنگ در قاره اروپا و تلاش نهایی برای اصلاح سیستم تحت رهبری غرب است که از پایان جنگ سرد حاکم بود. علاوه بر اینکه آمریکا همواره نظم جهانی مورد ادعای خود را بر جهان دیکته می‌کرد، همزمان، دستورکار هنجاری غرب نیز در خدمت سلب جایگاه واقعی روسیه در جهان بود. تلاقی عوامل تاریخی، فرهنگی و سیاسی داخلی، نگرش‌ها و اقدامات تجدیدنظرطلبانه روسیه را هدایت می‌کند. چندین تحول آن‌ها را بر آن داشت تا امیدهای خود را برای ایجاد یک مشارکت واقعی با غرب از دست بدهند و به موضع خودجوش‌تر برگردند. مهم‌ترین آن‌ها، گسترش ناتو به سمت شرق بود. از همان ابتدا، گسترش ناتو با مخالفت سیاستگذاران مسکو مواجه شد و آن را نشانه‌ای از تداوم ذهنیت بلوک جنگ سرد و تهدیدی برای امنیت ملی روسیه تفسیر کردند. این عامل در اوکراین جرقه‌ای شد برای دنبال کردن هدف اصلی روسیه. روسیه به دنیا عملی کردن نظمی چند مرکزی تا مطابق با ارزش‌ها و برنامه‌های سیاسی خاص خود شکل دهند و روسیه به دنبال چیزی جز تضعیف پایه‌های نظم بین‌المللی لیبرال نیست و به دنبال تنظیم نظم حاکم به روش‌هایی هستند که به نفع ارزش‌ها و منافع خودشان باشد. رهبران مسکو مدت‌هاست که داشتن یک حوزه نفوذ را در نظر گرفته‌اند. مسکو لیبرال دموکراسی را یک تهدید می‌بیند که باید آن را شکست دهد. با توجه به محدودیت‌ها و قوانین تحریمی که علیه روسیه برقرار شده نیز می‌توان دید که تضاد صلح و جنگ در طول این درگیری تار شده است. به گونه‌ای این قوانین خود نظامی جدید را برقرار ساخته که قبل از آن وجود نداشته. در اوراسیا نیز شاهد تغییر رویه‌هایی بودیم که معمول نبوده است از جمله اینکه چین با روش‌های خود به نوعی از

روسیه حمایت کرده که این مورد با توسعه مسالمت‌آمیزی که شعار چین بود منافات دارد و در واقع این خود به رشد اوراسیای بزرگ مدعی روسیه کمک می‌کند. با این حال تعیین ماهیت تغییر نظم در مراحل اولیه بسیار دشوار است.

منابع

- افتخاری، اصغر ۱۳۸۲، «بحران در نظام بین الملل»، **همشهری دیپلماتیک**، شماره ۸. آینه‌وند، حسن (۱۳۹۷)، «تبیین سیاست‌های ضد هژمونیک چین و روسیه در قبال آمریکا در منطقه اوراسیا»، **پژوهش‌های ملل**، شماره ۳۲، ص ۶۷-۹۴.
- بهادرخانی، محمدرضا، محمدی دارابی، علی‌اصغر (۱۳۹۶)، «تحول در مفهوم نظم بین‌الملل»، **فصلنامه راهبردسیاسی**، سال اول، شماره ۳، ص ۸۹-۱۱۷.
- ترابی، قاسم، کیانی، فریبا (۱۳۹۳)، «تبیین سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین از منظر واقع‌گرایی ساختاری تدافعی»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۸۷، ص ۱-۳۲.
- دشتگردی، مجید، مرادی، عیسی (۱۴۰۰)، «انتقال قدرت در سیاست خارجی چین در دوره شی‌جین‌پینگ: با تأکید بر مولفه اقتصادی»، **فصلنامه مطالعات بین‌الملل**، سال ۱۸، شماره ۳، ص ۲۷-۷.
- روحی دهبته، مجید (۱۴۰۰)، «تبیین نظری و عملی چشم انداز روسیه از نظم بین‌المللی در دوره پوتین»، **فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، دوره ۱۱، شماره ۲، ص ۱۲۷-۱۵۸.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا و فرحمند، سارا (۱۴۰۱)، «جنگ روسیه - اوکراین و آینده نظم بین‌الملل»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی**، دوره ۲۸-شماره ۱۱۸، ص ۸۷-۱۱۳.
- صفری، فرزانه، احمدی حمید، برزگر، کیهان (۱۴۰۰)، «بررسی رویکرد چین و روسیه به نظم منطقه‌ای در اوراسیا»، **فصلنامه مطالعات بین‌المللی**، سال ۱۸، شماره ۱ (۶۹)، ص ۸۳-۱۰۲.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۲)، «سیاست خارجی روسیه: مشکل تعریف منافع و رفتارهای متناقض»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ۱۱، دوره ۳، شماره ۴۱.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶) **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.
- نعیمی، علی اصغر؛ میرکوشش، امیر هوشنگ؛ محمدزاده، علی (۱۳۹۹)، «آینده نظم بین‌الملل در افق ۲۰۳۰ میلادی»، **فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل**، سال ۱۳، شماره ۵۲، ص ۲۰۵-۲۲۲.
- نوری، علیرضا (۱۳۹۸)، «ایران، روسیه و همگرایی اوراسیایی، منافع منطقه‌گرایی فعال»، **مطالعات اوراسیا مرکزی**، دوره ۱۲، شماره ۱، ص ۲۳۵-۲۵۲.

وریج کاظمی، مریم (۱۴۰۰)، «تأثیر تفکر نظم نوین جهانی بر شکنندگی صلح تا عقلانیت جنگ»، مجله دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، سال چهارم، شماره ۳۵، ص ۱۵۱-۱۶۷.

یزدانی، عنایت الله، طالعی حور، رهبر، بهرامی، رستم (۱۳۹۶)، «نقش روسیه و چین در گذار نظام بین الملل از تک قطبی به چند قطبی»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال ۹، شماره ۳۶، ص ۶۵-۹۰.

یزدانی، عنایتاله و نویسگرانی، مجتبی (۱۳۸۶)، «سازمان همکاری شانگهای و روند چند جانبه گرایی در نظام بین الملل فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، بهار، شماره ۵۷.

- Adler-Nissen, and Zarakol, Ayşe (2021), "Struggles for Recognition: The Liberal International Order and the Merger of Its Discontents", **International Organization**, [Volume 75](#), [Special Issue 2](#) pp. 34-611.
- Al Jazeera. (2017, February 18). "Sergey Lavrov: I hope world chooses post-West order". Retrieved from, <https://www.aljazeera.com/news/2017/02/sergey-lavrov-hope-world-chooses-post-west-order-170218134909381.html>.
- Ali Shah, Syed Nouman; Majeed, Gulshan; Akmal Ali. Rao; Hussain. Tauqir (2022), "Russia-Ukraine Crisis and Its Impact on South Asia", **Review of Applied Management and Social Sciences (RAMSS)** Vol. 5, (2), pp 141 – 148.
- Bogaturov, A.D. (2003). International Order at the Turn of the 21st Century. **International Trends**, 1, 6—23. (In Russian).
- Blagden, D. (2019). Power, Polarity, and Prudence: The Ambiguities and Implications of UK Discourse on a Multipolar International System. **Defence Studies**. **Published online**. DOI: 10.1080/14702436.2019.1643243.
- Brunk, Ingrid, Hakimi, Monica (2022), "RUSSIA, UKRAINE, AND THE FUTURE WORLD ORDER", **American Journal of International Law**, Vol. 116:4.
- CNN. (2017, September 21). "Russia, China use UNstage to push back on a US-led world order". Retrieved from <https://edition.cnn.com/2017/09/21/politics/russia-china-us-unga-remarks/index.html>.
- Degterev, D.A. (2019), Multipolar World Order: Old Myths and New Realities. **VESTNIK RUDN. INTERNATIONAL RELATIONS**, 2019, 19 (3), 404—419.
- Flockhart, Trine, Korosteleva, Elena A (2022), "War in Ukraine: Putin and the multi-order world, routiedge taylor a feancis group", **Contemporary Security Policy**, VOL. 43, NO. 3, pp466—481.

- Friedrich, C. J. (1968), "The dialectic of political order and freedom", in P. Kuntz (ed.), **The Concept of Order**, Seattle: University of Washington Press, pp. 339–54.
- Gioe, David V; Styles, William(2022),"Vladimir Putin’s Russian World Turned Upside Down",sage journals, <https://journals.sagepub.com/doi/10.1177/0095327X221121778>.
- Götz, Elias, Merlen, Camille-Renaud (2019), "Russia and the question of world order, Published by Informa UK Limited, trading as Taylor & Francis Group", **European Politics and Society Journal**, VOL. 20, NO. 2, 133–153.
- Hybrid Warfare Analytical Group(28.05.2021),"Russkiy Mir” as the Kremlin’s Quasi-ideology", <https://uacrisis-org.translate.goog/en/russkiy-mir-as->.
- Krickovic Andrej, and Pellicciari, Igor (2021), From “Greater Europe” to “Greater Eurasia”: Status concerns and the evolution of Russia’s approach to alignment and regional integration, **Journal of Eurasian Studies**, Vol. 12.NO(1) 86–99.
- Keremlin news (Feb. 10, 2007), "Speech and the Following Discussion at the Munich Conference on Security Policy", at <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/copy/24034>.
- Keremlin news(July 12, 2021), "President of Russia Press Release, Article by Vladimir Putin “On the Historical Unity of Russians and Ukrainians”, at <http://en.kremlin.ru/events/president/news/66181>.
- Kortunov, Andrey (2019) “ Bet ween Polycentrism and Bipolarity” , **russiancouncil .ru/en /analytics- and comment analytics**).
- Lukyanov, Fyodor A(13 OCTOBER 2022),"Ukraine, Russia, and the New World Order, institute Montaigne", <https://www.institutmontaigne.org/en/analysis/ukraine-russia-and-new-world-order>.
- MacFarlane, S. N. (2006). "The ‘R’ in BRICs: is Russia an emerging power?", **International Affairs**, VOL82, NO 1.
- Mälksoo, Lauri(25.02.2022), Aggression and the ‘Civilizational Turn’ in Russian Politics of International Law , <https://voelkerrechtsblog-org.translate.goog/aggression-a>.
- Mazarr, Michael, and Priebe, Miranda and Radin Andrew, and Astrid Stuth Cevallos (2016). **Understanding THE Current International Order**.BUILDING A SUSTAINABLE INTERNATIONAL ORDER. A RAND Project to Explore U.S. Strategy in a Changing World. Published by the RAND Corporation, Santa Monica, Calif.

- Mearsheimer, J. (2014). "Why the Ukraine crisis is the west's fault: The liberal delusions that provoked Putin". **Foreign Affairs**, Vol 93.NO (5), pp 77–89.
- Mead, Walter R. (2011). "The Tea Party and American Foreign Policy: What Populism Means for Globalism", **Foreign Affairs** vol 90 (2).pp28–44.
- Pieper, Moritz (2019), "The rising power' status and the evolution of international order: conceptualising Russia's Syria policies". Publication Europe-Asia Studies .Publisher Taylor & Francis .**USIR**
URL This version is available at:
<http://usir.salford.ac.uk/id/eprint/44732/>.
- Portyakov, V.Y. (2013). Vision of Multipolarity in Russia and China and International Challenges. **Comparative Politics Russia**, 4 (1), 86—97. DOI: 10.18611/2221-3279-2013-4-1(11)-86-97 (In Russian).
- Savage, C. (2022, April 11). "U.S. weighs shift to support Hague court as it investigates Russian atrocities". *The New York Times*.
<https://www.nytimes.com/2022/04/11/us/politics/us-russia-ukraine-war-crimes.html>.
- Sakwa, R. (2021). "Sad delusions: The decline and rise of Greater Europe" [Article prepared for JES Special Issue "From Greater Europe to Greater Eurasia"].
- Starr, S. F., & Cornell, S. E. (2014). "Putin's grand strategy: The Eurasian Union and its discontents. Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program—A Joint Transatlantic Research and Policy Center", **Johns Hopkins University, School of Advanced International Studies (SAIS)**.
- Valdai Discussion Club Report (2014) ."THE CRISIS IN UKRAINE: root causes AND SCENARIOS FOR THE FUTURE. Moscow, aldaiclub". Research Service <https://valdaiclub.com/files/11478/>.
- Walt, Stephen M and Belfer, Robert and Renée (MARCH 8, 2022), "An International Relations Theory Guide to the War in Ukraine A consideration of which theories have been vindicated—and which have fallen flat. <https://foreignpolicy.com/2022/03/08/an-international-relations-theory-guide->
- World Economic Forum(2014) .Scenarios for Ukraine World Scenario Series .Reforming institutions, strengthening the economy after the crisis
https://www3.weforum.org/docs/WEF_ScenariosSeries_Ukraine_Report_2014.pdf.

Zevrlev, I. (2016). "The Russian world in Moscow's strategy". **Center for Strategic & International Studies.**
<https://www.csis.org/analysis/russian-world-moscows-strategy>.

عبدالعال، سيد رمضان، زينب (٢٠٢٢)، «تداعيات الأزمة الجيوبوليتيكية الروسية الأوكرانية على النظام العالمي: دراسة في الجغرافيا السياسية»، مجلة كلية الآداب بقنا جامعة جنوب الوادي، العدد ٥٧.

عبدالعاطي، عمرو (٢٠٢٢)، «كيف تتعامل الولايات المتحدة مع العمليات العسكرية الروسية في أوكرانيا؟»، مركز الأهرام للدراسات السياسية والاستراتيجية.

وبسایت: <https://acpss.ahram.org.eg/>

أبو طالب، حسن (٢٠٢٢)، «روسيا وتقسيم أوكرانيا.. خطوة لتصحيح أخطاء التاريخ!!»، مركز الأهرام للدراسات السياسية والاستراتيجية. Website: <https://acpss.ahram.org.eg/>

عبدالعزیز یوسف، محمد (٢٠٢١)، الدولة والنظام العالمي، منظور جغرافي سياسي، العالمية للنشر والتوزيع، القاهرة: مصر، ص. 6 - 5

حسام فرحات، أكرم (٢٠٢٢)، «انعكاسات الحرب الأوكرانية على توازن القوى وترتيبات الأمن الإقليمي في آسيا»، مجلة السياسة الدولية، مركز الأهرام للدراسات السياسية والاستراتيجية، العدد ٢٢٩.

مركز الفكر الاستراتيجي للدراسات. وحدة الرصد والتحليل (2022-03-15)، «الحرب الروسية الأوكرانية هل تعيد تشكيل نظام عالمي جديد؟»، www.fikercenter.com.

بررسی چارچوب مفهومی و تئوریک سرمایه اجتماعی در روابط بین الملل

اصغر حسنونند^۱، حبیب اله ابوالحسن شیرازی^۲، علیرضا

سلطانی^۳، مجتبی مقصودی^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

چکیده: سرمایه اجتماعی یکی از مفاهیم نوپدید در جامعه‌شناسی و مطالعات بین‌رشته‌ای است که اخیراً در حوزه روابط بین‌الملل نیز با عنوان «سرمایه اجتماعی بین‌الملل» مورد توجه، (هرچند اندک) قرار گرفته است. نورستگی و ناپختگی حاصل از پیچیدگی و اغماض در توسعه مفهومی و نظری باعث شده است تا این مبحث و مفهوم هنوز از اعتنای بایسته‌ای برخوردار نگردد. به همین خاطر در مواجهه اولیه و گذرای برخی از دانش‌پژوهان با سرمایه اجتماعی بین‌الملل با توجه به صبغه و صرفه‌ای که منحصرراً داخلی بوده است، ایده یاد شده در روابط بین‌الملل، گفتگمانی غریب و قاعده‌ای ناهمساز و فاقد استطاعت مفهومی و نظری به نظر می‌آید. هدف از انجام پژوهش حاضر تلاش برای گشایش مفهومی و نظری مقبول و شایع شدن این مولفه نوین در کثرت مطالعات نظری روابط بین‌الملل است. این تحقیق با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و همچنین بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای به انجام رسیده است و پرسش اصلی آن این خواهد بود که: سرمایه اجتماعی بین‌الملل از چه مبنای تئوریک و مفهومی در ادبیات روابط بین‌الملل برخوردار است؟ نتایج نشان می‌دهد اساساً سرمایه اجتماعی گوهری استعاری است که با توجه به نسبت و دامنه مفاهیم جدید روابط بین‌الملل با روایت و برداشت‌های انتزاعی و استعاری، سرمایه اجتماعی بین‌الملل نیز با اتکا به سازه‌های استعاری حوزه مبدا، تکوین و تبیین مفهومی و نظری می‌شود. براساس یافته‌های تحلیل مدل مفهومی نیز طراحی شده است.

واژگان کلیدی: سرمایه اجتماعی، سرمایه اجتماعی بین‌الملل، استعاره، روابط بین‌الملل، جامعه بین‌الملل

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

۲. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: habib_shirazi@yahoo.com

۳. عضو هیات علمی و استادیار دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

۴. دانشیار و عضو هیات علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

۱. مقدمه

سرمایه اجتماعی با تعاریف، تفاسیر و کاربردهای متعددی که دارد از جمله مفاهیم نوپدید در مطالعات میان رشته‌ای است و در سال‌های اخیر با توجه نظری قابل ملاحظه‌ای از سوی جامعه علمی و اندیشه‌ورزان حوزه‌های گوناگون علوم اجتماعی بالاخص علوم سیاسی مواجه شده است. علاقه روزافزون به مفهوم سرمایه اجتماعی صرفاً در کاربرد آن در رشته‌ها و گرایش‌های مختلف خلاصه نمی‌گردد بلکه مهم‌تر از آن، به استفاده بسیار متنوع این مفهوم در مباحث گوناگون مربوط می‌شود. با نمود یافتن جنبه و ابعاد سرمایه اجتماعی گستره این مولفه، جدیداً حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل را نیز در بر گرفته و زمینه‌های پدیدار شدن مولفه‌ای تحت عنوان «سرمایه اجتماعی بین‌الملل» را فراهم آورده است.

در زمینه پژوهش و پژوهاک این مولفه جذاب در رهیافت‌های نظری روابط بین‌الملل به جز چند اثر انگشت شمار تا کنون اقبال چندانی به آن روی نکرده است. با نگاهی گذرا بر پژوهش‌های تقریر یافته مشهود است که اغلب آنها با توجه به اهداف و دغدغه‌های شخصی معطوف به موضوعی خاص، نظریه سرمایه اجتماعی را توصیف و ابزار شناخت و تجزیه و تحلیل جهان بینی خود قرار داده‌اند. این درحالی است که از جنبه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی برای برجسته سازی و پژوهاک آن در عرصه مطالعات روابط بین‌الملل یا اشاره‌ای گذرا داشته‌اند و یا به طور کلی به آن نپرداخته‌اند؛ در شرایطی که تمهیدات مفهومی و نظری از جمله اقدامات اولیه و بنیادین برای معرفی و گستراندن هر پدیده و گفتمان نوظهوری است. با وجود این غفلت، در اولین مواجهه دانش پژوهان با متغیر نویافته سرمایه اجتماعی بین‌الملل، ایده یاد شده را گفتمانی غریب و قاعده‌ای ناهمساز و فاقد استطاعت مفهومی و نظری در حوزه مطالعات روابط بین‌الملل می‌پندارند. در همین راستا عمده‌ترین پرسشی که به ذهن می‌رسد این است که آیا می‌توان نظریه سرمایه اجتماعی را در عرصه روابط بین‌الملل نیز متصور شد؟ به طور کلی می‌توان گفت عقبه این دسته از ذهنیت‌ها بدان علت است که تا به حال سرمایه اجتماعی صبیغه و صرفه داخلی داشته و اکنون نیز توفیق چندانی در تبیین و توسعه مفهومی صریحی در جریان فکری روابط بین‌الملل نیافته است. از این رو بدیهی است صحبت از سرمایه اجتماعی بین‌الملل بحثی غریب و دشوار جلوه نماید. به نظر می‌رسد تحقیق و پژوهش در راستای پاسخ به این دغدغه‌ها که به تعبیری دیگر مانعی صعب و افراشته برای گشایش مفهومی و شایع شدن این مولفه نویناد در هیئت نظریه هستند، قویا از تقدم ذاتی برخوردار است.

بنابراین با توجه به اهمیت و قابلیت‌هایی که این مولفه نوپا می‌تواند در افق‌گشایی و کثرت نظری مطالعات روابط بین‌الملل داشته باشد، هدف و اهتمام جدی این پژوهش تمهیدی برای دستیابی به چارچوبی مفهومی و توسعه نظری سرمایه اجتماعی بین‌الملل است که شاید بتواند نزد محققین و دانشوران روابط بین‌الملل راه‌گشا و مفید واقع شود. بدین ترتیب با ذکر مقدمه بالا پرسش اصلی پژوهش پیش رو این است که سرمایه اجتماعی بین‌الملل از چه مبنای مفهومی و تئوریک در ادبیات تحلیلی روابط بین‌الملل برخوردار است؟ فهم آن چگونه حاصل و آسان می‌گردد؟ در جواب به پرسش‌های فوق، فرضیه‌ای که بتوان مطرح نمود این است که اساسا سرمایه اجتماعی سازه‌ای استعاره‌ای است که به فراخور قرابت مفاهیم نوین روابط بین‌الملل با برداشته‌ها و روایت‌های انتزاعی و استعاره‌ای، سرمایه اجتماعی بین‌الملل نیز مطابق با مکانیسم تحلیل استعاره‌ی تبیین و صورت‌بندی مفهومی و تئوریک می‌شود.

۲. روش تحقیق

رهیافت کلی این مقاله میان رشته‌ای است. پژوهش حاضر به لحاظ هدف در زمره تحقیقات «بنیادی نظری» و به منظور تبیین چارچوبی مفهومی و تئوریک از موضوع شکل گرفته است. همچنین به لحاظ ماهیت داده‌ها در ردیف تحقیقات کیفی قرار دارد. بر این اساس در جهت تحقق فرآیند درک معانی، واژگان و مفاهیم کلی موجود در این مسیر روش توصیفی-تحلیلی مورد استفاده قرار گرفته است. روش گردآوری اطلاعات و داده‌های مطالعاتی در این تحقیق نیز به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی صورت گرفته است. اما در راستای نیل به اهداف پژوهش، در ابتدا ضمن طرح «مفاهیم و اصطلاحات پایه و ضروری» و اشاره به کلیت‌ها در ساختار، مضمون و مفهوم آن‌ها به تحلیل روابط موجود که امکان مؤثری در شکل‌دادن به «سرمایه اجتماعی بین‌المللی» را داشته‌اند، پرداخته خواهد شد. در نهایت با تحلیل یافته‌ها و اطلاعات موجود در جهت دستیابی به اهداف تحقیق و پاسخ به سؤالات، به طراحی یک الگو واره نظری یا مدل مفهومی با الهام از نظرات ریکور و لیکاف و جانسون (در متن آمده است) پرداخته می‌شود؛ به گونه‌ای که دست‌یابی به پاسخ‌های مناسب به همراه مصداق‌ها و معیارهای قابل استناد در قبال سؤالات تحقیق حاصل‌گردد و تحلیل کاملی را از جنبه مفهومی و تئوریک سرمایه اجتماعی در روابط بین‌الملل در بخش بدنه و در نهایت نتیجه‌گیری ارائه نماید.

۳. پیشینه تحقیق

بر اساس مشاهدات و مطالعات انجام شده، اشاراتی در خصوص بررسی سرمایه اجتماعی^۴ در متن سایر آثار پژوهشی به چشم می‌خورد؛ اما در این تحقیقات چه داخلی و چه خارجی، اثری که مستقلاً به تحلیل و بررسی مفهوم سرمایه اجتماعی در «روابط بین‌الملل» پرداخته باشد، یافت نگردید. از این نظر می‌توان تحقیق حاضر را در زمره اولین‌ها از این نوع برشمرد. این اتفاق از جنبه نو بودن می‌تواند خوب و از جنبه‌های کمبود منابع مطالعاتی کار تحقیق را دشوار نماید. اما تعدادی از مقالات موجود که حداقل به بررسی بخشی از مباحث تحقیق حاضر پرداخته باشند، قابل اشاره خواهند بود، از جمله؛ خلیلی و اینچه برون (۱۳۹۸)، در مقاله‌ای تحت عنوان سرمایه اجتماعی بین‌الملل^۵، چارچوبی برای تبیین روابط ایران و عربستان است که یافته‌های پژوهشی حاکی از آن است روابط ایران و عربستان متأثر از نوسان در سرمایه اجتماعی است. ادعای اصلی مقاله آن است که سرمایه اجتماعی بین‌المللی یک کشور نه تنها می‌تواند در روابط کشورها با یکدیگر تاثیر داشته باشد بلکه می‌تواند نوسان در روابط آنها را نیز تبیین کند.

شکل‌گیری نظم شبکه‌ای^۶ در روابط بین‌الملل و نقش سرمایه اجتماعی در جستجوی صلح پایدار، مقاله‌ای دیگر است که توسط سلیمی و سجادی (۱۳۹۵)، منتشر شده است. آنها در چارچوب فهم شبکه‌ای از نظام بین‌الملل، سرمایه اجتماعی را ارزش‌های تجمعی شبکه‌ها می‌دانند که می‌تواند سطح اعتماد را در نظام بین‌الملل بالا ببرد. به همین دلیل از اهمیت سرمایه اجتماعی شبکه‌ای سخن به میان آورده‌اند.

سرمایه اجتماعی و امنیت بین‌الملل که توسط شیرخانی و واسعی‌زاده (۱۳۹۱) به نگارش درآمده است. نویسندگان در راستای پاسخ به پرسش مقاله، با استعانت از مفهوم جامعه بین‌الملل و جامعه جهانی به بررسی امکان چگونگی برخورداری این جوامع از سرمایه اجتماعی و نقش آن بر امنیت بین‌الملل پرداخته‌اند. نتایج حاصله حاکی از نقش اعتماد و هنجارهای موجود در جامعه بین‌الملل در افزایش همکاری و کاهش منازعات است که نمودی از تاثیر سرمایه اجتماعی بر امنیت بین‌الملل می‌باشد.

تاثیر سرمایه اجتماعی بر کسب منابع توسط شرکتهای بین‌المللی اثر (پیا آرنیوس، ۲۰۰۰^۷)، دانشگاه فنی هلسنکی) تحقیقی در حوزه منابع کمیاب «خارجی» است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد

- 2-Social capital
- 3-International
- 4-Network Order
- 5- Pia Arenius

همانند سرمایه اجتماعی در سطح داخلی، سرمایه اجتماعی بین‌المللی شرکت‌های کوچک و متوسط تاثیر زیادی بر بهره‌برداری از فرصت‌های کسب و کار بین‌المللی دارد که مستلزم افزایش دارایی‌های اجتماعی، گسترش روابط درون شبکه‌ای، انتقال دانش و تبادل اطلاعات بالقوه ارزشمند و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بین‌المللی خواهد بود.

اما برخلاف آثار پیش‌گفته که بیشتر، سرمایه اجتماعی بین الملل را متغیری تبیین‌کننده برای فهم موضوع و مسئله‌ای خاص و ثانوی به کار گرفته‌اند، پژوهش حاضر با آگاهی از اهمیت و ضرورت مفهوم‌پردازی در بدو امر، به منظور متعارف ساختن و شناساندن دقایق نظری این مولفه نزد مخاطب، به شیوه‌ای بنیادین مبادرت به جستارگشایی مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی و سپس ارائه مدل مفهومی نموده است؛ لذا این رویکرد را می‌توان نقطه عطف و ممیزه پژوهش حاضر در مقایسه با سایر آثار پیشین دانست.

۴. چارچوب نظری

۴-۱. استعاره^{۱۸}

نظریه را می‌توان نوعی عدسی و چارچوبی دانست که موضوع‌ها در آن به نظم درآورده می‌شوند و بین عناصر و اجزا رابطه برقرار می‌کند؛ اما در عین حال نظریه در هر علمی کمال مطلق و عین و تمام واقعیت را بیان نمی‌کند، بلکه فقط چارچوبی انتزاعی است تا بتوان با استفاده از آن، واقعیات گوناگون و پیچیده را نظم و ترتیب داد (کالچی، ۱۳۹۴، ۳۳). نظریه‌ها به بیان کارل پوپر^{۱۹} خواه در علوم طبیعی و خواه در علوم اجتماعی همواره حدسی هستند. واسکز نیز می‌گوید نظریه‌ها شناخت را در یک هم نهاد ترکیب می‌کنند و جهان را با ایجاد ارتباط میان پدیده‌هایی که ظاهراً نامرتب و بی‌معنا هستند برای ما معنادار می‌کنند.

بنابراین با توجه به اهمیت و نقش نظریه در ساماندهی الگوهای ذهنی، چارچوب نظری مفیدی که بتواند به تبیین پژوهش حاضر کمک نماید، نظریه «استعاره» است. در متداول‌ترین تعریف استعاره عبارت است از انتقال معنی از یک قلمرو شناخته شده یا مبدا به یک قلمرو ناشناخته یا مقصد. بر این اساس، به زبان ساده، تحلیل استعاری به معنای تعیین حوزه مقصد و یافتن حوزه‌های استعاری مبدا و

6-Metaphor

7-Karl Popper

تحلیل و تفسیر معانی منتقل شده از حوزه مبداء به حوزه مقصد است (مشیرزاده، مسعودی، ۱۳۹۶). استعاره را می‌توان توصیفی بدانیم که از طریق تشبیه یک پدیده به پدیده دیگر که با هم دارای وجوه مشترکی هستند، به روشن شدن ذهن ما یاری می‌دهد. استعاره نه تنها در زندگی روزمره مردم کاربرد دارد، بلکه کمتر دانشمند و صاحب نظری را می‌توان یافت که در صورت بندی فرضیه‌های پژوهشی خود از استعاره استفاده نکرده باشد. جرج لیکاف استاد برجسته زبان شناسی دانشگاه برکلی با طرح مباحث نظری بیان داشته است؛ انسان با استعاره‌ها در جهان زندگی می‌کند و آگاهی انسان از اساس استعاری است. به طور غیر قابل انکاری عرصه سیاست آکنده از استعاره‌هاست. استعاره‌ها نقش مهمی در برساختن شباهت‌ها و تفاوت‌ها و در نتیجه شناخت ما از جهان پیرامون دارند و با انتقال معنا، به فهم امور پیچیده کمک می‌کنند (اسلامی، ۱۳۹۷). استعاره‌ها قادرند در صورت بندی نظریه، در جایی که می‌کوشیم به بیان ایده‌ها یا چیزی که هنوز مدون یا بیان نشده پردازیم (یعقوبی، ۱۳۹۴).

استعاره‌ها می‌توانند با ساختاردهی و درک پذیری آسان مفاهیمی که فهم آن‌ها ممکن است دشوار باشد، به ویژه مفاهیم انتزاعی^{۲۰} به کار روند. استعاره چیزی نیست که به طور دقیق به آن اشاره شود، بلکه بیشتر نمادین است. در واقع اگر چیزی قابل رویت و ملموس بود که دیگر احتیاجی به استعاره پردازی نبود (Evenden, 2014). بنابراین استعاره به عنوان ابزاری برای ساده سازی، درک و پردازش اطلاعات جدید در زمینه‌های گوناگون به کار گرفته می‌شود. استعاره در رویکرد معاصر پدیده‌ای صرفاً زبانی نیست؛ بلکه فرآیند تفکر انسان، استعاری است. از این رو، استعاره تنها در واژگان زبانی دیده نمی‌شود بلکه در مفاهیم نهفته است (صادقی، طباطبایی، ۱۳۹۵).

ریکور^{۲۱} معتقد بود که استعاره، دو بخش مفقوده متفاوت از بافت‌های متفاوت را در معنای ساده کنار هم قرار می‌دهد. بنابراین ما با انتقال ساده واژه‌ها سر و کار نداریم، بلکه با تعامل بین افکار و بافت‌ها سر و کار داریم. در واقع نقش اصلی استعاره ارتباطیابی بین دو بافت است. استعاره با ایجاد تمرکز، درکی تازه از دامنه هدف فراهم می‌کند. استعاره با کارکردهای اکتشافی، شناختی، آفرینش و گسترش معنا، الگوسازی، تعامل و پیوندی و غیره نقشی ویژه در یادگیری مسائل پیچیده و انتزاعی دارد (فرای، اهیگن، ۱۳۹۰: ۱۲۷). به تعبیر هانا آرنه^{۲۲} (۱۹۷۵) استعاره امر دیدار ناپذیر را دیدار پذیر

8-Concepts Abstract

9-Paul Ricoeur

10-Hannah Arendt

می‌سازد. به عبارتی (ذهن/تجربه و دیدار ناپذیر/دیدار پذیر)، به هم تعلق دارند و برای هم ساخته شده‌اند. چیزی تحت عنوان دو جهان وجود ندارد، زیرا استعاره آن‌ها را یگانه می‌کند. هر استعاره «ادراکی شهودی از همانندی در ناهمانندی‌ها» را کشف می‌کند. استعاره امری اصیل و محال را «انتقال می‌دهد» و بدون آن پلی درکار نمی‌بود که از طریق آن حقیقت صغیر، آنچه دیده می‌شود به حقیقت کبیر، آنچه دیده نمی‌شود گذر کنیم (آرنت، ۱۳۹۹: ۱۵۴).

مارک ترنر^{۲۳} نیز در تعریف استعاره بیان می‌کند؛ به طور کلی استعاره راهی برای درک مفهومی از طریق حوزه و دامنه مفهومی دیگر است. جایگزینی یک مفهوم با مفهوم دیگر از طریق استعاره به ایجاد درک و شناخت جدیدی منجر می‌شود که تا پیش از این فهم آن با مشکل مواجه بوده است. دیوید اسپیر می‌گوید «فرآیند استعاره یک بازی ساده برای جایگزین کردن نیست، بلکه یک بازی خلاقانه که دو سطح را به یکدیگر پیوند می‌زند و باعث ظهور و فهم جدیدی از پدیده‌ها می‌شود (Marks, 2014: 12). لاکان^{۲۴} نیز همچون دیگر اندیشمندان با گریزی به این مفهوم؛ هیچ واژه‌ای را رها از حصار استعاره نمی‌داند. در برداشت وی، استعاره دالی است که به جای دالی دیگر می‌نشیند و با اینکه هیچ دالی محدود نیست، هر دالی می‌تواند معنایی بپذیرد (تاجیک، ۱۳۸۶). در تعریفی دیگر؛ ریچاردز، استعاره را به عنوان یک کلیت و فرآیندی علمی می‌بیند که اتصال مفاهیم و ساختار را در پی دارد. ریچاردز کارکردهای استعاره را اینطور بیان می‌کند؛ استعاره ابزار متقاعد سازی، استعاره، ارائه چارچوبی مفید برای عمل و سازماندهی معنا و مفهوم و استعاره به عنوان ابزاری برای تولید دانش جدید و تفکر علمی (Höne, 2014: 102).

۱-۴. استعاره مفهومی^{۲۵}

نظریه استعاره مفهومی برای اولین بار در دهه ۱۹۸۰ توسط لیکاف و جانسون^{۲۶} مطرح شد که امروزه با عنایت به برجسته شدن موضوع استعاره و استفاده‌های متنوع از آن مطالعات گسترده‌ای از جنبه‌های

11-Mark Turner

12-Jacques Lacan

13-of metaphor the conceptual

14-Johnson and Lakoff .

مفهومی و دامنه کاربردی این مولفه به بحث و بررسی کشیده شده است (Evenden:2014). تا پیش از ارائه نظریه استعاره مفهومی توسط لیکاف و جانسون نظریه کلاسیک استعاره که ریشه در آرای ارسطو داشت، برای قرن‌ها بر مطالعات ادبی و زبانی مسلط بود. ارسطو استعاره را یکی از آرایه‌های ادبی که برای آرایش کلام، اقناع و تاثیرگذاری به کار برده می‌شد، می‌دانست. اما لیکاف و جانسون با مطالعات استعاره با دیدگاهی شناختی و نقد نظریه کلاسیک، نظریه جدیدی را در این حوزه ارائه کردند. آنها در پژوهش‌هایشان نشان دادند که استعاره‌ها صرفاً ابزارهای تزئینی بلاغی و سطحی نیستند، بلکه مظهر و تجلی‌الگوهای فکری‌اند که بر اساس آنها تفکر و عمل می‌کنیم (کهندانی، ۱۴۰۰).

در استعاره مفهومی قصد بر این است که مفاهیم انتزاعی، نامحسوس و پیچیده بر اساس مضامین محسوس، ملموس و عینی درک و یاد گرفته شوند (یعقوبی، ۱۳۹۴). به عبارت دیگر، استعاره مفهومی «ابزار شناخت حوزه انتزاعی از طریق ارتباط آن‌ها به حوزه‌های بهتر شناخته شده و تجربه‌های جهان مادی» است لیکاف و جانسون معتقدند بخشی از نظام ادراکی انسان به طور استعاری ساختار یافته و تعریف شده است. حوزه مفهومی که برای فهم حوزه دیگر استفاده می‌شود، حوزه منبع یا مبدا و حوزه‌ای که فهمیده می‌شود حوزه مقصد یا هدف نامیده شده است. در حالی که حوزه مبدا معمولاً عینی‌تر است حوزه مقصد انتزاعی‌تر، پیچیده‌تر و دیریاب‌تر است (کهندانی، ۱۴۰۰). به طور مثال «دولت‌ها شخص هستند» یک استعاره مفهومی است (مشیرزاده، مسعودی: ۱۳۹۶).

استعاره مفهومی در حوزه جدید کاربردی خود امکان تبادل بین دوگتتمان یا رشته مختلف را فراهم می‌کند. به این معنا استعاره مفهومی می‌تواند نقشی پل‌زننده و ابزاری مفید و سازنده برای ادغام مفاهیم سایر رشته‌ها و همچنین بستر تحقیقات جدید باشد (Höne, 2014: 102). در این نظریه، استعاره ویژگی مفاهیم است و استفاده از آن برای فهم بهتر مفاهیم انتزاعی به کار می‌رود و صرفاً نقش تزئینی و زیبا شناختی ندارد. لکن استعاره امری تزئینی نیست و به عنوان امری ماهیتاً مفهومی و ضروری برای تفکر و عمل انسان به شمار می‌رود (Marks, 2014: 13). لیکاف و جانسون بر آنند تا نشان دهند موارد استفاده از استعاره نه اتفاقی بلکه نظام‌مند است و نیز نشان می‌دهند چگونه فکرها، کارها و رفتارهایمان را سازمان‌دهی می‌کنیم (اصلائی، ۱۳۹۸: ۴۶). بنابراین با توجه به جهش معنایی و ظهور جنبه مفهومی این مولفه، استعاره مفهومی امروزه به موضوع و مفهومی ژرف، پر دامنه و مهم در میان فرآیندهای علمی مبدل گشته که در درون فلسفه علم نیز دیده می‌شود (Höne, 2014: 102).

۱-۵. زمینه تاریخی

اگر چه از قرن هجدهم معانی و مصداق‌هایی از این مفهوم در اشکال متنوعی به کار رفته است، لیکن برای اولین بار در سال ۱۹۱۶ توسط جی هانیفام واژه سرمایه اجتماعی در کنار مفهوم اجتماعی قرار گرفت و مفهوم ترکیبی سرمایه اجتماعی ساخته شد. با اینکه این مفهوم و تعاریف جدید آن از قدمت چندانی برخوردار نیست اما دانشمندان زیادی با الفاظ متفاوت سرمایه اجتماعی را تعریف کرده‌اند که به نظر می‌رسد بعضی به مانند پاتنام، کلمن، فوکویاما و بوردیو این قافله را بیشتر به جلو رانده‌اند و الهام بخش اکثر کارهای اخیر شده‌اند (فاین، ۱۳۹۴: ۲۸۵).

۲-۵. مفهوم سرمایه اجتماعی

بنا به تعریف سرمایه اجتماعی مجموعه‌ای از هنجارهای موجود در سیستم اجتماعی است که موجب ارتقاء سطح همکاری اعضا جامعه می‌گردد که اغلب متضمن برخورداری از سه مولفه‌ی «شبکه»، «اعتماد» و «هنجارها» است. هرچه میزان این سرمایه بالاتر باشد دستیابی به اهداف آسان‌تر و سطح هزینه‌های تبادلات و ارتباطات را به پایین‌ترین سطح خواهد رساند (منظور، یادی پور، ۱۳۸۷). کسب سرمایه اجتماعی افراد را قادر می‌سازد در بسیاری از مراحل زندگی دستاوردهای بالاتری داشته باشند؛ نه تنها برای ثروتمند شدن بلکه برای رفاه و بهبود عملکرد (فاین، ۱۳۹۴: ۱۶۰).

مفهوم سرمایه اجتماعی به طور گسترده به عنوان پدیده‌ای کارا و چند بعدی تعریف می‌شود که مجموعه‌ای از هنجارهای اجتماعی، ارزش‌ها، باورها، اعتماد و مشارکت را در برمی‌گیرد. ویژگی جذاب سرمایه اجتماعی این است که می‌توان آن را در اشکال و مدل‌های گوناگون اقتصادی و اجتماعی مفهوم‌سازی کرد (Humnath and Yasunobu, 2009). سرمایه اجتماعی به منزله چسبی است که انسجام جوامع را تضمین می‌کند و بدون آن هیچ رشد اقتصادی یا بهبودی میسر نمی‌گردد (فاین، ۱۳۹۴: ۲۸۵). بنابراین می‌توان از سرمایه اجتماعی به عنوان یکی از شاخص‌های نوین ارتباطی و ارزیابی حکمرانی، سنجش نفوذ افراد، دولت‌ها و شبکه‌های سیاسی و اجتماعی نیز به درستی یاد کرد (titten Brunnt, 2013). هانیفام^{۲۷} مفهوم سرمایه اجتماعی را حسن نیت، همکاری و مشارکت یک همسایه با همسایه‌اش و آن با دیگر همسایگانش می‌داند که انباشتی از سرمایه

اجتماعی را به دنبال خواهد داشت (برامکی، ۱۳۸۷). اندیشه پاتنام^{۲۸} نیز حول محور سه گانه‌ی «شبکه‌ها»، «هنجارها» و «اعتماد» می‌چرخد و علاقمند به چگونگی کارکرد سرمایه اجتماعی در سطح ملی و منطقه‌ای است (موسوی، شیانی، ۱۳۹۸: ۱۸). کلمن^{۲۹} نیز بیشتر بر جنبه کاربردی سرمایه اجتماعی تاکید می‌کند و آن را منبع تسهیل‌کننده کنش‌ها و باعث دستیابی به اهدافی مشخص می‌داند که در غیاب سرمایه اجتماعی دستیابی به آن‌ها تقریباً غیر ممکن بوده است (Humnath and Yasunobu, 2009). فوکویاما با تاکید بر فضیلت اعتماد سرمایه اجتماعی را ظرفیتی در نظر می‌گیرد که از رواج اعتماد در میان خانواده، گروه‌ها و نهادهای اساسی جامعه ناشی می‌شود (Miller & Jackman, 1998). با این اوصاف هر چندکه اشتها و اشتهای فراوانی در سرمایه اجتماعی نهفته است، اما به ندرت از سرمایه اجتماعی جهانی سخن به میان آمده است. لذا برای بررسی «شبکه‌های بین‌المللی» ناگزیر باید از اصطلاح سرمایه اجتماع جهانی (بین‌المللی) نیز سخن به میان آورد.

۶. سرمایه اجتماعی بین‌الملل

با وجود ادبیات گسترده در مورد سرمایه اجتماعی میان پژوهشگران رشته‌های مختلف، این مفهوم در روابط بین‌الملل چندان مورد توجه نبوده است. این در حالی است که جایگاه اجتماعی یک کشور در جامعه بین‌الملل اهمیت بسزایی دارد و می‌تواند در پیشبرد اهداف و مقاصد آن کشور وافی به مقصود باشد. الکساندر ونت^{۳۰} با تاکید بر فرآیندهایی که در برگزیده تعاملات اجتماعی هستند اذعان دارد: بر خلاف آنچه صرفاً بر اساس شرایط مادی تعیین می‌گردد، روابط بین دولت‌ها بر اساس خطوط اجتماعی ترسیم می‌شود (فاین، ۱۳۹۴: ۳۴۳).

هفنر و برتن سرمایه اجتماعی بین‌الملل را وجود شبکه‌های اجتماعی ناشی از رابطه و پیوندهای اجتماعی دولت‌ها در درون نظام بین‌الملل در نظر می‌گیرند. آنان تعاملات موثر و سازنده دولت‌ها با یکدیگر را منشا قدرتی اجتماعی به مثابه سرمایه اجتماعی تصور می‌کنند. آنها با اذعان به وجود شبکه‌های اجتماعی و نقش بارز آنها در کم و کیف تعاملات دولت‌ها با یکدیگر می‌نویسند: «این

16-Robert D. Putnam

17-James S. Coleman

18-Alexander Wendt

شبکه‌ها چه از افراد تشکیل شده باشند و چه از دولت‌ها، بر رفتار اعضای خود از طریق اعطای قدرت اجتماعی بیشتر به اعضا نیز از طریق شکل دادن به باورهای رفتاری مشترک اثرگذارند. مشیرزاده و واسعی زاده (۱۳۹۷) نیز معتقدند همان طور که عضویت و فعالیت در تشکلهای مدنی در داخل کشورها شاخص سطح بهره‌مندی آنان از سرمایه اجتماعی عنوان شده است. میزان عضویت و نقش موثر در نهادهای فراملی نیز می‌تواند نشان دهنده بهره‌مندی از سرمایه اجتماعی بین‌الملل باشد. مشیرزاده و واسعی زاده (۱۳۹۱) در عنوانی دیگر با در نظر گرفتن نقشی موثر برای دو مولفه اعتماد و هنجارها در افزایش مشارکت و همکاری از یک سو و کاهش منازعات از کرانی دیگر این مولفه‌ها را به عنوان نمودی آشکار از سرمایه اجتماعی بین‌الملل می‌دانند. آنها با تاکید بر مشارکت؛ مشارکت واقعی (کیفی) و نه ظاهری در هنجارهای مشترک و نفوذ در تصمیم‌گیری‌های بین‌الملل را وجهی دیگر از سرمایه اجتماعی بین‌الملل می‌دانند. مشیرزاده و واسعی زاده (۱۳۹۴) بر این باورند دولت‌ها نیز در سطح بین‌المللی همانند افراد در سطح جامعه داخلی با پیوستگی‌هایی که دارند به شبکه‌ای فراگیر از روابط منسجم در درون نظام بین‌الملل شکل می‌دهند و به فراخور نقشی که در این دایره ایفا می‌کنند صاحب مزیت و اعتبار می‌گردند.

برابر آنچه گذشت سرمایه اجتماعی بین‌الملل شامل آن دسته از قواعد، هنجارها، اعتماد، مشارکت، شبکه‌های ارتباطی، ویژگی‌های نسبی و برخی تصورات و برداشتهای انتزاعی از دولت‌ها به عنوان اعضای تشکیل دهنده جامعه بین‌الملل می‌شود که در صورت برخورداری هر چه بیشتر دولت‌ها از این موهبت نویافته فرصت و موقعیت‌های کم نظیری در راستای کسب منزلت و منفعت و همچنین تولید کالاهای مادی و غیرمادی پیش روی آنها قرار خواهد گرفت. سرمایه اجتماعی بین‌الملل، همچنین به عنوان منبعی از قدرت «نرم» کشورها می‌تواند به اثرگذاری در تصمیمات بین‌المللی، کاهش تنش‌ها و هزینه‌های ناشی از آنها را در بر داشته باشد. به تعبیری نزدیک‌تر؛ قدرت، وجهه و جایگاه اجتماعی کشورها که از مواهب رویکردهایی با پیوست اجتماعی و هنجاری است، نقش بسزایی در تداول پیچیده تعاملات و رقابت‌های بین‌المللی به ویژه در دوران پست مدرن دارد. به عبارتی به همان سان که کنشگران شاخص اجتماعی در «جوامع ملی صاحب اعتبار، نام و نشان» هستند و به نحوی از واجدان اصلی برخورداری از سرمایه اجتماعی خواهند بود، به همان شکل، کشورها نیز با دارا بودن این معیار و ویژگی‌ها، نزد افکار عمومی بین‌المللی صاحب «شناسه‌های اجتماعی» یا به نوعی همان سرمایه اجتماعی معمول خواهند بود.

با مرور و تدبر بر آنچه که تحت عنوان مفهوم سرمایه اجتماعی بین‌الملل مطرح گردید، درخواستیم یافت این مولفه نو پدید به لحاظ تئوریک هنوز به قدر کافی تعبیر پردازی و تکامل نیافته است. اندک پژوهش‌هایی که توسط محققین در این راستا به رشته تحریر درآمده است، نوعاً همان معانی و ساخت چند متغیره سرمایه اجتماعی مرسوم و جنبه تحلیلی آنها در مختصات جوامع داخلی است. بنابراین بر همین مبنا می‌توان برای مفهوم پردازی سرمایه اجتماعی بین‌الملل با استفاده از رویکرد استعاره‌ای جنبه شناختی بدیعی را ملحوظ داشت. رویکرد استعاره‌ای به این معنا که ابزاری برای استنباط و مفهوم‌سازی یک حوزه انتزاعی بر اساس معانی و حوزه مفهومی و ملموس‌تر مبدا است. در جایی که می‌کوشیم بر حسب قلمرو مفهومی مبدا به صورت‌بندی ایده‌ای در قلمرو مقصد که هنوز بدون نشده پردازیم. بنابراین با توجه به نقشی که نظریه استعاره می‌تواند هم در تکوین و هم در جنبه‌های شناختی و صورت‌بندی سرمایه اجتماعی بین‌الملل به عنوان حوزه‌ای انتزاعی ایفا نماید، دامنه بحث را بر اساس این مولفه نظری پی خواهیم گرفت. همچنین در راستای فرضیه این پژوهش با اتکا به آرا و نظرات اندیشمندان، متغیرهای در بردارنده و واژگان مفهومی سرمایه اجتماعی بین‌الملل به صورت پیوستاری از مفاهیم و تعابیر انتزاعی و استعاره‌ای در قسمت یافته‌های تحقیق واکاوی خواهد شد که به ترتیب شامل «سرمایه اجتماعی»، «روابط بین‌الملل»، «دولت» و «جامعه بین‌الملل» می‌باشند.

۷. یافته‌های تحقیق

فهم و شناخت دنیای جدید که در آن برخی پدیده‌ها و پارادایم‌ها در همه وجوه زندگی بشری نقش‌آفرینی می‌کنند، نگاه تازه‌ای می‌طلبد؛ نگاهی که با آن بتوانیم در قالب نظریه‌های جدید، مفاهیم جدید را بازخوانی و تعریف کنیم (سهراب زاده، ۱۳۹۵: ۲۰). فرآیند شناخت جریانی ذهنی است که طی آن انسان از طریق مفاهیم و انتزاعات به شناخت و آگاهی از محیط پیرامون دست می‌یابد. عینیتی فراتر از توان ذهنی محدود انسان که برای او قابل درک باشد وجود ندارد. به تعبیر بسیار جالب گرامشی امر عینی برای انسان چیزی جز «کلی ذهنی» نیست. بنابراین نقش فاعل شناسا «ذهن انسان» در فرآیند شناخت نقشی سازنده و مبدا و ملاک شناخت است (غنی نژاد، ۱۳۹۹: ۳۱).

بنابراین متاثر از جهان‌بینی‌های جدید که افق‌های بکر و بدیعی را به مراتب در منظومه مفهومی و نظری مطالعات روابط بین‌الملل نیز حکم‌فرما کرده است، به منظور فهم دقیق و عمیق‌تر مولفه سرمایه اجتماعی در قلمرو روابط بین‌الملل، نظریه «استعاره» مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است و مطابق با این رهیافت به واکاوی سازه‌ها و قلمرو مفهومی و موضوعی سرمایه اجتماعی بین‌الملل

شامل «سرمایه»، «سرمایه اجتماعی»، «روابط بین الملل»، «دولت» و «جامعه بین الملل» پرداخته شده است. نتایج و یافته‌های پژوهش با ارائه الگو واره نظری یا مدل مفهومی با الهام از نظرات ریکور و لیکاف و جانسون مشخص گردیده است.

۱-۷. تحول مفهومی در روابط بین الملل

مفاهیم در مقام ابزارهای تحلیل و فهم، نقش مهمی در ساماندهی برداشت‌های ما از جهان بر عهده دارند. مفاهیم از یک سو بازتاب تحولات نظام بین الملل در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و حقوقی به شمار می‌آیند و از سوی دیگر چارچوب معنایی جدیدی برای فهم و تفسیر آنها ایجاد می‌کنند. مفاهیم هم ابزارهای فهم و تفسیر و تحلیل نظام بین الملل هستند و هم به سهم خود به نوع تصویرها و برداشت‌های رایج از نظام بین الملل شکل می‌دهند (ظریف و همکاران، ۱۳۸۶: ۷۹). از این رو انتظار می‌رود گستره معنایی مفاهیم به تبع زمینه‌های زمانی و مکانی خاص متحول باشند و به اشکال متفاوتی تعریف شوند (مشیرزاده، ۱۳۸۶).

تحول مفهومی یکی از بارزترین مشخصه‌های دوران گذار^{۳۱} به شمار می‌آید که به بازتعریف یا تغییر معنایی بسیاری از مفاهیم سستی و رایج و ورود مفاهیم جدید به ادبیات نظام بین الملل منجر شده است. دوران گذار دوران نیاز به شیوه‌های جدید اندیشیدن، نگرش و فهم جهان بر مبنای آموزه‌های متناسب با الزامات محیط بین الملل نو ظهور است. بازاندیشی و بازتعریف مفاهیم سستی و پیدایش مفاهیم نوین و ورود مفاهیمی که پیش‌تر در ادبیات روابط بین الملل اعتنائی بر نمی‌انگیخت حاصل این تحول است. دوران گذار دوران رواج مفاهیم، تعبیر و استعاره‌ها در روابط بین الملل است. رواج مفاهیم، تعبیر و استعاره‌های متعدد در دوران گذار گویای ورود به عصر جدیدی است که در آن نظام بین الملل به دوره‌های پیشین در قالب یک چرخش معنای تفاوت بنیادی پیدا کرده است. چرخش معنایی توجه به اهمیت معانی، هویت، هنجارها، تصویرها و برداشت‌های ذهنی، زبان و استعاره در روابط بین الملل را برانگیخت و بر ساخت اجتماعی روابط بین الملل تاکید ورزید (ظریف و همکاران، ۱۳۸۶: ۸۱).

۲-۷. سرمایه اجتماعی به مثابه «استعاره»

«سرمایه» به ویژه آن گونه که در سیستم سرمایه‌داری تعریف می‌شود محتوایی عمیقاً اجتماعی دارد. سرمایه ضمن این که سرگرم کار خودش است به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی می‌چسبد و گونه‌های قدرت و کنترل را در بر می‌گیرد. سرمایه در بالاترین سطح انتزاع شکل‌ها و تجسدهای متفاوتی به خود می‌گیرد. اساساً سرمایه هر چیزی است که جریان بهبود مطلوبیت در طول زمان را تأمین می‌کند. منطق واقعی عملکرد سرمایه، قابل تبدیل شدن یک گونه به گونه‌ای دیگر است و این وجهی استعاری است (وین، ۱۴۰۰: ۷۶).

مفهوم سرمایه اجتماعی به قدری آشفته است که بسیاری از پژوهشگران آن را صرفاً یک «استعاره» یا ابزار اکتشافی می‌دانند. کاربرد مفهوم سرمایه اجتماعی در مورد فعالیت‌های مختلف کاملاً سیال است، به این صورت که با یکدیگر تعویض‌پذیر هستند. تا کنون از سرمایه و مفاهیم آن به آسانی و آزادانه چونان یک «استعاره» مورد استفاده قرار گرفته است (فاین، ۱۳۹۴: ۱۱۲). در واقع می‌توان سرمایه اجتماعی را مولفه‌ای ارزشمند و یک رویکردی «استعاری» دانست که امروزه دامنه مفهومی گسترده و متنوعی یافته است (Hawe, shiell: 2000).

انضمام مفهوم سرمایه به استعاره افراد، منابع و قدرت ما را به استفاده فراتاریخی از سرمایه می‌رساند. برای مثال، وضع اشرافی برخاسته از روابط پیشا سرمایه‌داری مانند گونه‌ای سرمایه اجتماعی انگاشته می‌شود؛ عنوان اشراف‌زاده، شکل برتر سرمایه اجتماعی نهادینه شده است. ادبیات سرمایه اجتماعی مفهوم تعمیم یافته سرمایه اجتماعی را بر می‌گزیند و سپس بار دیگر آن را به گونه‌های خاص تقسیم می‌کند. به معنی دقیق کلمه، ادبیات سرمایه اجتماعی با کنایه و استعاره‌هایی پیش می‌رود که بوردیو نیز به آن پرداخته است. در آثار بوردیو سرمایه اجتماعی یک نوع سرمایه است که به همه ابعاد غیر اقتصادی تعمیم یافته است. از منظر بوردیو که عموماً در تعریف وی سرمایه اجتماعی حاصل شبکه‌های با دوامی از روابط است و اعضای شبکه‌ها را مستحق اعتبار می‌داند، سرمایه اجتماعی یکی از سایر گونه‌های سرمایه به شمار می‌آید که با استعاره شکل یافته است (فاین، ۱۳۹۴: ۱۱۲).

بانک جهانی به عنوان یکی از منابع تعریفی و تحلیلی سرمایه اجتماعی با رویکردی استعاری سرمایه اجتماعی را قابل تعمیم و به منزله چسبی می‌پندارد که می‌تواند اجزای جوامع را استوار نگه دارد. این نگرش یکی از مطلوب‌ترین استعاره‌های بانک جهانی در خصوص سرمایه اجتماعی است. سرمایه اجتماعی سفر ادبی خود را با حرکت از استعاره به ابزار اکتشافی که معنای عمومی و دیگری برای این مفهوم است، کامل می‌کند. استعاره به مثابه آغازگاه بحث درباره سرمایه اجتماعی بعضاً در ادبیات

محققانه تعریف، معنا و بازتاب می یابد؛ همانطور که کولمان (۱۹۹۳) بحث خود را با داستان قایقرانی در رود ویسکانسین و بخشی از رود می‌سی‌سی‌پی برای تشبیه تجربه سرخ پوستان آغاز می‌کند (Marks, 2014:54).

روتنبرگ (۱۹۹۹) معتقد است، برخی محققین و مورخین ترجیح می‌دهند سرمایه اجتماعی و فرهنگ سیاسی را هم چون یک استعاره به کار برند. ثابت شده است که «سرمایه اجتماعی یک استعاره سودمند است». مایکل ولکاک در نخستین اظهار نظر خود اذعان می‌کند؛ در حالی که سرمایه اجتماعی با اشکال استاندارد سرمایه اجتماعی یعنی اشکال اقتصادی آن مانند املاک به طور کامل سازگار نیست، با وجود این استعاره سودمند برای آسان‌سازی مباحثه‌ها در پهنه‌های علمی بخشی و منطقه‌ای است. «لیگ» با پذیرش اینکه سرمایه اجتماعی یک استعاره است می‌افزاید؛ روشن است استعاره ارزش خطابی دارد و چنین می‌نماید که دلیل اصلی برتری اخیر سرمایه اجتماعی همین باشد (فاین، ۱۳۹۴:۲۹۹).

۳-۷. سرمایه اجتماعی؛ رویکردی انتزاعی

سرمایه اجتماعی، مفهومی که در کنار انواع سرمایه‌ها مطرح می‌شود؛ سرمایه‌ای نامرئی ولی بسیار ارزشمند و پر قدرت است (منصوریان، ۱۳۹۲). سامرز برون (۱۹۹۸) سرمایه اجتماعی را به عنوان یک مقوله انتزاعی فراگیر همراه با ابعاد بالقوه سنجش‌پذیر و دارای ارزشی اکتشافی چشم‌گیر می‌داند که با این مزیت می‌تواند گستره‌ای از نظریه‌های پراکنده را کنار هم قرار دهد. سرمایه اجتماعی می‌تواند از طریق نظریه‌ها و مفاهیم موجود سفر خود را در انتزاعی‌ترین سطح آغاز کند. بنابراین سرمایه اجتماعی از مورد پژوهی‌ها برای استنتاج اصول انتزاعی بهره می‌گیرد و بر عکس از اصول انتزاعی به تخمین مطالعات موردی می‌پردازد. به عبارتی قلمرو تحلیل و سیاست‌گذاری سرمایه اجتماعی مرز نمی‌شناسد (فاین، ۱۳۹۴:۲۳۱).

۴-۷. روابط بین الملل، رویکردی استعاری

امروزه با چرخش زبانی در روابط بین‌الملل، قلمرو جدیدی از تحلیل‌های استعاری با تمرکز بر دانش روابط بین‌الملل گشوده شده است. «میکائیل مارکس»^{۳۲} (۲۰۱۴) در کتاب خود نشان می‌دهد که زبان

متعارف در دانش روابط بین الملل کنونی شدیداً استعاری است و استعاره‌ها نقش مهمی در تولیدات این دانش دارند. از نظر او پارادایم‌های غالب در روابط بین الملل که گرایش‌های نظری محققان را هدایت می‌کند مبتنی بر تصویرسازی‌های استعاری هستند که گزاره‌ها و احکام نظری را برای فرضیه‌سازی و پیش‌بینی مسایل بین‌المللی در اختیار می‌گذارند (Marks, 2014: 116).

توجه محققان روابط بین الملل به نقش معناسازی استعاری در ادبیات سیاسی و بین‌المللی سابقه چندانی ندارد و از نظر ریچارد لیتل تا همین دهه‌های اخیر محلی از اعراب نداشته است. پیش‌تر و بیش‌تر محققان روابط بین الملل نظریه‌پردازان استعاره بودند که به کاربرد استعاره در ادبیات سیاسی و بین‌المللی اشاره کرده‌اند. محققان روابط بین الملل با انجام این پژوهش‌ها و تحقیقات خود می‌خواهند فرض عینی بودن گزاره‌های علمی را زیر سوال ببرند و نقش تکوین سازه‌های استعاری در تولید گزاره‌های نظری و در نتیجه در هم تنیدگی گفتمان‌های علمی و سیاسی را نشان دهند. به طور کلی زبان استعاری در دیسیپلین‌های مختلف آکادمیک به این دلیل توسط دانش‌پژوهان علوم سیاسی و روابط بین الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد تا بتوانند رهیافت‌های فکری خود را بهتر تبیین کرده و توضیح دهند. در چارچوب این هدف ریچارد بوید بر این باور است که این استعاره‌ها هستند در تعبیر و تکامل رهیافت‌های فکری در روابط بین الملل نقش مهمی را ایفا می‌کنند و توجه به آنها در این باره بسیار کلیدی و حائز اهمیت است (مشیرزاده، مسعودی، ۱۳۹۶).

مارکس می‌گوید استعاره‌ها می‌توانند در ایجاد درک و شناخت الگوهای ارتباطی در میان مقوله‌های عینی و ذهنی به ایفای نقش پردازنده؛ نقش و وظیفه‌ای که تا کنون تجزیه و تحلیل‌های سیاسی و بین‌المللی بر اساس تصاویر استعاری بوده است و این بسیار مهم است که استعاره می‌تواند گزاره‌های نظری ارائه دهد. این ادعا پر بیراه نیست زیرا که اساساً روابط بین الملل به عنوان یک علم اجتماعی به روایت‌ها وابسته است و قیاس با برسازی مدل‌های شناختی، چارچوبی را برای تحلیل و تولید نظریه‌های جدید و راه‌گشا و آزمون فرضیه‌ها فراهم نماید. شاید بتوان گفت بدون استعاره‌ها مطالعه تئوری‌های روابط بین الملل کار بسیار پیچیده و مشکلی خواهد بود. «توجه تئوریک بسیاری از رهیافت‌های روابط بین الملل وابسته به تصاویر استعاری» است که به وجود آورنده فرضیه‌های محوری می‌شوند.

چه عامدانه و چه غیرعامدانه، اندیشمندان روابط بین الملل سعی نموده‌اند تا این عرصه را با انواع مختلف استعاره عجین سازند و از آن برای تئوری‌سازی و تبیین آنها در روابط بین الملل بهره‌مند شوند.

در برخی از موارد، استعاره‌ها غیرآگاهانه مورد استفاده قرار می‌گیرند و گاهی دیگر تکیه بر استعاره‌ها تلاشی از سوی پژوهشگران است تا بتوانند موضوعات تحقیق خود را توضیح داده و آنها را آسان سازند. هرگاه استعاره‌ها آگاهانه مورد استفاده قرار می‌گیرند به ایجاد تئوری‌ها کمک می‌کنند و مسائلی را که در ساختارهای تحلیلی پیشین غامض و پیچیده به نظر می‌رسیدند جنبه مفهومی می‌دهند و باعث ایجاد خلاقیت در اندیشه‌های مربوط به مسائل پیچیده می‌شوند و یک معیار تحلیلی را به وجود می‌آورند که در آن مستندات مورد آزمون و ارزیابی قرار می‌گیرند.

بر این اساس دامنه فراخ و شگفت‌انگیز استعاره و کاربرد آن در تولید آگاهی و خلق مفروضات پرشمار در تمامی جوانب مباحث نظری روابط بین‌الملل، ممکن است این سوال را به ذهن مخاطبان روابط بین‌الملل متبادر سازد که با توجه به شرح احوال برشمرده، در میان تئوری‌های روابط بین‌الملل چه چیزی استعاری نیست؟ با پاسخی بدون اغراق این یک واقعیت آشکاری است که هیچ قلمرویی از شناخت و اندیشه انسان عاری از تصاویر استعاری نیست؛ برآمدن روابط بین‌الملل نیز نشان دهنده حکایت و حقیقتی از این برداشت اساسی است (Marks, 2014:5).

۵-۷. قلمرو استعاره‌ها در رهیافت‌های روابط بین‌الملل

استعاره‌ها در رهیافت‌های مختلف روابط بین‌الملل به طور متداول مورد استفاده قرار می‌گیرند. مفروضات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی و دیگر رویکردهای روابط بین‌الملل همگی سرشار از استعاره هستند. به عنوان مثال «نظریه سیستم‌ها»، ساختارها و توازن قوا، اصطلاحات، تعاریف، نامگذاری‌ها و برخی دیگر از ابزارهای تحلیلی مربوط به جریانات نظری و عملی روابط بین‌الملل هر کدام به نوعی رویکردی استعاری هستند به عبارتی «ساختار» و «سیستم» در تئوری‌های روابط بین‌الملل فاقد هر گونه معیار تجربی هستند. سیستم و ساختار کیفیتی انتزاعی هستند که توسط استعاره معنا و مفهوم می‌یابند. برای دانشجویان جدید ورود در رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، غالباً کشورها به عنوان «توپ‌های بازی بیلیارد» معرفی می‌شوند. همچنین در مدل «تار عنکبوتی» کشورها به عنوان بازیگران جهانی در شبکه‌ای به هم تنیده قرار داده می‌شوند تا نشان دهنده وابستگی متقابل آنان باشد.

انواع استعاراتی که در رهیافت‌های روابط بین‌الملل مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند، به نظر بسیار متنوع هستند. از کلمه (بدن) به عنوان استعاره‌ای برای تبیین ساختار و تشکیلات دولت استفاده می‌شود. و گاهی «دولت نیز به عنوان یک شخص زنده و پویا دیده می‌شود». همان گونه که این

مثال‌ها نشان می‌دهند، بسیاری از استعاره‌های استفاده شده در عرصه تئوری‌های روابط بین‌الملل، دارای اهداف معنایی هستند که در آنها سعی می‌شود از تشبیه و تمثیل برای انتقال معنایی مفاهیم به مخاطبان استفاده شود (قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۹۰).

۶-۷. دولت در روابط بین‌الملل: استعاره «دولت به مثابه فرد»^{۳۳}

طی پنج قرن گذشته دولت مهمترین مفهوم و واقعیت سیاسی ساخته شده توسط بشر است که توانسته به عنوان عنصر و عامل هویت دهنده به روابط بین‌الملل مطرح گردد. بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل دولت را مهمترین نیروی محرکه این حوزه می‌دانند. اما به اعتقاد برخی از علمای سیاست، دولت، شهودی و به طور واقعی قابل لمس نیست و ساختاری انتزاعی دارد. مایکل والزر در مقاله‌ای با عنوان «نمادگرایی در اندیشه سیاسی» خاطر نشان ساخته؛ دولت نامرئی است. زیرا شکل وجودی و جوهری آن محسوس نیست. والزر پیشنهاد می‌کند قبل از اینکه به دولت علاقه، تعلق و تحلیلی داشت، باید آن را تجسم و شخصیت پردازی کرد. چارلز بیتر نیز ادراک دولت در روابط بین‌الملل را تحت تاثیر استعاره و ویژگی‌های انسانی می‌داند (Höne, 2014: 20). عمده مباحث مطرح شده در خصوص سرمایه اجتماعی بین‌الملل حول اعطای شخصیت بخشی به دولت در روابط بین‌الملل، به مثابه «فرد» در جوامع داخلی است. مجاب‌کننده‌ترین شیوه ارائه این نظر، استدلال ونت است که می‌گوید: می‌توان یک تشبیه خلاق (در اینجا استعاره) از لحاظ نظری بین فرد و دولت برای انسان‌انگاری در نظر گرفت. به این معنا که دولت‌ها جمع‌هایی از افرادی هستند که از راه عملکردهای خود یکدیگر را (اشخاص) دارای حیات اجتماعی، نفع‌ها، ترس‌ها و جز آن می‌سازند (لینکلتر، ۱۳۹۴: ۷۸).

۱-۶-۷. اظهارات استعاری اندیشمندان

به عقیده پیترو لوماس^{۳۴} (2005) شخصیت‌سازی برای یک موجود غیرانسانی (دولت) به عنوان (فرد) به صورت استعاری نه تنها مقدور است بلکه، منجر به فهم و شناخت بهتر و آسان‌تر خواهد شد. لوماس

21-The state as individual

22-Peter Lomas

در شخصیت‌بخشی به دولت در مطالعات روابط بین‌الملل با تصویرسازی مدرن، تئورهای روابط بین‌الملل را به صورت استعاری به شکلی بدنمند تصور می‌کند (Marks, 2014: 49).

ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸) جامعه‌شناس مشهور جهان اسلام و به عبارتی از دولت‌پژوهان نخستین، در راستای تشریح دیدگاه نظری خود دست به دامان استعاره شده است. ابن خلدون با تشبیه حکومت به یک موجود زیست‌مند و ارگانیک معتقد است: حکومت‌ها در سن زندگی خود نیز به مثابه انسان‌ها هستند آنها نیز همانند انسان دارای تولد، رشد و مرگ هستند؛ آن طور که انسان دارای مزاج است دولت نیز دارای مزاج است. از این دیدگاه همان‌گونه که انسان‌ها می‌میرند دولت‌ها هم به پایان می‌رسند (فدایی مهربانی، ۱۳۹۴: ۲۵۸). به عبارتی انسان دارای دوران نوجوانی، جوانی، میانسالی و مرگ است، دولت‌ها نیز چنین تاسیس می‌شوند و بازتولید می‌شوند، رشد می‌یابند و سرانجام به پیری و فرسودگی و مرگ می‌رسند (سهراب زاده، ۱۳۹۵: ۴۲).

باروخ اسپینوزا^{۲۳} (۱۶۷۷-۱۶۳۲) معروف به شاهزاده فلسفه، مضمون بخشی از صحبت‌هایش در رساله سیاسی این است که: دولت را باید به منزله فرد یا، به بیانی دقیق‌تر به مثابه فردی متشکل از افراد، واجد یک (بدن) و یک (نقش) یا ذهن تصور کرد. اسپینوزا با فرض دولت به مثابه انسان، آنها را در تکاپوی نظم بخشیدن به امور زندگی برمی‌شمارد (بالیار، ۱۳۹۹: ۱۴۳). به باور اسپینوزا، دولت‌ها به وضوح یک موجودیت طبیعی با ویژگی‌های انسانی هستند و به همان شکل نیز به آن عمل می‌کنند و این بارها تکرار می‌شود (kizuk, 2014). به عبارتی کلی، از منظر اسپینوزا فردیت دولت به مثابه فردیتی استعاری و ارگانیکی است.

ژان ژاک رسو^{۲۴} (۱۷۷۸-۱۷۱۲) دیگر اندشمند بزرگ این عرصه به مانند اسپینوزا گاه تشبیه‌هایی با اندام زنده صورت می‌دهد. تشبیه اندام‌وار در این عبارت او منعکس است که «بدنه سیاسی» می‌تواند پیکری سازمان‌یافته و زنده شبیه پیکر انسان قلمداد شود. به اعتقاد وی انطباق هویت فردی و شاخصه‌های انسانی با اراده و انگیزه دولت، فرضی امکان‌پذیر و تاثیرگذار است. ایمانوئل کانت^{۲۵} (۱۷۲۴-۱۸۰۴) نیز ذیل همین سنت فکری با تاکید بر وجود اهمیت صلح در داخل و میان دولت‌ها بر این باور است نظام ارتباطی و تعاملات دولت‌ها در جهان، شبیه افراد در زندگی روزمره

23- Baruch Spinoza

24- Jean-Jacques Rousseau

25- Immanuel Kant

است (والترز، ۱۳۹۸: ۱۸۲). توماس هابز^{۳۸} (۱۶۷۹-۱۵۸۸) نیز هم راستا با ابن خلدون که برای دولت‌ها همانند افراد مرگ و زندگی قائل است، معتقد است: ذات ارکان و مجامع حکومت همچون موجود زنده فانی و پایان‌پذیر است. به این ترتیب هابز نیز برای انسان مصنوعی (در اینجا دولت) با ذکر ویژگی‌های انسانی؛ «نفس» و «ابدیتی» برای آن در نظر می‌گیرد (هابز، ۱۳۹۵: ۲۰۷). هابز اولین شخصی است که با لحنی صریح بصورت انتزاعی از نظریه دولت مدرن سخن می‌گوید. شاید بتوان گفت تأثیری که نوشته‌های هابز بر مفهوم‌سازی دولت مدرن گذاشت دلیل کافی برای آغاز اندیشیدن به دولت به مثابه فرد باشد (Höne, 2014: 34).

کنت والترز^{۳۹} (ژوئن ۱۹۲۴ - ۲۰۱۳) نظریه‌پرداز نئورئالیسم ساختاری است که نقطه اتکا مبحث محوری‌اش یعنی «ساختار» رویکردی انتزاعی و استعاری است که همانطور که در سطور صدرالذکر به آن اشاره شده متأثر از آرا و نظریات باروخ اسپینوزا می‌باشد. وی به صورت کلی بر این باور است که شایسته است در مطالعات سیاست بین‌الملل، دولت‌ها را به مثابه واحدهای کنشگر و نیت‌مند تصور کنیم. کارل دویچ^{۴۰} (۱۹۹۲-۱۹۱۲) هم در زمره متأخرین تصور استعاری از دولت است که به باور وی: کشورها به مثابه گروهی از افراد هستند که به وسیله شبکه‌های ارتباطی و برخورداری از بسیاری از ظرفیت‌های پیوندی در هم ادغام شده‌اند (فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۶۷۰).

اما از جمله شاخص‌ترین نظریه‌پردازان متأخر این حوزه الکساندر ونت است که دامنه نظری گسترده‌ای را برای تحلیل استعاری «دولت به عنوان شخص» با هویت و نقشی اجتماعی در عرصه بین‌الملل گشوده است. ونت در ادامه سلسله مباحث تئوری اجتماعی سیاست بین‌الملل، در سال (۲۰۰۴) در مقاله‌ای ایده شخصیت بخشی به دولت را به صورت سیستماتیک و نظام‌مند دنبال نمود. به همین خاطر این اندیشمند مهمترین نقطه مرجع بسیاری از تمایلات اخیر برای ایده شخصیت بخشی به دولت است (Höne, 2014: 34). ونت با یک رویکردی استعاری، انگاره «دولت» به عنوان «شخص» را مطرح کرده است. وی معتقد است تا آنجا که هستی دولت امری است که شکل می‌گیرد، انسان‌وار تلقی کردن آن برای پیش‌بینی رفتار آن اهمیت دارد، همان‌گونه که روانشناسی عامیانه برای تبیین رفتار انسانی لازم است. در آثار علمی روابط بین‌الملل، اشاره به دولت‌ها به عنوان واحدهای عقلانی و نیت‌مند امری رایج است و به این معنا است که دولت‌ها به شکلی هدفمند و بر اساس

26-Thomas Hobbes

27-Kenneth Waltz

28-Karl Deutsch

باورها و برداشت‌هایی که از «خود» و «دیگری» دارند درباره جهان عمل می‌کنند (ونت، ۱۳۹۸: ۲۸۳). برای مفهوم‌سازی «دولت به مثابه شخص در روابط بین‌الملل»^{۴۱} ابتدا باید شیوه‌های موثری را در نظر گرفت که متأثر از هویت‌ها، احساسات و گفتمان‌های روزمره شکل و معنا می‌یابند. (Höne, 2014: 34). برای نمونه؛ این تنها دانش‌گاہیان نیستند که دولت را به انسان تشبیه می‌کنند، همه ما نیز چنین می‌کنیم. در گفتمان زندگی روزمره هم شهروندان و هم سیاست‌گذاران عاداتاً با دولت‌ها چنان برخورد می‌کنند که گویی شخص هستند و چنان در مورد آن‌ها سخن می‌گویند که - گویی واجد همان نوع هویت و خصوصیات نیت‌محوری هستند که ما به یکدیگر نسبت می‌دهیم. ونت در ادامه همین دیدگاه دولت‌ها را موجودیت‌هایی می‌داند که می‌توان هویت و منافع را به آنها نسبت داد. در استدلال خود آورده است: من هویت را خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند تلقی می‌کنم که موجب تمایلات انگیزشی و رفتاری است. «دولت‌ها کنشگرانی با خصوصیات جوهری هستند» که تنها یک کنشگر می‌تواند یک هویت این چنینی داشته باشد. انگاره دولت به منزله اشخاص مسئله‌ای است که بر سرشت نظام بین‌الملل نیز تاثیر می‌گذارد. این یعنی واقعییتی که حقوق بین‌الملل صراحتاً برای دولت‌ها «گفتار انسان‌وار انگارانه» را به رسمیت می‌شناسد و به دولت به مثابه «شخصیت» اشاره دارد (ونت، ۱۳۹۸: ۲۸۳). انگاره دولت به مثابه فرد در روابط بین‌الملل در قالب و قالب‌های انسانی، موثر، مانوس و درون مایه‌تر از هر چیزی دیگر است. ارزش و اعتبار آن نیز منوط به تداوم و پیوستگی در روایت‌های نظریه روابط بین‌الملل است (wendt, 2004).

بنابراین با توجه به دیدگاه و نظرات اندیشمندان استعاره دولت به مثابه فرد مبحث و رویکردی جا افتاده و مسبوق به سابقه است که به عقیده آنها تعاملات دولت‌ها در جهان شبیه افراد در زندگی روزمره است و اغلب استفاده از این رویکرد استعاری را جهت فهم و شناخت بهتر دولت و پدیده‌های مربوط به آن می‌دانند. مطابق با این دیدگاه، تحلیل دولت در جمع دولت‌های دیگر مستلزم به استعاره گرفتن جامعه‌ای با ویژگی‌های جوامع فردی است که در این خصوص می‌توان به رهیافت جامعه بین‌الملل به عنوان کانتکست بحث اشاره کرد.

۸. جامعه بین‌الملل^{۴۲}

جامعه بین‌الملل نقطه کانونی مکتب انگلیسی^{۴۳} و از جمله مفاهیم پرکاربرد در روابط و سیاست بین‌الملل است که در چارچوب سیستمی یعنی در قالب سیستم بین‌الملل معنا و مفهوم می‌یابد و بیانگر مجموعه‌ای از عناصری است که در کنش متقابل با یکدیگر قرار دارند. مکتب انگلیسی زمینه را برای مطالعه و بررسی وضعیت ساختارهای اجتماعی نظم‌های بین‌المللی فراهم می‌نماید و برخلاف بسیاری از نظریات تک محوری روابط بین‌الملل رویکردی کل‌نگر به موضوعات و پدیده‌های بین‌المللی دارد (yannis:2018).

بنا به تشریح ایده جامعه بین‌الملل توسط هلدی بول^{۴۴}، جامعه بین‌الملل زمانی شکل می‌گیرد که دو یا چند کشور با یکدیگر تماس کافی داشته باشند و به اندازه کافی بر تصمیم‌گیری‌های یکدیگر تأثیر بگذارند. به گونه‌ای که آن‌ها را وادار کنند که با آگاهی از منافع و ارزش‌های مشترک به عنوان بخشی از یک کل رفتار کنند و یک جامعه را تشکیل دهند.

از دیدگاه تئوری پردازان جامعه بین‌الملل، در مرکز ثقل روابط بین‌الملل دولت‌هایی وجود دارند که به عنوان سامانه بشری اقدام می‌نمایند. با این وجود، منافع، قواعد، نهادها و سازمان‌های مشترکی وجود دارند که روابط دولت‌ها را شکل داده و نظم اجتماعی متشکل از دولت‌های مستقل را پایدار می‌سازد. ذهنیت پایه‌ای نظریه پردازان جامعه بین‌الملل در این برداشت ساده نهفته است که هر چند هیچ مرجع اقتدار مرکزی‌ای در عرصه بین‌الملل وجود ندارد ولی دولت‌ها الگوهایی از رفتار را به نمایش می‌گذارند که تابع محدودیت‌های حقوقی و معنوی است و رفتار به وسیله آن ساخته می‌شود.

بر اساس مطالعات پیش گفته جامعه بین‌المللی ایده‌ای معنا محور است و به موضوعاتی شکل می‌دهد که بر عناصر جامعه متمرکز است، جامعه‌ای که دولت‌ها میان خود تشکیل می‌دهند (ابراهیمی، زمانیان، ۱۳۸۹). به بیان وایت؛ جامعه بین‌الملل به مثابه یک واقعیت سیاسی و اجتماعی یا «همان تعامل معمول و همیشگی همبدهای مستقل است» (فرای، اهیگن، ۱۳۹۰: ۱۲۷). یعنی زمانی که جامعه بین‌المللی را به صورت قرارداد اجتماعی درجه دوم بین چندین قرارداد اجتماعی اولیه با نمایندگی دولت‌ها مطرح می‌کند. به عبارتی دقیق‌تر ایده اصلی جامعه بین‌المللی به این معناست که همانطور که آدمیان به مثابه افراد در جوامع زندگی می‌کنند و به آن شکل می‌دهند و از آن شکل می‌پذیرند، به همان سان دولت‌ها نیز در یک جامعه بین‌المللی زندگی می‌کنند که به آن شکل می‌دهند و از آن نیز تأثیر می‌پذیرند.

۸-۱. جامعه بین الملل، رویکردی استعاری

مارتین وایت اصلی ترین متفکر نظریه جامعه بین الملل، معتقد است می توان «روابط بین الملل را سنت تفکر و تعمق درباره «جامعه دولت»ها یا «خانواده ملت»ها و یا «اجتماع بین المللی» به شمار آورد (لینکلتر، ۱۳۹۴: ۴۳). مشابه همین دیدگاه، باترفیلد مطرح نموده. وی معتقد است نظریه روابط بین الملل سنت گمانه زنی درباره جامعه دولت ها یا جامعه بین الملل است (Mutuku, 2018). یکی از استعارات مطرح در تصویر استعاری سازه انگاران از روابط بین الملل، تشبیه کردن نظام بین الملل به «جامعه» است. از لحاظ واژگانی روشن است که نظام بین الملل جامعه نیست: زیرا «جامعه» متشکل از افراد و اشخاص است در حالی که نظام بین الملل بازیگران به عنوان نمونه عبارتند از دولت ها، سازمان های دولتی و غیردولتی، شرکت های چندملیتی و نظایر آن. چنین بازیگرانی قطعاً افراد نیستند و تشبیه نظام بین دولتی به جامعه جنبه استعاری دارد. به همین ترتیب می توان گفت جامعه بین الملل نیز یک واقعیت نیست بلکه یک استعاره بسط داده شده است (قربانی شیخ نشین، ۱۳۹۰).

الیس^{۴۵} (۲۰۰۹) معتقد است اصطلاح جامعه بین الملل یا «جامعه وراملت ها» مفهومی استعاری است که به یک معنا برای ایجاد درک و پیشی تحلیلی از عرصه روابط جهانی و به ویژه در مقابل سایر رهیافت ها، به خصوص رهیافت جامعه جهانی ایجاد شده است. استعاره جامعه بین الملل را از آن رو نتیجه می گیریم که دولت ها به گونه ای رفتار می کنند گویی این جامعه همچون جوامع مستقل و ملی وجود دارند. استعاره جامعه این فرض را می رساند که اساساً نباید جامعه بین الملل را با همکاری و یا پاره ای از هماهنگی ها به اشتباه گرفت. زیرا بخش عمده ای از ساخت جامعه مبتنی بر وجود هنجارها، قواعد و نهادهای مشترک است به همین سبب روابط بین اعضای جامعه بین الملل را می توان آن طور نظریه پردازی کرد که با ابزارهای جامعه شناسی معمول در سطوح فردی و گروهی داخلی قابل شناسایی است (Marks, 2014: 54).

۸-۲. تقابل و تضاد استقلال خواهی در مقابل هژمونی طلبی

آلکسی توکوویل^{۴۶} در سال ۱۸۵۲ زمانی که خطابه ریاست فرهنگستان علوم اخلاقی و سیاسی را ایراد

33-Ellis David

34-Alexis de Tocqueville

کرد. یکی از نخستین تلاش‌ها در جهت قرار دادن روابط بین‌الملل در شمار علوم سیاسی و اجتماعی به حساب می‌آید. از دیدگاه توکویل در «جامعه بین‌الملل» به یک معنا، هر ملت یک شهروند جهانی است مشابه همین دیدگاه؛ ولف جامعه بین‌الملل را نوعی (Maxima civitas)، جامعه متشکل از همه دولت‌ها تلقی می‌کرد که شهروندانش دولت‌ها بودند. پوفندورف^{۴۷} نیز جامعه بین‌الملل دولت‌ها را چنین توصیف می‌نمود: «چندین دولت که چنان رابطه‌ای با هم دارند که به نظر می‌رسد پیکره واحدی را تشکیل می‌دهند ولی تک‌تک آنها ساحت حاکمیت خود را حفظ نموده و این که همزیستی آنها فاقد آن دردسرهایی است که وضع طبیعی وجود دارد. پوفندورف در نهایت جامعه مرکب از دولت‌ها را با یک توصیف استعاره‌ای حوزه «زندگی بین‌المللی» می‌داند (لینکلتر، ۱۳۹۴: ۴۳).

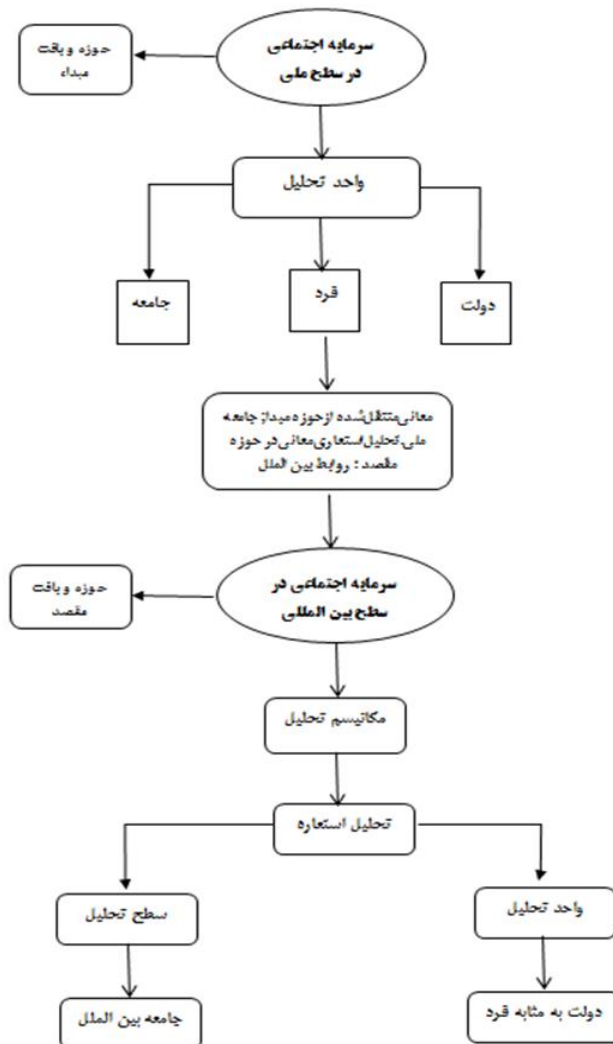
واتسون نیز جامعه بین‌الملل را گروهی از کشورها یا به طور کلی گروهی از جوامع سیاسی مستقل می‌داند که «قوانین و نهادهایی مشترک» را برای انجام روابط خود ایجاد کرده‌اند و منافع مشترک آنها را در حفظ این ترتیبات به رسمیت می‌شناسد. براون (۱۹۹۵) با طرح ایده جامعه بین‌الملل؛ «جامعه درجه دوم»؛ جامعه بین‌الملل را به عنوان جامعه درجه دوم (مرکب از واحدهای جمعی که هر کدام مرکب از اجتماعی درجه اول از (افراد) هستند، به صورت راهی میانه مطرح می‌نماید. ایده و طرح وی جامعه درجه دوم، جهت نجات جامعه درجه اول از عدم امکان دست یابی به وحدت در فقدان یک غیر به یاری طلبیده می‌شود. بنابراین براون جامعه درجه دومی را مطرح می‌کند که در آن اعضاء افراد آدمی نیستند، بلکه بازیگرانی هستند که بیش از حاصل جمع جبری اجزای‌شان می‌باشند. این حرکت وجهی از جامعه شناسی را می‌گشاید که جامعه شناسان زیادی آن را دقیق مطالعه نکرده‌اند، اما در واقع تلاقی‌گاه طبیعی جامعه‌شناسی و نظریه سیاسی و روابط بین‌الملل است (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۳۹).

«جامعه بی سر»: هدلی بال (۱۹۳۲-۱۹۸۵) علاقمند به آن بخش از زندگی جمعی در دوران معاصر است که به سیاست جهان و روابط بین‌الملل معروف است. مهمترین و مسلط‌ترین سازوکار آن نهاد (جامعه بین‌الملل) است. بال می‌گوید پشتوانه فکری و اصلی این دکترین آن چیزی است که من آن را قیاس داخلی (domestic analogy) نام نهاده‌ام. استنتاج از تجربه شخصی افراد انسانی در جامعه داخلی به تجربه دولت‌ها تعمیم داده می‌شود که مطابق آن دولت‌ها همانند افراد، قادر به زندگی اجتماعی دارای نظم هستند (بول، ۱۳۹۶: ۵۸).

۹. مدل مفهومی پژوهش

کاربرد مدل‌ها، توصیف‌هایی انتزاعی با نمودی از واقعیت‌ها و ترکیب آن با نظریه و تشکیل اصطلاح مدل نظری است. مدل‌ها چارچوبی مفهومی یا نظری فراهم می‌آورند و می‌توانند نمایانگر مکانیسم یا تبیین فرضیه واری باشند که شاید با استفاده از تشبیه و تمثیل به دست آیند، یا می‌توانند روشی برای سازماندهی نتایج پژوهش و ارائه آنها باشند. در این مدل نخست مفاهیم منع یا حوزه مبدا (سرمایه اجتماعی) ترسیم گردیده است. سپس با انتخاب مکانیسم تحلیل؛ «استعاره» در راستای فرضیات تحقیق حوزه هدف یا مقصد (سرمایه اجتماعی بین‌الملل) نیز تبیین مفهومی شده‌اند که در نهایت مدل زیر به دست آمده است.

مدل مفهومی تحلیل استعاری سرمایه اجتماعی بین الملل



نتیجه گیری

گسترده‌گی حوزه معنایی نظریه سرمایه اجتماعی که امروزه در حوزه نظری علوم انسانی نمودی بارز یافته است، پنجره‌ای جدید به سوی مطالعات و پژوهش‌های روابط بین‌الملل نیز گشوده است که از آن تحت عنوان سرمایه اجتماعی بین‌الملل یاد می‌شود. سرمایه اجتماعی بین‌الملل با پژوهش‌های کم‌شماری که به تازگی از آن صورت گرفته است، به موازات دگرذیسی در نظام معنایی و مفاهیم روابط بین‌الملل در دوران موسوم به «گذار» مولفه‌ای جذاب و کارآمد خواهد بود. اما در عین اهمیت و برجستگی کاربردی که این مولفه می‌تواند در بسیاری از حوزه‌ها صاحب اثر باشد، از جنبه نظری به سبب نورستگی و بعضاً اغماض در قبض و بسط تئوریک و طرف بستن از آن در بطن تحقیقات آکادمیک روابط بین‌الملل، باعث شده با دشواری‌های ادراکی و مفهومی که بر ساحت فراخ آن سایه افکنده، دایره نفوذ و کاربردی آن در تداول گفتمان و مطالعات نظری روابط بین‌الملل محدود و مهجور بماند.

بنابراین برای پوشش این خلاء مفهومی و تئوریک، پژوهش حاضر اقدام به جستارگشایی برای یافتن بنیاد و چارچوبی تئوریک نمود تا بتواند حق مطلب را با معرفی و گشایش و تبیین مفهومی سرمایه اجتماعی بین‌الملل در کثرت نظریات روابط بین‌الملل به جای آورد. در همین راستا این پرسش مطرح شد که سرمایه اجتماعی بین‌الملل از چه مبنای تئوریک و مفهومی در ادبیات روابط بین‌الملل برخوردار است؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا لازم دیده شد از منظری هستی‌شناختی و معرفت‌شناسانه به موضوع نگریسته شود. به همین خاطر برای واکاوی ترکیب مفهومی سرمایه اجتماعی بین‌الملل و دانش واژه‌های کانتکتست تحلیلی آن شامل دولت و جامعه بین‌الملل، نظریه استعاره مفهومی به عنوان چارچوب نظری پژوهش برگزیده شد. برابر با بررسی‌های به عمل آمده یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که اساساً سرمایه اجتماعی به عنوان دال مرکزی و همچنین مدلول‌های؛ روابط بین‌الملل، دولت و جامعه بین‌الملل، جملگی جوهری استعاری دارند که به صورت تفصیلی به آنها پرداخته شده است. نتیجتاً مفهوم سرمایه اجتماعی بین‌الملل صرفاً یک تکنیک صوری و توشیح نظری نیست، بلکه شالوده‌آحاد واژگان ساختار مفهوم سرمایه اجتماعی، سازه‌هایی استعاری هستند که با توجه به نسبت و ارتباط ادبیات و مفاهیم نوین روابط بین‌الملل با روایت‌ها و برداشت‌های انتزاعی و استعاری، سرمایه اجتماعی بین‌الملل نیز مطابق با مکانیسم تحلیل استعاری بنیاد تئوریک

می‌یابد و به شیوه انتقال معانی از حوزه مبدا به حوزه مقصد تبیین و صورت‌بندی مفهومی و نظری می‌شود. با این وجود در چارچوب این نظریه برخلاف ظن و گمان‌ها و دیدگاه‌های متصلب، میان سرمایه اجتماعی در بافت ملی و سرمایه اجتماعی در بافت روابط بین‌الملل نیز تناظر مفهومی و نظری استوار است.

منابع

- اسلامی، سعید. (۱۳۹۷). بررسی نقش استعاره در زبان شناسی دانلد ترامپ، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال دهم، شماره دو.
- آرنت، هانا. (۱۳۹۹). حیات ذهن، ترجمه مسعود علیا، نشر ققنوس، ص ۱۶۴-۱۵۴.
- اصلانی، محمد رضا. (۱۳۹۸). زبان سیاست، فرهنگ نشر نو، ص ۴۶.
- ابراهیمی، شهروز. زمانیان، روح‌الله. (۱۳۸۹). معناگرایی از منظر مکتب انگلیسی در روابط بین‌الملل، پژوهش حقوق عمومی.
- برامکی یزدی، حجت‌اله. (۱۳۸۷). عوامل موثر بر توسعه، مطالعه موردی: سرمایه اجتماعی، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۶.
- بالبیار، الی - ین. (۱۳۹۹). اسپینوزا و سیاست، ترجمه فواد حبیبی و امین کرمی، تهران، نشر ققنوس، ص ۱۴۳.
- بوزان، بری. (۱۳۸۸). از جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی، ترجمه محمد علی قاسمی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ص ۱۳۹.
- بول، هدلی. (۱۳۹۶). جامعه آنارشیک: مطالعه‌ای در باب نظم در سیاست جهان، ترجمه فاطمه سلیمانی پورلک، تهران، نشر مخاطب، ص ۱۵۸.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۶). روانکاوی و سیاست. پژوهش علوم سیاسی، شماره چهارم، بهار و تابستان.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. قرشی، سیدیوسف. (۱۳۹۱). نظریه و روش در مطالعات امنیتی کردن، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره ۴.
- سهراب‌زاده، عباس. (۱۳۹۵). تاملی بر تاثیر رسانه‌های جدید بر فضای سیاسی ایران، تهران، نشر تیسسا، ۴۳-۲۲.
- صادقی، بهادر. طباطبایی، سید محمد. (۱۳۹۵). جایگاه گفتمان‌های استعاره‌ای در سیاست خارجی، مجله سیاست جهانی، دوره ۵، ش ۶.

- ظریف، محمد جواد. سجادپور، سید محمد کاظم. مولایی، عبدالله. (۱۳۹۶) دوران گذار روابط بین الملل در جهان پسا غربی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- فدایی مهربانی، مهدی. (۱۳۹۴). چه باشد آنچه خواندش سیاست، تهران، نشر فلات. ص ۲۵۸.
- فالتزگراف، رابرت. دثورتی، جیمز. (۱۳۸۸). نظریه های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران نشر قومس، ص ۶۷۰.
- فاین، بن. (۱۳۹۴) سرمایه اجتماعی و نظریه اجتماعی، اقتصاد سیاسی و دانش اجتماعی در طبیعه هزاره سوم، مترجم، محمد کمال سروریان، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ص ۱۱۲-۳۴۳.
- فرای، گرگ، اهیگن، جاسینتا. (۱۳۹۰) تصویرهای متعارض از سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی. ص ۱۲۷.
- قربانی شیخ نشین، ارسلان (۱۳۹۰) زبان استعاره در گفتمان سیاست بین الملل، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره نخست، شماره ۲.
- کالچی کوزه گر، ولی. (۱۳۹۵) سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی: روندها و چشم اندازها، نشر وزارت امور خارجه، ص ۳۳.
- ربیعی کهندانی، محمود. (۱۴۰۰) استعاره های سیاست و حکومت در گفتمان حزب جمهوری اسلامی، فصلنامه پژوهش های سیاست اسلامی، سال نهم، شماره نوزده.
- لینکلتر، اندرو. (۱۳۹۴). جامعه و همکاری در روابط بین الملل، ترجمه بهرام مستقیمی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ص ۷۸.
- مشیرزاده، حمیرا. مسعودی، حیدرعلی. (۱۳۹۶) تکوین «دیگری» در میان دانش پژوهان روابط بین الملل در ایران، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۶، ش ۲.
- منظور، داود، یادی پور، مهدی (۱۳۸۷) سرمایه اجتماعی عامل توسعه اجتماعی و اقتصادی، فصلنامه راهبرد، شماره ۸.
- موسوی، میرطاهر. شیبانی، ملیحه. (۱۳۹۸) سرمایه اجتماعی و سلامت اجتماعی: مفاهیم و رویکردها، نشر آگاه، ص ۵۱.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۶) تکرر معنایی و تحول مفاهیم در روابط بین الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهارم.
- منصوریان، یزدان. (۱۳۹۲). جایگاه چارچوب نظری و مفهومی در پژوهش. سخن هفته، شماره ۱۵۵.
- مکفرسون، سی. بی. (۱۳۹۶) لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران نشر نی، ص ۲۰۷.

وین، میشایل. (۱۴۰۰). کاپیتال مارکس راهنمایی برای خواندن «سرمایه»، ترجمه نرگس ایمانی، نشر نی، ص ۱۸.

والتز، کنت. (۱۳۹۸) انسان، دولت و جنگ، ترجمه محمدرضا رستمی، تهران، نشر ثالث، ص ۱۸۲.
ونت، الکساندر. (۱۳۹۸) نظریه اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی، ص ۲۸۳.

یعقوبی، علی. (۱۳۹۴). استعاره‌های زیستی و نظریه‌های جامعه شناسی، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۲۱، ش ۴.

Evenden, Martin (2014), Metaphor and Socia l Epistemology, jornal of Social Epistemology Review and Reply Collective, Vol. 3, No. 3, 37-40.

Humnath, Bhandari, Yasunobu, Kumi, (2009), what is social capital? a comprehensive review of the concept, Asian jornal of social scince, volume 37, number 3.

Hone, E. katharina, (2014), the state-as-person in international relation theory. Thesis submitted in fulfillment of the requierments for the degree of phd aberystwyth university department of international political, septamber 2014.

HAWE, Penelope, shiell, alan, (2000), Social Capital and Health Promotion: A Review. Social Science & Medicine, Volume 51, Issue 6, 15 Septamber, pages 871-885.

Jackman, Robert w, Miler, Ross a (1998), Social Capital and Political, Annu. Review, 1:47-7.3

Kizuk, Sarah. (2014). Individuation and Individuality: A Reading of Spinoza's Physical Interlude. Thesis submitted to the School of Graduate Studies in partial fulfilment of the requirements for the degree of Master of Arts Philosophy Memorial University of Newfoundland, May, 2014.

Marks, Michael P, (2014) Metaphors in International Relations Theory, 5-116.

Mutuku, Caroline (Author), 2017, Evolution of international relations theory, Munich, GRIN Verlag, <https://www.grin.com/document/428509>.

Titten Brun Jack, (2013), Social Capital and Ideology, European Journal of Interdisciplin pary Studies, vol 5, Issue 1.

Wendt, Alexander, (2004), The state as person in international theory. Review of International Studies, 30, 289-316 Copyright © British International Studies Association, DOI: 10.1017/S0260210504006084

Yannis, Stivachtis (2018) Introducing the English School in International Relation Theory, www.e-ir.info.

کمک خارجی چین و خیزش قدرت سیاسی آن در نظام بین‌المللی (۲۰۲۲-۲۰۰۰)

امید خزایی^۱، سعید میرترابی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

چکیده: اهداف سیاسی همواره از مهمترین انگیزه‌های ارائه کمک در عرصه بین‌المللی بوده است. در شرایطی که چین بر مبنای آمار منتشر شده به دومین اهدا کننده کمک در عرصه بین‌المللی پس از ایالات متحده تبدیل شده و از سوی دیگر رهبران پکن عزم خود را برای تبدیل کشورشان به قدرت اول بین‌المللی اعلام کرده اند، تحلیل انگیزه گسترش کمک‌های خارجی چین شایسته توجه است. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی و تبیینی به دنبال پاسخ به این پرسش است که رهبران چین چگونه از برنامه کمک خارجی خود در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲، در راستای زمینه سازی برای خیزش قدرت این کشور در عرصه بین‌المللی بهره گرفته اند؟ پاسخی که به عنوان فرضیه به این پرسش داده شده این است «دولت چین در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲ تلاش کرده است با گسترش کمی و توسل به روش‌های نوین در ارائه کمک خارجی، قدرت خود را هم در عرصه روابط دو و چندجانبه و هم در عرصه نظم بین‌المللی گسترش بخشد.» یافته مقاله و ماهیت بدیع آن این است که اگرچه برنامه کمک خارجی چین ویژگی‌های منحصر به فردی دارد اما می‌توان شاخص‌هایی دقیق را در تحلیل پیوندهای میان برنامه کمک خارجی و اهداف سیاست خارجی آن برای تبدیل شدن به یک قدرت عمده بین‌المللی نشان داد.

واژگان کلیدی: چین، کمک خارجی، سیاست خارجی، نظم بین‌المللی، قدرت بین‌المللی

۱. دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

۲. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

چین در سال‌های اخیر در عرصه سیاسی تبدیل به یک بازیگر بسیار مهم بین‌المللی شده است و افزایش کنشگری بین‌المللی و ظهور این کشور به عنوان یک بازیگر فعال در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی را در پی داشته است. رهبری این کشور چه از طریق گفتگوهای جهانی آب و هوا، چه اصلاح نظام اقتصادی و مالی جهانی یا چالش‌های امنیتی بین‌المللی، از فرصت‌های خود برای مشارکت در ساختن یک نظام بین‌المللی چند قطبی و حفاظت و پیگیری منافع خود در سیاست جهانی استفاده می‌کند. یکی از ویژگی‌های اصلی رشد این کشور در امور بین‌الملل، توانایی آن در همسویی و همکاری با سایر کشورها بوده است. در سال‌های اخیر، پکن با استفاده از باشگاه‌های بین‌دولتی با قدرت‌های درحال ظهور در چارچوب بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) و با روسیه و همسایگان آسیای مرکزی آن از طریق سازمان همکاری شانگهای مواضع سیاسی خود را هماهنگ کرده و به طور مشترک اهرم دیپلماتیک و نفوذ و تاثیرگذاری خود را افزایش داده است.

گزارش کنگره نوزدهم حزب که در سال ۲۰۱۷ برگزار شد، حاوی دستورالعمل‌هایی است که هم حمایت از نظام بین‌المللی و هم تمرکز فزاینده بر گسترش نفوذ چین در این نظام را نشان می‌دهد. این گزارش، بلندپروازی‌های پکن را برای تبدیل شدن چین به یک قدرت پیشرو جهانی نشان می‌دهد. در این بیانیه آمده است که تا اواسط قرن حاضر، چین به دنبال تبدیل شدن به یک رهبر جهانی با نفوذ و تاثیرگذاری بین‌المللی است (Mazarr et al, 2018: 15-16).

چین در راستای اهداف سیاسی خود همواره از ابزارهای مختلفی استفاده نموده که یکی از این ابزارها که توسل به آن به ویژه در دو دهه اخیر به شکلی بی سابقه افزایش یافته کمک‌های خارجی بوده است. رشد اقتصادی مستمر چین، سبب شد این کشور به یکی از مهمترین بزرگترین اهداکنندگان کمک در عرصه بین‌المللی تبدیل گردد. برنامه این کمک‌ها در طول زمان به لحاظ کمی و کیفی تغییراتی در پی داشته و از سال ۲۰۰۰ کمک‌های چین به طرز چشمگیری افزایش داشته است. ظهور چین به‌عنوان یک اهداکننده بزرگ کمک، پیامدهای قابل توجهی در عرصه سیاست خارجی بر جا گذاشته است و چین به پشتوانه این رشد و افزایش توان مالی و برای تثبیت و به حداکثر رساندن قدرت خود در نظام جهانی تلاش‌هایی را صورت داده و استراتژی‌ها و طرح‌های مختلف کمک خارجی را ارائه و اجرا نموده است.

در همین راستا، مقاله حاضر به دنبال پاسخ به این سؤال است که رهبران چین چگونه از برنامه کمک خارجی خود در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲، در راستای زمینه سازی برای خیزش قدرت این کشور در عرصه بین‌المللی بهره گرفته اند؟ پاسخی که به عنوان فرضیه به این پرسش داده شده این است «دولت چین در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲ تلاش کرده است با گسترش کمی و توسل به روش‌های نوین در ارائه کمک خارجی، قدرت خود را هم در عرصه روابط دو و چندجانبه و هم در عرصه نظم بین‌المللی گسترش بخشد.» بر این اساس، مقاله، ضمن توصیف ماهیت و تنوع کیفی و کمی برنامه‌های کمک خارجی چین، کوشیده است رابطه میان گسترش برنامه کمک خارجی چین و خیزش قدرت آن را بر اساس شاخص‌هایی که بر مبنای الگوی نظری تحقیق به دست خواهد آمد، تبیین نماید.

۲. ادبیات و پیشینه پژوهش

لازم به ذکر است ادبیاتی که در ارتباط مستقیم و کاملاً منطبق با موضوع این پژوهش باشد، در متون فارسی یافت نشده است. در متون فارسی اعم از مقاله، کتاب و پایان‌نامه‌ها، موضوع کمک‌های خارجی، که از مباحث مرتبط با حوزه اقتصاد سیاسی بین‌المللی است، به شکلی مستقل کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. در منابع انگلیسی، با عنایت به حساسیتی که خیزش قدرت چین در عرصه بین‌المللی برانگیخته، به موضوع کمک خارجی این کشور نیز توجه شده است. با این حال در این ادبیات، به شکلی منظم پیوند کمک‌های خارجی چین با برنامه خیزش قدرت آن در عرصه‌های دو و چندجانبه و بین‌المللی آن گونه که در مقاله حاضر بررسی می‌گردد، توجه نشده است. بر همین مبنای ادبیات موجود در این حوزه را می‌توان به دو دسته زیر تقسیم کرد:

۱- ادبیاتی که به بحث‌های کلی در زمینه ارائه کمک خارجی، ماهیت و روندهای آن در عرصه اقتصاد سیاسی و بین‌المللی پرداخته‌اند. در همین راستا، در کتاب «اقتصاد سیاسی جهانی» (کوهن، ۱۳۹۷) به طور کلی به بررسی روند کمک‌ها توجه شده است و کمک‌های خارجی ایالات متحده را به اروپای غربی در قالب طرح مارشال بررسی می‌نماید و در ادامه به انواع کمک و دلایل اهدای آن پرداخته و کارایی کمک خارجی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

مقاله «کمک خارجی: آثار مثبت و منفی آن بر کشورهای درحال توسعه»⁴⁹ (Thapa, 2020) ابتدا یک تعریف از کمک خارجی ارائه و سپس به آثار منفی و مثبت کمک‌ها در کشورهای دریافت‌کننده می‌پردازد. نویسنده مقاله کمک خارجی را دارای آثار منفی و مثبت می‌داند و این بحث را در ارتباط با وضعیت کشورهای آفریقایی دریافت‌کننده کمک بررسی کرده است.

مقاله «رقابت و همکاری در معاملات کمک برای سیاست»^{۵۰} (Mesquita & Smith, 2016) به بررسی روند کمک‌های خارجی پرداخته و به این موضوع اشاره می‌کند که وجود رقیب، هزینه اهداکنندگان را افزایش می‌دهد و در این مورد به افزایش هزینه‌های آمریکا پس از ورود جدی شوروی سابق به این عرصه اشاره می‌کند.

۲- ادبیاتی که به‌طور مشخص موضوع کمک‌های خارجی چین را مورد بررسی قرار داده‌اند. در همین ارتباط،

مقاله «تحولات اقتصاد سیاسی چین و افزایش سریع کمک‌های خارجی آن به آفریقا» (میرترابی و ساری اصلانی، ۱۳۹۹) کمک‌های خارجی چین در سال‌های نخست قرن جدید و ارائه آن به طیف وسیعی از کشورها خصوصاً آفریقا را بررسی کرده و پیامدهای این اقدام، انگیزه‌ها و علل آن را با توجه به انگیزه‌های پکن به عنوان کمک‌کننده و نیازهای جوامع آفریقایی را به عنوان دریافت‌کننده بررسی نموده است.

مقاله «چالش چین در برابر ایالات متحده؛ رقابت بر سر جایگاه و الگوی کمک خارجی» (میرترابی، ۱۳۹۹) به حضور پررنگ چین در ارائه کمک‌های خارجی پرداخته و نشان داده است که چین از منظر ارائه کمک خارجی، عرصه جدیدی برای رقابت با ایالات متحده گشوده است. مقاله در ادامه به تاثیرگذاری این حضور بر جایگاه و الگوی ایالات متحده در ارائه کمک خارجی با توجه به رویکرد و الگوی متفاوت چین در این زمینه پرداخته و آن را عاملی برای ایجاد و افزایش رقابت بین این دو کشور تلقی کرده است.

مقاله «فعالیت‌های کمک‌های خارجی چین در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی»^{۵۱} (Lum, 2009) تأثیر حضور اقتصادی چین در این سه منطقه با تأکید بر کمک‌های خارجی

2. Foreign Aid: Positive and Negative Impact in Developing Countries

3. Competition and Collaboration in Aid-for-Policy Deals

4. China's Foreign Aid Activities in Africa, Latin America, and Southeast Asia

دوجانبه بررسی شده است. مقاله نشان می‌دهد که چین از طریق ارائه کمک خارجی به دنبال تقویت حضور دیپلماتیک خود در این مناطق و نشان دادن حسن نیت بین‌المللی‌اش از طریق تامین مالی پروژه‌های توسعه زیرساخت‌ها و منابع طبیعی در بسیاری از کشورهای درحال توسعه است. با این حال مقاله به اهداف سیاسی چندجانبه و مرتبط با نظم بین‌المللی در زمینه ارائه کمک خارجی چین اشاره نکرده است.

مقاله «استراتژی توسعه کمک‌های چین»⁵² (Nowak, 2015) تفاوت کمک‌های چین با سایر اهداکنندگان سنتی کمک را بررسی کرده و نشان داده است که برنامه کمک چین، دربرگیرنده اهداف اقتصادی، دیپلماتیک و استراتژیک است. استراتژی‌های سیاست کمک‌های توسعه‌ای چین طی سال‌ها درحال تکامل بوده است اما تغییرات کیفی و تاثیر این کمک‌ها بر خیزش قدرت جهانی چین که در پژوهش حاضر به بررسی آن توجه شده است مورد توجه قرار نگرفته است.

کتاب «مشارکت چین در همکاری‌های توسعه بین‌المللی: وضعیت مورد بحث»⁵³ (Zhang, Gu & Chen, 2015) به بررسی تحولات اخیر گفتمان چین در مورد توسعه و کمک می‌پردازد. کتاب، به دنبال بررسی این است که چگونه سیاست‌گذاران و محققان تأثیرگذار چین نقش این کشور را در زمینه کمک‌های توسعه بین‌المللی، به‌ویژه با در نظر گرفتن چین به‌عنوان یک قدرت درحال‌ظهور درک می‌کنند. کتاب بیشتر به بررسی روند و تحول و تجربه کمک‌های چین در سال‌های مختلف توجه کرده و در زمینه مرتبط کردن این کمک‌ها با اهداف سیاسی چین در حوزه اهداف دو و چندجانبه و اهداف مرتبط با نظم بین‌المللی با توجه به اهداف کلان چین از ارائه کمک که موضوع پژوهش حاضر است، کار بسنده‌ای انجام نداده است.

درست است که پیوند میان کمک خارجی و پیگیری اهداف سیاست خارجی پدیده‌ای شناخته شده است اما باید توجه داشت که کاربرد این بحث درباره چین از دو منظر واجد ویژگی نوآورانه است:

الف- نخست اینکه همان گونه که در ادبیات تحقیق نشان داده شد در منابع فارسی اساساً

5. China's Development Aid Strategies

6. China's Engagement in International Development Cooperation: The State of the Debate

موضوع کمک خارجی چین، چندان مورد توجه نبوده است. ضمن اینکه در منابع انگلیسی نیز که هم موضوع کمک خارجی چین مطالعه شده و هم پیوند آن با اهداف سیاست خارجی این کشور مطرح شده، بحث‌ها در قالب کلان و شاخص‌ها و حوزه‌هایی که در مقاله ذکر شده، صورت نپذیرفته است. بنابراین از این نظر مقاله واجد نوآوری است.

ب- همان گونه که مقاله نشان می‌دهد کمک خارجی چین، الگوی ویژه‌ای دارد که در قالب تعریف‌های رسمی از کمک خارجی به سادگی نمی‌گنجد و همین موضوع، بررسی پیوند این الگوی ویژه از ارائه کمک را با پیگیری اهداف سیاست خارجی ارائه کننده آن، واجد نوآوری می‌سازد. در واقع بخش مهمی از ساختار بحث و تحلیل مقاله به بررسی و تحلیل پیوند میان الگوی خاص کمک خارجی چین و انگیزه‌های سیاسی ارائه کمک توسط این کشور پرداخته است.

در هر حال می‌توان نتیجه گرفت که سنجش رابطه میان برنامه کمک خارجی چین و خیزش قدرت بین‌المللی آن در حوزه‌ها و شاخص‌های مورد بررسی در این مقاله از اساس کار بدیعی محسوب می‌گردد.

۳. چارچوب نظری: کمک خارجی در قرائت واقع‌گرایانه

تحقیق در مورد کمک‌های خارجی اهمیت نظری زیادی دارد. انگیزه‌های اهداکنندگان پیچیده است و کمک خارجی همواره ابهام‌هایی را برانگیخته است. مکاتب مختلف روابط بین‌الملل نیز توضیحات متفاوت و بعضاً رقیبی برای انگیزه‌های دولت‌ها در ارائه کمک مطرح کرده‌اند. واقع‌گرایان که در این تحقیق نیز ایده آنها مدنظر قرار گرفته بر این باورند که کمک خارجی به صورت ابزاری است که اهداکنندگان از آن برای تقویت قدرت و امنیت خود استفاده می‌نمایند (Pankaj, 2005:118-119). این ایده که کمک خارجی، دستکم یکی از ابزارهای عمده در خدمت اهداف سیاست خارجی کشورهای کمک‌دهنده است، مورد تأیید عموم صاحب‌نظران مسائل اقتصاد سیاسی بین‌الملل است (لارسون و اسکیدمور، ۱۳۸۳؛ بالام و وست، ۱۳۹۷؛ کوهن، ۱۳۹۲). در همین راستا، ایالات متحده کمک خارجی خود را عمدتاً با هدف تثبیت نظم جهانی و پیشبرد منافعش ارائه کرده است. این کمک‌ها در اساس بخشی از راهبرد گسترده‌تر ایالات متحده در خلال جنگ سرد و در دوران جدیدتر بخشی از راهبرد کلان آن در مبارزه با تروریسم بوده است (Kilby, 2018: 3)

از دیدگاه بسیاری از ناظران واقع‌گرا، کمک‌های خارجی بر اساس الگوهای قدرت ساختاری در نظام بین‌الملل اداره می‌شود. کمک مانند دیپلماسی، تبلیغات، یا اقدام نظامی ابزاری برای حکومت‌داری است. این امر به منظور ارتقای روابط دیپلماتیک با کشورهای دریافت‌کننده، تقویت ثبات در کشورهای دارای اهمیت استراتژیک، گسترش بازارهای صادراتی و تامین واردات استراتژیک، و افزایش شهرت در مجامع بین‌المللی صورت می‌پذیرد. همچنین می‌تواند توجیه اخلاقی برای تخصیص منابع توسط اهداکننده فراهم کند (Malacalza, 2019: 12).

۳-۱. تعریف کمک خارجی

کمک خارجی اصطلاحی چندوجهی است که در زمینه‌های مختلف معانی متفاوتی را بیان می‌کند. به عنوان مثال، کمک خارجی گاهی به معنای انتقال منابع دولتی بین کشورها است درحالی‌که در مواردی دیگر، به ابزار سیاست خارجی اشاره دارد. علاوه‌براین، اشکال مختلف کمک‌های خارجی نیز آن را شامل سطوحی از معانی می‌کند. بنابراین، ضروری است که اصطلاح کمک خارجی را به طور کامل تعریف کنیم که پایه و اساس تحلیل‌های بعدی را ایجاد کند.

در معنای محدود کمیته کمک به توسعه^{۵۴}، کمک‌های رسمی توسعه را شامل کمک‌های بلاعوض یا وام‌هایی به کشورهای درحال توسعه تعریف کرده است که، الف) توسط بخش رسمی انجام شود؛ ب) ارتقای توسعه اقتصادی و رفاه هدف اصلی آن است؛ ج) با امتیاز شرایط مالی در صورت وام، داشتن عنصر کمک مالی حداقل ۲۵ درصد همراه باشد. این تعریف شامل کمک‌های نظامی، کمک‌های فرهنگی و کمک به ارتقای صادرات نمی‌شود و این درواقع همان کمک‌های رسمی توسعه^{۵۵} است که به طور گسترده پذیرفته شده است (Lancaster, 2007: 9-11).

اما با توجه به موضوع پژوهش، تعریف خاص چین از کمک از اهمیت بسزایی برخوردار است. چینی‌ها، تعریفی موسع‌تر از کمک را مد نظر قرار می‌دهند زیرا معتقدند که حتی یک تعریف محدود از کمک خارجی، باید شامل کمک‌های توسعه، کمک‌های بشردوستانه اضطراری و کمک‌های نظامی و فرهنگی هم باشد. این امر در مقاله آکادمیک لیو لیون، کارشناس سیاست کمک خارجی چین، مشهود است که تعریف گسترده‌ای را از این مقوله ارائه کرده که شامل کمک‌های توسعه، نظامی و

7. Development Assistance Committee
8. official development assistance

بشردوستانه می‌شود (liyun, 2005). همچنین تنها به کمک بین‌دولتی که یکی از ویژگی‌های مدنظر اهداکنندگان سستی است، محدود نمی‌شود بلکه کمک غیردولتی دو و چندجانبه را هم شامل می‌شود.

۳-۲. کمک و اهداف سیاست خارجی

کمک از دیرباز یکی از ابزارهای اولیه‌ای است که دولت‌ها برای بهبود روابط دیپلماتیک و دستیابی به منافع ملی که در رویکرد واقع‌گرا اصل اساسی هدایت سیاست خارجی دولت‌های اهداکننده است پی می‌گیرند. در این زمینه، افزایش حمایت از مواضع سیاسی اهداکننده و تغییر نگرش عمومی به گونه‌ای که احتمالاً اهداکنندگان را در برابر تهدیدات فراملی ایمن‌تر و برای جلب همکاری دریافت‌کنندگان توانمندتر کند، مورد توجه بوده است (Dietrich et al, 2017: 133).

بحث در مورد عوامل سیاسی تعیین‌کننده کمک‌های خارجی را می‌توان به چندین دهه قبل از زمانی که کمک‌های خارجی توسط ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در جریان جنگ سرد به عنوان ابزار سیاست خارجی برای به دست آوردن قلب‌ها و ذهن‌ها استفاده شد، ردیابی کرد (Morgenthau, 1962). تقریباً همه دولت‌های کمک‌کننده از کمک‌ها برای اطمینان از دسترسی سطح بالا به مقامات دولتی دریافت‌کننده کمک استفاده کرده‌اند، و افزایش کمک‌ها اغلب به عنوان نمادی از تلاش‌های دولت‌های اهداکننده کمک برای پیگیری منافع ملی و دیپلماتیک بوده است (Lancaster, 2007: 26). با عنایت به ادبیات نظری موجود و برای تمهید رویکرد نظری مناسب به منظور تحلیل فرضیه، به‌طور کلی می‌توان اهداف کمک‌کنندگان در حوزه سیاسی را در پیوند با اهداف دو و چندجانبه و اهداف در پیوند با نظام بین‌المللی تقسیم‌بندی نمود.

۳-۲-۱. اهداف مرتبط با روابط دو و چندجانبه

الف. افزایش نفوذ، ایجاد ذهنیت مثبت و بهبود روابط دو و چندجانبه

یکی از جنبه‌های بسیار مهم و به نوعی از اهداف اصلی ارائه کمک از سوی اهداکنندگان، افزایش نفوذ و یا تقویت روابط سیاسی خود با دریافت‌کنندگان کمک است. گلداسمیت، هوریوچی و وود در سطح ملی دریافتند که افزایش بودجه برای طرح اضطراری رئیس‌جمهور ایالات متحده برای کمک به مقابله با ایدز، با بهبود نگرش نسبت به ایالات متحده مرتبط بوده است. در بنگلادش، دیتریش، محمود و ویترز دریافتند که درحالی‌که اکثر شهروندان به طور دقیق پروژه‌های تحت حمایت کمک را به ایالات متحده نسبت نمی‌دهند، هنگامی که از منبع بودجه برای این پروژه‌ها مطلع می‌شوند، درک

آنها از ایالات متحده بهبود می‌یابد. بحث در مورد تأثیر کمک‌ها بر نگرش جمعیت دریافت‌کننده به ویژه با ظهور چین به عنوان تامین کننده برجسته کمک به فقیرترین کشورهای جهان، به ویژه در آفریقا، برجسته شده است. چین از اوایل تشکیل جمهوری خلق چین کمک را به عنوان یک ابزار سیاسی مفید برای بهبود روابط و بهبود چهره خود در نظر گرفته است (Bluhm et al, 2018).

ب. پیگیری منافع ملی

مکتب واقع‌گرا، که کمک‌های خارجی را عمدتاً براساس قدرت و منافع ملی کشور اهداکننده تعریف می‌کند، آن را ابزاری برای استعمار نو می‌داند. این رویکرد، جریان کمک‌ها از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای درحال توسعه را از این منظر بررسی کرده و خاطر نشان کرده است که کمک خارجی، سلاح جدیدتر، ارزان‌تر و ظریف‌تر کشورهاست، زیرا برای ارتقای منافع ملی کشورهای کمک‌کننده به کار می‌رود. این منافع می‌تواند فرضاً شامل حفظ یک رژیم خاص در قدرت، دسترسی استراتژیک به مکان‌های مهم، تهیه مواد خام استراتژیک و سایر مواد خام مهم، کسب رای مثبت در مجمع سازمان ملل متحد، خدمت به اهداف ایدئولوژیک مانند مهار گسترش کمونیسم، ترویج تجارت و سرمایه‌گذاری، فروش کالاهای مازاد و تحمیل بسته‌های سیاست‌های کلان اقتصادی و آزادسازی اقتصادی در کشورهای دریافت‌کننده باشد (Nelson, 1968: 1-30).

بنابراین اهداکنندگان سالانه میلیاردها دلار برای کمک به فقیرترین کشورهای جهان هزینه می‌کنند. فراتر از اهداف تجاری و توسعه‌ای، کمک‌ها با هدف ایجاد حمایت از کشور اهداکننده در میان جمعیت‌های دریافت‌کننده، و انتقال اصول سیاسی در راستای جهان‌بینی اهداکننده ترویج می‌شوند. با گذشت زمان، کمک‌ها ممکن است جمعیت دریافت‌کننده و دولت‌هایشان را وادار کند که به طور فزاینده‌ای از اهداف سیاست خارجی کمک‌کننده استقبال کنند، تا جایی که دریافت‌کنندگان کمک آنچه را که اهداکنندگان می‌خواهند، طلب کنند.

۲-۲-۳. اهداف مرتبط با نظم بین‌المللی

الف. کسب حمایت بین‌المللی

حفظ تصویر عمومی مثبت در خارج از کشور برای دستیابی به طیف گسترده‌ای از اهداف سیاست خارجی ضروری است و تغییرات در ادراکات داخلی سایر کشورها نیز تغییراتی را در سیاست خارجی نسبت به آن کشورها ایجاد می‌کند. همسویی ایدئولوژیک، اهرم کلیدی نفوذ

سیاست خارجی به ویژه برای قدرت‌های بزرگ است. این قدرت‌ها به کشورهای فقیر نیاز دارند تا از ارزش‌های اساسی‌شان حمایت کنند (Goldsmith et al, 2014). در همین راستا، فرضا در زمینه رای گیری در مجامع بین‌المللی درباره مسائل حائز اهمیت برای قدرت‌های بزرگ، ابزار کمک خارجی، اهمیت بسیاری پیدا می‌کنند. طبق سنت معمول، کشورهای فقیرتر معمولاً در ازای دریافت کمک یا حتی وعده دریافت کمک، از مواضع قدرت‌های بزرگ حمایت کرده‌اند.

ب. بهبود چهره بین‌المللی به عنوان دولت مسئولیت‌پذیر

یکی از اهداف بین‌المللی از ارائه کمک، بهبود چهره بین‌المللی و معرفی کمک دهنده به عنوان یک کشور متعهد و مسئولیت‌پذیر در نظام بین‌الملل است. در واقع کمک‌ها به عنوان ابزار قدرت نرم کشورهای اهداکننده عمل می‌کنند که به بهبود چهره اهداکنندگان آن کمک می‌کند. نای قدرت نرم را به عنوان «توانایی شکل دادن به ترجیحات دیگران» از طریق یک حس گسترده جاذبه به جای انگیزه‌ها یا تحریم‌های خاص تعریف می‌کند. بنابراین کمک می‌تواند به عنوان منبع قدرت نرم یا قدرت سخت یا هر دو باشد. کمک زمانی به عنوان ابزار قدرت سخت عمل می‌کند که دولت‌های دریافت‌کننده را وادار می‌کند تا مواضعی سیاسی اتخاذ کنند که در غیر این صورت ممکن است نپذیرند و این زمانی به عنوان ابزار قدرت نرم عمل می‌کند که تمایل به کشور اهداکننده و ارزش‌هایی را که از آن حمایت می‌کند را افزایش دهد (Naye, 2004: 5).

کارآمدی کمک به عنوان منبع قدرت نرم به ویژه زمانی اهمیت پیدا می‌کند که چندین کمک‌کننده با برنامه‌های سیاست خارجی متضاد به دنبال استفاده از کمک برای به دست آوردن قلب‌ها و اذهان در یک دسته از کشورها و در یک زمان هستند و اثرات کمک‌های ارائه‌شده توسط یک اهداکننده ممکن است با اثرات جبران‌کننده کمک‌های ارائه‌شده توسط دیگری خشی شود (Bueno et al, 2016).

۴. انتقال ارزش‌های اهداکنندگان و توسعه صلح و رفاه بین‌المللی

رویکرد آرمان‌گرا، جریان کمک‌های اقتصادی از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه را برای حفظ صلح و رفاه جهانی مثبت می‌داند. همچنین استدلال می‌شود که کشورهای توسعه‌یافته موظف هستند که به کشورهای در حال توسعه کمک کنند. مؤسسات اهداکننده چندجانبه از دیگر

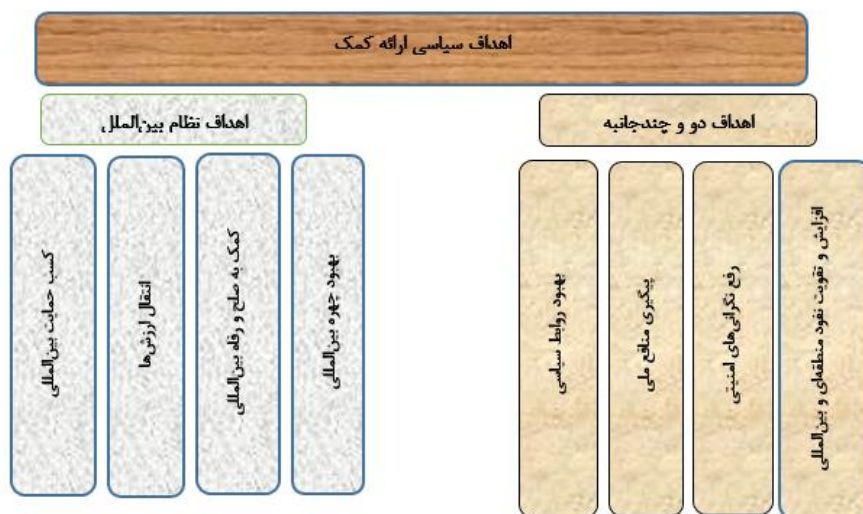
پیشگامان مهم این دیدگاه هستند. کمیسیون پیرسون^۹ و گزارش کمیسیون مستقل توسعه بین‌المللی^{۱۰} دو خط مشی شاخص در این زمینه هستند. اولی نه تنها از کشورهای توسعه یافته درخواست کرده است تا کمک‌های رسمی را به بیش از ۷ درصد تولید ناخالص ملی خود افزایش دهند، بلکه همچنین تأکید کرده که عملیات کمک‌رسانی باید معنادارتر، مفیدتر و برای دو طرف سودمندتر شود (Kumar, 1983: 285).

در طول جنگ سرد و بعد از آن در دوره جنگ علیه ترور^{۱۱}، کمک به توسعه به عنوان ابزاری برای کاهش نارضایتی اجتماعی که می‌تواند وسوسه‌های کمونیسم را تقویت یا تروریست‌ها را تغذیه کند، در نظر گرفته شده است. اما ترویج توسعه نیز به خودی خود یک هدف بوده است. بهبود زندگی افراد محروم در خارج از کشور، به عنوان بازتابی از ارزش‌های نوع‌دوستی، عدالت اجتماعی و همبستگی بین‌المللی از سوی کشور ارائه‌دهنده کمک است. کمک برای مقاصد فرهنگی معمولاً شامل تلاش‌هایی برای حمایت از استفاده از زبان یک کشور در سرزمین‌های خارجی، عمدتاً از طریق تأمین مالی فعالیت‌های آموزشی به آن زبان است. این هدف از کمک اغلب در برنامه‌های قدرت‌های استعماری سابق در سرزمین‌های سابقشان، مانند فرانسه، ایتالیا و پرتغال مشهود است (Kumar, 1983: 287).

در جمع‌بندی از مباحث بالا و به عنوان ارائه چارچوبی برای تحلیل فرضیه مطرح شده در مقاله، می‌توان اهداف سیاسی جریان کمک خارجی چین را در دو حوزه اهداف دو و چندجانبه و اهداف مرتبط با نظم بین‌المللی تقسیم‌بندی کرد و در هر حوزه به شرح زیر، شاخص‌هایی را برای پیوند میان ارائه کمک و هدف سیاسی مرتبط با آن در نظر گرفت.

شکل ۱-۱. اهداف سیاسی ارائه کمک خارجی

9. Pearson Commission
10. Independent International Development Commission
11. War on Terror



منبع: نویسندگان

۵. روند تحول در کمک خارجی چین

قبل از شروع بررسی کمک‌های خارجی چین، بررسی مختصری از ویژگی‌های کمک‌های خارجی چین مورد نیاز است. از زمانی که چین کمک‌های خارجی را در سال ۱۹۵۰ آغاز کرد، به صراحت از کمک‌های مالی سستی که توسط قدرت‌های غربی ارائه می‌شد، فاصله گرفت. اولین سند سفید چین در مورد کمک‌های خارجی که در آوریل ۲۰۱۱ منتشر شد، به وضوح بیان می‌کند که کمک‌های خارجی چین به همکاری جنوب-جنوب و کمک‌های متقابل بین کشورهای در حال توسعه تعلق دارد (State Council, 2011: 22). این نکته به‌عنوان یک اصل اساسی برای کمک‌های چین حفظ شده و ابزاری برای چین بوده است تا فشار و انتقادهای ارائه شده توسط اهداکنندگان سستی در مورد مسائل شفافیت و همکاری کمک‌ها را از بین ببرد. تفاوت‌هایی در محاسبات کمک بین چین و اهداکنندگان سستی نیز وجود دارد. به‌عنوان مثال، کمک‌های نظامی و ساخت اماکن ورزشی در کمک‌های چین گنجانده شده است، اما کمک‌های اهداکنندگان سستی آنها را به حساب نمی‌آورند. از سوی دیگر، هزینه‌های پناهندگان تازه وارد در کشورهای میزبان توسط اهداکنندگان سستی به‌عنوان کمک تعریف می‌شود، اما در بودجه کمکی چین این مورد گنجانده نشده است (Grimm et al, 2011: 7)

۱-۵. هویت متغیر چین به عنوان یک کشور عمده کمک‌کننده

چین هویت خود را به عنوان یک کشور عمده کمک‌کننده در طول زمان تغییر داده است. از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۸ به عنوان یک کشور سوسیالیستی، از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۹ به عنوان یک کشور در حال توسعه و از سال ۲۰۰۰ به عنوان قدرت بزرگ در حال ظهور به ارائه کمک پرداخت که مورد توجه فزاینده‌ای قرار گرفته است. اقتصاد روبه‌رشد چین راه را برای بازیابی موقعیت از دست رفته خود به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی هموار می‌کند. همانطور که دیوید لمپتون استدلال می‌کند، ظرفیت روبه‌رشد چین که در سال‌های گذشته ایجاد شد، نقش جهانی آن را تغییر داده و پیش‌بینی قدرت آن را در سال‌های پیش‌رو تقویت کرده است. این وضع سبب شده است که چین نه تنها قدرت نظامی، بلکه ابزارهای دیگر، مانند تامین مالی خارج از کشور و کمک‌های توسعه‌ای خود را گسترش بخشد (Lampton, 2014: 51-52). شناخته شدن به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی نه تنها مستلزم اقتصادی در حال رشد است، بلکه نیاز به یک تصویر مثبت جهانی برای جلب احترام سایر کشورها دارد.

از سال ۲۰۰۰، دولت چین مجموعه‌ای از مفاهیم جدید را با هدف خاموش کردن گفت‌وگوهای تهدید چین و بهبود تصویر جهانی‌اش به تصویب رساند. در سپتامبر ۲۰۰۵، رئیس‌جمهور سابق چین، هو جیتائو، رسماً مفهوم ساختن جهانی هماهنگ را هنگام سخنرانی در شصتمین نشست سازمان ملل مطرح کرد. او اقدامات کمک قابل توجهی را اعلام کرد و متعهد شد که چین مایل به همکاری با جامعه بین‌المللی است که به نفع همه باشد و ارائه کمک‌های خارجی و احترام به تعهدات جهانی راهی مهم برای چین است تا تصویر خود را به عنوان یک قدرت بزرگ مسؤول معرفی کند و سهم خود را در ساختن جهانی هماهنگ نمایان سازد (Cheng, 2019: 9).

۲-۵. روش‌های نوآورانه و کیفی در ارائه کمک

همگام شدن با زمان و توجه به اصلاحات و ابتکارات از مهمترین نوآوری‌های کمک خارجی چین است. چین کمک‌های خارجی خود را با توسعه شرایط داخلی و بین‌المللی سازگار می‌کند و بلافاصله سازوکار مدیریت را تنظیم و اصلاح می‌کند تا به‌طور مداوم کار کمک خارجی خود را بهبود بخشد. از سال ۲۰۰۰، کمک‌های خارجی چین ویژگی‌های جدیدی را به نمایش گذاشته و اشکال کمک‌های خارجی آن تنوع بسیاری پیدا کرده است (State Council, 2011: 22).

از جمله نوآوری‌های چین در این عرصه، نهادسازی است. بدین معنا که این کشور، نهادها و رویه

های خاصی را در ارائه کمک خارجی ایجاد و ترویج کرده است. درحالی که بخش عمده‌ای از کمک‌های چین هنوز دوجانبه است، مشارکت‌های متنوع چین از سال ۲۰۱۳ افزایش یافته است. تاسیس صندوق کمک به همکاری جنوب-جنوب به عنوان یک نوآوری در سال ۲۰۱۵، گسترش مشارکت با سازمان ملل متحد و حمایت از ۸۲ پروژه تا پایان سال ۲۰۱۹ عمدتاً در فقرزدایی، کشاورزی و امنیت غذایی از این موارد است (Mulakala & Ji, 2021: 4).

از دیگر نوآوری‌های کمک چین وجود و ایجاد بندهایی در قراردادهای کمک است که عمدتاً تحمیلی از سوی چین به دریافت‌کنندگان کمک است و عموماً هم مربوط به مخفی نگه داشتن اطلاعات مرتبط با قراردادها می‌باشد. اما خود کمک‌گیرندگان هم نسبت به این بندها بی‌میل نیستند چراکه اولاً آنها سعی می‌کنند استقراض دولت را از مردمی که با مالیات آنها بازپرداخت‌ها انجام می‌گیرد، پنهان کنند. دوماً این امر مانعی برای شفافیت مالی و بودجه‌ای دریافت‌کنندگان است که عموماً از کشورهایی هستند که شفافیت مالی در آنها وجود ندارد. سوم، با توجه به بدهکار بودن این کشورها این بندها، عاملی است که آنها می‌توانند وضعیت مالی واقعی دولت را از سایر طلبکاران پنهان کنند و این نوآوری، عاملی برای جذابیت بیشتر کمک‌های چین شده است (Bavier & Strohecker, 2021).

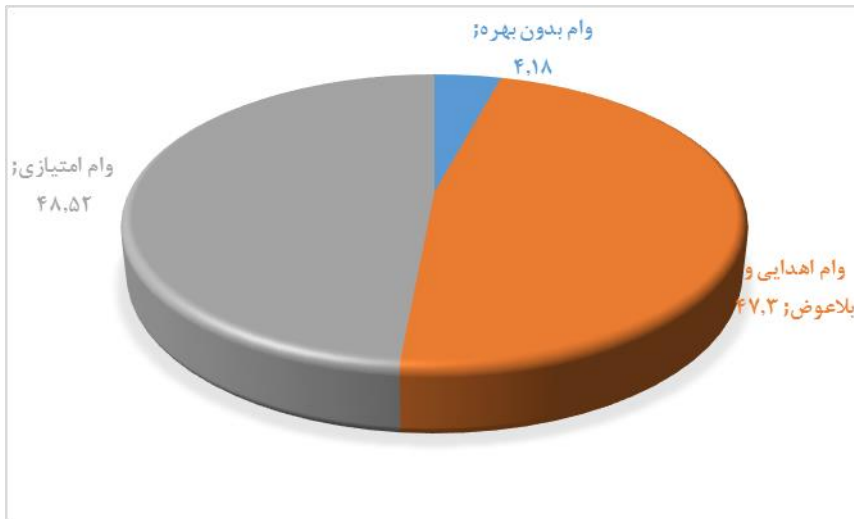
علاوه بر موارد فوق می‌توان به ابتکار کمربند و راه به عنوان یک نوآوری هم اشاره کرد که در خدمت اهداف چین عمل می‌کند. سند سفید ۲۰۱۴ این ابتکار را به عنوان یک کالای عمومی به جهان معرفی می‌کند. چین با تقویت تعهدات گسترده خود با پول نقد، تخصیصات خود را از ۸۹.۳۴ میلیارد یوان (۱۴.۲ میلیارد دلار آمریکا) در سال ۲۰۱۰-۲۰۱۱ به ۲۷۰.۲ میلیارد یوان (۴۲.۶۹ میلیارد دلار) در سال ۲۰۱۳-۲۰۱۸ افزایش داد. از زمان انتشار سند سفید در سال ۲۰۱۴، چین بخش اعطایی پرتفوی خود را از ۳۶.۲ درصد به ۴۷.۳ درصد افزایش داده و بخش وام امتیازی را از ۵۵.۷ درصد به ۴۸.۵۲ درصد کاهش داده است. همانطور که چندین اهداکننده کمک به نقش محوری کشورهای با درآمد متوسط در رشد و رفاه جهانی را تأکید کرده اند، چین نیز تخصیص کمک‌های خود به این کشورها را از ۳۳.۵ درصد به ۴۹.۶۴ درصد افزایش داده است (Mulakala & Ji, 2021: 3).

۳-۵. گسترش ابعاد کمی و کیفی کمک

طبق آخرین آمار رسمی ارائه شده از سوی شورای دولتی به عنوان مهمترین رکن تصمیم‌گیری چین که در سال ۲۰۲۱ انتشار یافته و به کمک‌های خارجی تا سال ۲۰۱۸ اشاره می‌کند مشخص می‌گردد که چین

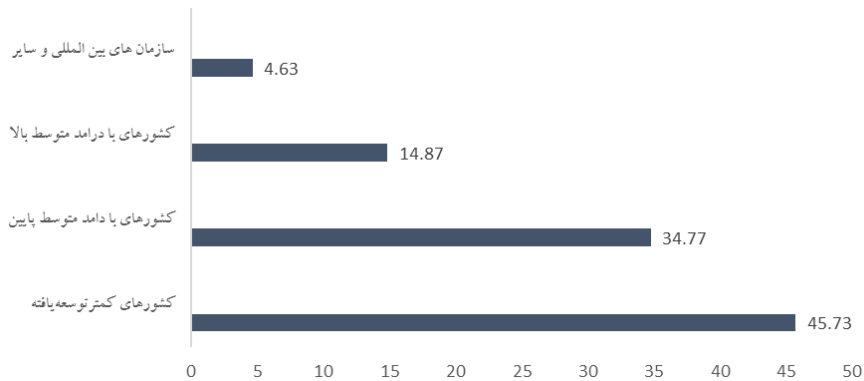
به‌طور پیوسته، مقیاس کمک را افزایش و دامنه کمک‌های خارجی خود را گسترش داده است. از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۸، چین در مجموع ۲۷۰.۲ میلیارد یوان برای کمک‌های خارجی در سه دسته کمک‌های بلاعوض، وام‌های بدون بهره و وام‌های امتیازی اختصاص داده است (State Council, 2021).

نمودار ۱-۲ کمک خارجی چین در سه نوع آن



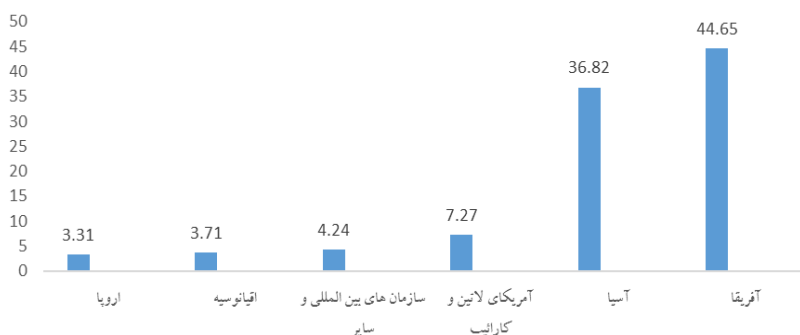
منبع: State Council 2021

نمودار ۲-۲. دریافت‌کنندگان کمک خارجی چین براساس گروه درآمدی



منبع: State Council 2021

نمودار ۲-۳. میزان کمک‌های خارجی چین براساس منطقه به درصد



منبع: State Council 2021

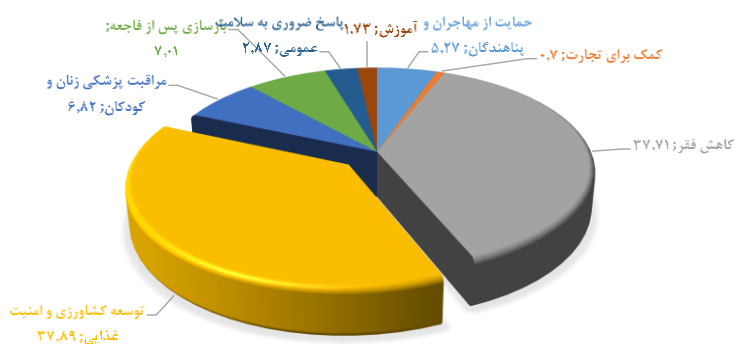
همانگونه که در نمودارهای (۱-۲)، (۲-۲) و (۳-۲) مشخص است چین بیشترین میزان و درصد کمک‌های خود را به کشورهای مناطق در حال توسعه و با درآمد متوسط به پایین عرضه داشته است که سهم کمک‌های دوجانبه نیز کاملاً مشخص است که در این میان بسیار بیشتر از کمک‌های بین‌المللی و چندجانبه با میزان ۴/۲۴ درصد است که این امر نمودی از پیروی از اصول خود به ویژه اصل همکاری جنوب-جنوب است که جز جدایی نشدنی از کمک‌های چین است. در این بین، کشورهای آفریقایی با دریافت ۴۴/۶۵ درصد از کمک‌ها، بالاترین رتبه در میان دریافت‌کنندگان کمک از چین را به خود اختصاص داده‌اند. همچنین چین از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۸، به ۲۰ سازمان چندجانبه منطقه‌ای و بین‌المللی و ۱۲۲ کشور در سراسر جهان؛ ۳۰ کشور در آسیا، ۵۳ کشور در آفریقا، ۹ کشور در اقیانوسیه، ۲۲ کشور در آمریکای لاتین و دریای کارائیب و ۸ کشور در اروپا کمک کرده است.

از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۸، چین به ۱۲۴ کشور و منطقه ۸۹۰ مورد کالا و مواد تحویل داده است که بیشتر آنها شامل تجهیزات مکانیکی، تجهیزات بازرسی، وسایل نقلیه حمل و نقل، دارو و تجهیزات پزشکی است. چین همچنین ۴۱۴ پروژه از این قبیل را در ۹۵ کشور و منطقه تکمیل کرده که عمدتاً شامل تولید و مدیریت صنعتی، کاشت و اصلاح کشاورزی، فرهنگ و آموزش، ورزش و آموزش، مراقبت‌های پزشکی و بهداشتی، توسعه انرژی پاک و برنامه‌ریزی و مشاوره

می‌شود. در حوزه همکاری در توسعه منابع انسانی، چین بیش از ۷۰۰۰ جلسه آموزشی و سمینار برای مقامات خارجی و پرسنل فنی و برنامه‌های آموزش ضمن خدمت برگزار کرده که در مجموع حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر را آموزش داده است. این پروژه‌ها بیش از ۱۰۰ موضوع را در ۱۷ زمینه شامل سیاست و دیپلماسی، مدیریت عمومی، توسعه ملی، کاهش فقر از طریق توسعه کشاورزی، مراقبت‌های پزشکی و بهداشتی، آموزش و تحقیقات علمی، فرهنگ و ورزش پوشش می‌دهند (State Council, 2021)

در حوزه کمک پزشکی و سلامت، تا پایان سال ۲۰۱۹، چین ۲۷۴۸۴ کارمند پزشکی را در ۱۰۶۹ گروه به ۷۲ کشور اعزام کرده است. در حال حاضر نزدیک به ۱۰۰۰ کارمند پزشکی چینی در ۱۱۱ مرکز مراقبت‌های بهداشتی در ۵۵ کشور در سراسر جهان کمک می‌کنند. چین همچنین بیش از ۲۰۰۰۰ داوطلب جوان و معلمان داوطلب آموزش زبان چینی را برای کار در بیش از ۸۰ کشور در سراسر جهان گسیل کرده است. در حوزه کمک‌های بشردوستانه اضطراری نیز چین کمک‌های خود را به ۶۰ کشور گسترش داده است (State Council, 2021).

نمودار ۴-۲ کمک‌های چین در بخش‌های مختلف 2013-2018



منبع: State Council 2021

۶. تحلیل فرضیه: کمک خارجی و خیرش قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی چین

همان گونه که اشاره شد اهداف سیاسی مرتبط با قدرت در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، یکی از اهداف بارز کمک‌های خارجی چین است و سیاست خارجی و کمک چین برای تحکیم روابط با سایر کشورهای و ایجاد یک جبهه متحد با سایر کشورهای درحال توسعه کار می‌کند. از این منظر رهبران چین کمک خارجی را روشی مؤثر برای ارتقای جایگاه بین‌المللی این کشور می‌دانند (Shie, 2007).

برهمن مینا، وزارت امور خارجه چین، کمک را به عنوان ابزاری درک می‌کند که به وسیله آن چین می‌تواند روابط دیپلماتیک دو و چندجانبه خود را با کشورهای دریافت‌کننده کمک تقویت کند. بنابراین چین از ارائه کمک‌های خود در سطح دو و چندجانبه اهداف مختلفی را پیگیری می‌نماید.

۶-۱. حوزه پیوندهای دو و چندجانبه

۶-۱-۱. پیگیری اصل چین واحد در برابر تایوان

موضوع تایوان به طور گسترده به عنوان یکی از اجزای اصلی سیاست خارجی چین شناخته شده است. چین منابع قابل توجهی را برای جلوگیری از برقراری روابط دیپلماتیک دیگر کشورها با تایوان و جلوگیری از پیوستن تایوان به سازمان‌های بین‌المللی که در آن‌ها عضویت به عنوان یک کشور الزامی است، سرمایه‌گذاری کرده است زیرا معتقد است تایوان صرفاً یک استان مرتد چین است که در نهایت با سرزمین اصلی متحد خواهد شد. بنابراین، منزوی کردن تایوان و ترویج سیاست چین واحد، اغلب به عنوان یکی از انگیزه‌های راهبردی کمک‌های دوجانبه چین محسوب می‌شود. چین از کمک برای تحت فشار قراردادن کشورهای دریافت‌کننده برای بستن یا محدود کردن پیوندهای دریافت‌کننده با تایوان استفاده می‌کند. کمک خارجی توسط وزارت امورخارجه برای تعامل با کشورهایی که هنوز تایوان را به رسمیت می‌شناسند، نیز استفاده شده است. در این جا هدف این است که در نهایت درموضع

کشور دریافت‌کننده کمک، تغییر مطلوب صورت پذیرد (Zhang & Smith, 2017: 2335).

بر مبنای همین هدف چین به کشورهایی که روابط دیپلماتیک خود را با تایوان قطع نموده‌اند، کمک بیشتری ارائه کرده است که نمونه‌های آن را می‌توان در آمریکای لاتین و آفریقا به وضوح مشاهده نمود. با توجه به اینکه در آمریکای لاتین و دریای کارائیب، ۹ کشور از پانزده کشور تایوان را به رسمیت می‌شناسند، منطقی است که این منطقه نقشی کلیدی در این نبرد دیپلماتیک بین چین و تایوان بر عهده داشته باشد (Malacalza, 2019: 370-395). از این نظر، یکی از اهداف اصلی حضور روبه‌رشد چین در این منطقه، دستیابی به شناسایی دیپلماتیک این کشورهاست. کشورهایی که چین را به رسمیت نمی‌شناسند با عدم دریافت کمک چین مجازات می‌شوند و تایوان برای جبران هزینه به این کشورها کمک مالی کند. بنابراین کمک خارجی، با سیاست خارجی چین در پیگیری سیاست چین واحد می‌باشد چراکه کشورهایی که پایبندی به این موضوع ندارند حتی بعید است از کمک‌های بهداشتی و سلامت و بشردوستانه چین برخوردار شوند.

۲-۱-۶. مهار تهدیدهای امنیتی در آسیای مرکزی

مهمترین هدف چین از اعطای کمک به کشورهای آسیای مرکزی در راستای مهار تهدید در این منطقه است. هدف امنیتی گسترده چین در منطقه آسیای مرکزی ایجاد رژیم‌های باثبات و دوستانه است که از چین در استراتژی مبارزه با افراط‌گرایی و رادیکالیسم حمایت کنند و همچنین مانع از دستیابی جدایی‌طلبان در آسیای مرکزی و سین‌کیانگ به قدرت شوند. حفظ امنیت تجارت در داخل و خارج از منطقه نیز مد نظر است. چین امروز همه کشورهای منطقه را در گفتگوهای امنیتی مشارکت داده و همکاری امنیتی را هم از طریق سازمان همکاری شانگهای و مهمتر از آن همکاری دوجانبه افزایش داده است. این استراتژی یک جزء ژئوپلیتیکی نیز دارد به این صورت که با تعامل با کشورهای آسیای مرکزی، آنها بیشتر به

کمک و همکاری چین وابسته می‌شوند، که این خود در درازمدت نفوذ چین را افزایش خواهد داد (Swanstorm, 2015: 7).

نگرانی سیاستگذاران چینی این است که کاهش نفوذ در آسیای مرکزی اقتصاد، امنیت و ثبات چین را تهدید کند. برای چین، کمک‌های خارجی در اینجا به عنوان ابزاری برای حفظ نفوذ، اعتماد و حمایت بیشتر در منطقه عمل می‌کند. رئالیست‌های غربی نیز چنین نتایج مطلوبی را به عنوان تلاشی برای ایجاد موازنه در برابر سایر قدرت‌های فعال در محیط پیرامونی چین تفسیر می‌کنند در این راستا به ویژه موازنه در برابر آمریکا، روسیه، هند و ژاپن مد نظر است. در سال‌های اخیر یکی از کانون‌های بحران در آسیای مرکزی، بازگشت بازماندگان امارت اسلامی داعش به منطقه بوده است. براساس آمار گروه بحران بین ۲۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر از آسیای مرکزی به داعش در سوریه ملحق شده بودند که با شکست این امارت و بازگشت نیروهای آن به منطقه، تهدید بروز بحران‌های امنیتی افزایش یافته است.

علاوه بر این، غیرممکن نیست که داعش به سمت آسیای مرکزی حرکت کند و به دنبال مناطق جدید استقرار باشد اگرچه در حال حاضر طالبان با جاه‌طلبی‌های داعش در افغانستان مخالف است و اعلام می‌کند که اهداف سیاسی آنها از مرزهای افغانستان فراتر نمی‌رود، اما احتمال همکاری آنها همچنان موضوع گمانه زنی‌ها در محافل مختلف است و اگر این امر محقق شود شرایط ناپایدار امنیتی به ویژه برای چین که در همسایگی این منطقه قرار دارد تشدید و تبعات اقتصادی (حمله به بندر گوادور) و سیاسی (ربوده شدن اتباع چینی) برای این کشور را در پی دارد (Bolonina, 2019: 14).

۳-۱-۶. ایجاد همگرایی و مهار تهدیدهای امنیتی در دریای چین جنوبی و شرقی

چین دریای چین جنوبی و شرقی را به طور سنتی بخشی از سرزمین اصلی خود دانسته که در گذشته هم به صورت نظام خراج‌گزاری، بر آنها کنترل داشته است. از این رو درصدد بازبازی نقش رهبری خود در این منطقه است تا بتواند با ایجاد نوعی همگرایی، این نقش را باز یابد.

بروز بحران‌های ۱۹۹۷، ۲۰۰۷ و بحران سارس و سونامی بین سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۴ فرصت مناسبی را برای چین فراهم کرد تا بتواند با ارائه کمک این همگرایی را تقویت نماید و به سمت نقش رهبری خود گام بردارد. در این راه البته ژاپن به عنوان رقیب چین مطرح است. در هر حال چین تلاش کرد از طریق ارائه طیف گسترده‌ای از کمک‌ها، نقش یک دولت مسئولیت‌پذیر را در منطقه بر عهده بگیرد و نگرانی کشورهای منطقه را درباره ماهیت اهداف چین برطرف نماید (Yeh, 2010: 98-100).

در راستای تلاش‌های چین در این منطقه برای مهار تهدیدها و ایجاد همگرایی مدنظر خود، کامبوج نمونه‌ای مناسب برای تایید این موضوع می‌باشد. چین تلاش‌های اساسی از طریق کمک‌های خارجی به این کشور انجام داده است و این را می‌توان تا حد زیادی به موقعیت ژئوپلیتیک کامبوج در دیپلماسی چین در جنوب شرقی آسیا نسبت داد. این موضوع در سال‌های اخیر آشکارتر می‌شود، زیرا چین با فشار فزاینده‌ای از سوی برخی از کشورهای آسه‌آن در خصوص مسائل حساس، مانند اختلافات دریایی با کشورهایمانند فیلیپین و ویتنام بر سر قلمروی دریای چین جنوبی، مواجه است.

تلاش‌های چین در کامبوج موفقیت‌آمیز بوده است. کامبوج حمایت آشکاری را از چین ارائه کرده است، که حتی این حمایت به قیمت تحریک کشورهای عضو آسه‌آن در ژوئیه ۲۰۱۲، در نشست وزرای خارجه آسه‌آن در پنوم پن بود که برای اولین بار در تاریخ ۴۵ ساله خود اعلامیه مشترکی صادر نکرد و کامبوج به دلیل جانبداری از چین در مناقشات دریای چین جنوبی مقصر شناخته شد (Var, 2016: 10). نتیجه تلاش‌ها و کمک‌های خارجی ارائه شده چین به کامبوج و جهت‌گیری مثبت آن نسبت به چین در چندین مورد حساس قابل ردیابی است: از جمله صادر نکردن ویزا برای دالایی لاما که رهبر جدایی طلبان تبت شناخته می‌شود، سرکوب فعالان فالون گونگ در کامبوج در سال ۲۰۰۲ و عدم حمایت از کسب کرسی دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد توسط ژاپن در سال ۲۰۰۵ (Ciorciari, 2015: 261-262).

۶-۱-۴. گسترش نفوذ چین در آفریقا

اگرچه عوامل اقتصادی و دستیابی به منابع در حال حاضر بر سیاست خارجی چین در قبال آفریقا تسلط دارند اما عوامل سیاسی هم همچنان نقش مهمی در این رابطه ایفا می‌کنند. چین با بسیاری از جنبش‌های آزادیبخش آفریقایی و نخبگان سیاسی روابط تاریخی دارد و این کمک‌ها حتی با حمایت از احزاب و حکومت‌های خاص هم تداوم یافته است. برای مثال، سالتر استدلال می‌کند که فعالیت‌های دو شرکت دولتی، شرکت ساخت‌وساز راه‌آهن چین CREC⁵⁹ و Sinohydro که توسط بانک چینی اگزیم تأمین مالی می‌شود، به پرزیدنت کابیلا کمک کرد تا در انتخابات ۲۰۱۱ در جمهوری دموکراتیک کنگو^{۶۰} پیروز شود. کابیلا با شعارهایی که شامل زیرساخت‌های جدید و بهتر بود، وارد کارزار انتخاباتی شد (Mthembu, 20-21: 2012, Salter)، اما بدون تلاش‌های برجسته چین و پروژه‌های گران‌قیمتی که از ناحیه کمک‌های چین تأمین مالی می‌شد، بخت کمی داشت که بتواند با آن‌ها رای دهندگان را تحت تأثیر قرار دهد.

چین علاوه بر کنگو در شماری دیگر از کشورهای آفریقایی نیز تلاش کرده است از طریق برنامه کمک خود، نامزدهای مطلوب را در انتخابات کشورهای این منطقه به قدرت برساند. نتایج این کمک‌ها به لحاظ سیاسی و بین‌المللی در مواردی که چین به حمایت بین‌المللی سیاسی نیاز داشته است اثر گذار بوده و توانسته حمایت کشورهای آفریقایی را برای خود کسب نماید. از مهمترین موارد حمایت کشورهای آفریقایی از چین مربوط به اعتراضات میدان تیان‌آن‌من است که این اعتراضات و کشتار معترضین، چین را دوباره در صحنه جهانی منزوی کرد اما در این بین کشورهای آفریقایی اقدامی جدی در راستای این انزوا صورت ندادند. پاسخ چین نیز این بود که کیان کیچن وزیر امور خارجه سابق چین پس از سرکوب، از ۱۴ پایتخت آفریقا بازدید کرد و کمک به این قاره بعد از این بازدید و عدم اقدام کشورهای

12. China Railways Construction Company
13. Democratic Republic of the Congo

آفریقایی در راستای انزوای چین به طرز چشمگیری افزایش یافت (Cheng & Shi, 2009).

همچنین از آنجایی که کشورهای آفریقایی دارای بزرگترین بلوک آرا در محیط‌های چندجانبه هستند پکن مشتاق توسعه روابط فعال با قاره آفریقا است. از نظر تاریخی، آرای آفریقا از قبل برای دیپلماسی چندجانبه پکن بسیار مهم بوده است. مهمتر از همه، چین به دلیل حمایت گسترده بلوک آفریقا، در اکتبر ۱۹۷۱ به عنوان یکی از پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل، کرسی دائم را به دست آورد. اندکی پس از آن، چین کمک‌های خود را به ۲۳ کشور دیگر آفریقایی گسترش داد. همچنین، زمانی که نوبت به مسدود کردن قطعنامه‌های کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در محکومیت نقض حقوق بشر در چین می‌رسد، کشورهای آفریقایی دریافت‌کننده کمک‌های چین به شدت از جمهوری خلق چین حمایت می‌کنند. از این رو، آفریقا، سکوی حمایت از منافع چین در صحنه بین‌المللی را تشکیل می‌دهد (Alden, 2005:153).

۵-۱-۶. گسترش نفوذ چین در امریکای لاتین و دریای کارائیب

علاوه بر موارد اقتصادی اهداف سیاسی به ویژه امنیت و کسب حمایت دیپلماتیک کشورهای امریکای لاتین و کارائیب برای حفظ و افزایش موقعیت جهانی چین، تنظیم ارتباطات با کشورهای در حال توسعه در راستای اصل همکاری جنوب-جنوب چین، احترام و منافع متقابل، عدم تجاوز و عدم مداخله، رقابت با تایوان و ایجاد توازن در عرصه نظام بین‌الملل دارای اهمیت است (Florido, 2009: 6). در ارتباط با موضوع تایوان، شرکت‌ها و کارگران چینی در منطقه، هدیه‌ای از سوی دولت چین به کشورهای امریکای لاتین در ارتباط با تغییر موضع در به رسمیت شناختن دیپلماتیک از تایوان به جمهوری خلق چین هستند. نمونه این امر، ساخت استادیوم ورزشی ۸۹ میلیون دلاری در کاستاریکا بود که پس از به رسمیت شناختن دیپلماتیک این کشور از جمهوری خلق چین در ۱ ژوئن ۲۰۰۷ ایجاد شد و از آنجایی

که این استادیوم هدیه‌ای از طرف دولت چین بود، جمهوری خلق چین یک شرکت چینی با ۶۰۰ کارگر چینی برای اجرای پروژه انتخاب کرد. نمونه‌های دیگر عبارتند از ساخت یک استادیوم ورزشی چند منظوره در گرانا‌دا پس از تغییر موضع دیپلماتیک آن کشور در سال ۲۰۰۴، با ۵۰۰ کارگر چینی برای انجام کار، بوده است (Ellis, 2012: 11).

هدف چین در آمریکای لاتین و کارائیب که مهمتر از آفریقا است، ایجاد اتحادهای استراتژیک به عنوان بخشی از بهبود و ارتقای موقعیت جهانی چین است. در همین راستا مؤسسه‌های کنفوسیوس در آمریکای لاتین با هدف ترویج زبان، فرهنگ و تفکر چینی تأسیس شده‌اند (دو مؤسسه کنفوسیوس در مکزیک، یک مؤسسه در کلمبیا و سه مؤسسه در پرو). هدف چین با این پروژه‌ها، افزایش قدرت نرم خود در منطقه است چراکه مشارکت فزاینده چین در آمریکای لاتین به رقابت آمریکا و چین در این منطقه استراتژیک دامن می‌زند و همچنین ایالات متحده را به عنوان یک بازیگر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در منطقه به چالش می‌کشد (Gallagher, 2016).

علاوه بر موارد فوق در کشورهای حوزه آمریکای لاتین و کارائیب، پکن برای کسب حمایت از خود در مورد مسائلی مانند نقض حقوق بشر، روابط خود را با این کشورها تقویت می‌کند. همچنین روابط عمیق چین با کشورهای منتخب آمریکای لاتین و کارائیب روندهایی را تقویت کرده است که مغایر با ارزش‌ها و منافع ایالات متحده است. ارائه وام و فناوری‌های نظارتی توسط پکن به رژیم‌های اقتدارگرا و کشورهای دارای گرایش‌های غیردموکراتیک، توانایی این رژیم‌ها را برای کنترل و سرکوب جمعیت و مخالفان سیاسی خود تقویت می‌کند و این تلاش‌ها برای جلب حمایت دیپلماتیک کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب در موضوعات مربوط به نقض حقوق بشر و سرپیچی از قوانین بین‌المللی است. برای نمونه در سال ۲۰۱۶، زمانی که پکن از به رسمیت شناختن نتیجه داوری بین چین و فیلیپین در مورد ادعاهای غیرقانونی چین در دریای چین جنوبی خودداری کرد، دومینیکا، گرانا‌دا و ونزوئلا علناً از موضع چین حمایت کردند؛ در سال ۲۰۱۹، بولیوی، کوبا و ونزوئلا نامه مشترکی را به

شورای حقوق بشر سازمان ملل و کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل امضا کردند که در آن از نقض حقوق بشر چین در سین کیانگ دفاع کردند (Putz, 2019). یک سال بعد، کوبا، دومینیکا، گرانادا، نیکاراگوئه و ونزوئلا از بیانیه مشترک مشابهی در سازمان ملل از چین حمایت کردند؛ همچنین در سال ۲۰۲۰، بیانیه سازمان ملل در حمایت از تحمیل یکجانبه قانون امنیت ملی توسط چین در هنگ کنگ، نه تنها توسط کوبا، نیکاراگوئه و ونزوئلا، بلکه توسط آنتیگوا و باربودا، دومینیکا و سورینام حمایت شد و سرانجام، در مارس ۲۰۲۱، رئیس جمهور چین از نخست وزیر ترینیداد و توباگو به خاطر حمایتش از پکن در مورد هنگ کنگ، سین کیانگ و تایوان قدردانی بسیار ویژه‌ای کرد (Xinhua, 2021).

۲-۶. حوزه نظم منطقه‌ای و بین‌المللی

۱-۲-۶. ترویج هنجارهای مطلوب چین در حوزه سیاست خارجی

چین تمایل دارد از مدل‌های توسعه تحت رهبری دولت که شبیه به مدل‌های خود هستند، استفاده کند. اینها به ویژه برای رژیم‌های اقتدارگرا و اقتدارگرای انتخاباتی آفریقا مانند اتیوپی، رواندا و اوگاندا جذاب بوده‌اند. چین صراحتاً رویکرد خود به کمک و توسعه را با رویکرد اهداکنندگان سستی به ویژه ایالات متحده مقایسه می‌کند و با آن قابل رقابت می‌داند (Hanauer & Morris, 2014: 10). به‌طور کلی‌تر، رقابت بین قدرت‌های بزرگ مانند ایالات متحده و چین برای برداشت‌های مطلوب در افکار عمومی جهانی امروز به‌طور فزاینده‌ای مشهود است و یکی از ویژگی‌های محوری نظم بین‌المللی در حال ظهور به حساب می‌آید (Goldsmith et al, 2014: 88).

کمک‌های خارجی چین تا حدی تحت تاثیر ارزش‌های کنفوسیوسی است. کنفوسیوس یا کنگ‌فوزی (۵۵۱ - ۴۷۹ قبل از میلاد) سنت چینی تفکر سیاسی را مدون کرد و به مشکل ایجاد نظم جهانی عادلانه پرداخت. مفاهیم کنفوسیوس از اخلاق، مهمترین عناصر در رفتار چین در سیاست خارجی است. آیین کنفوسیوس ارزش‌ها و ایده‌های مربوط به روابط انسانی،

ساختارهای اجتماعی، رفتار با فضیلت و اخلاق کاری را پوشش می‌دهد و این معیارهای کنفوسیوس به وضوح در روش کمک‌های خارجی چین نیز مشاهده می‌شود: (Feng, 2007: 18).

اعتقاد اصلی کنفوسیوس در زمینه کمک‌های خارجی امروز این است که هدف عالی دولت، دستیابی به جهانی از صلح و هماهنگی با حکمرانی خوب است. مکانیسم توسعه این جامعه جهانی ایجاد روابط با جوامع دیگر است. پنج شکل اساسی از روابط انسانی در آیین کنفوسیوس وارد عمل می‌شوند: (۱) حاکم به حکومت شونده؛ (۲) پدر به پسر؛ (۳) مرد به زن؛ (۴) برادر بزرگتر به برادر کوچکتر و (۵) دوست به دوست. رابطه بین چین به عنوان یک اهداکننده و کشور دریافت‌کننده به عنوان یک رابطه دوست به دوست در نظر گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، کمک‌های خارجی چین یک اقدام دوستی با هدف دستیابی به هماهنگی جهانی ترویج می‌شود. در چارچوب این دوستی، حاکم ایده‌آل براساس موازین اخلاقی خیرخواهی نسبت به مردم عادی حکومت می‌کند و از این رو قادر خواهد بود هماهنگی در خانواده، ثبات در یک پادشاهی و صلح در جهان را حفظ کند. یکی دیگر از جنبه‌های مرتبط با کنفوسیوس این است که معتقد است رهبران باید بر آموزش افراد برای تقویت و توسعه بیشتر اخلاق انسانی تکیه کنند. این رویکرد با سیاست کمک خارجی چین مرتبط است. علاوه بر این، اندیشه کنفوسیوس زمینه‌ای را برای مفهوم همکاری برد-برد و سود متقابل فراهم می‌کند (Lengauer, 2011: 43).

۶-۲-۲. جذاب‌سازی تصویر چین و تقویت قدرت نرم آن در عرصه بین‌المللی

توسعه سریع چین باعث ایجاد گفتمان‌های متعدد تهدید چین شده است. به عنوان یک اقدام متقابل، دولت چین مفهوم توسعه صلح‌آمیز را که در سال ۲۰۰۴ به تصویب رسید، ارائه کرد. همچنین شی‌جین‌پینگ مدت کوتاهی پس از رئیس‌جمهور شدن، بر اهمیت سرمایه‌گذاری بیشتر در قدرت نرم برای تقویت نفوذ چین در جهان تاکید کرد و در چهارمین کنفرانس مرکزی کار مرتبط با امور

خارجی اظهار داشت که «ما باید قدرت نرم چین را افزایش، روایت خوبی از چین ارائه و پیام چین را بهتر به جهان منتقل کنیم» این تلاش‌ها نتیجه داده است و چین به دلیل سرعت و هزینه نسبی کم پروژه‌های کمکی خود، و تمرکز بر طرح‌های زیرساختی در مقیاس بزرگ، به ویژه در بخش‌های حمل‌ونقل و برق که سایر اهداکنندگان اغلب از آنها غفلت می‌کنند، ستایش شده است (Brazys & Dukalskis, 2019: 1).

درواقع این کمک‌ها با هدف ایجاد حمایت از چین و انتقال اصول سیاسی در راستای جهان‌بینی همان کشور ترویج و حمایت می‌شوند. با گذشت زمان، کمک‌ها، جمعیت دریافت‌کننده و دولت‌های آن‌ها را وادار می‌کند که به طور فزاینده‌ای از اهداف سیاست خارجی چین استقبال کنند، تا جایی که آن‌ها چیزی را بخواهند که چین طلب می‌کند (Brazys & Dukalskis, 2019).

دولت چین در راستای نشان دادن مسئولیت‌پذیری خود، کمک‌هایش را در بخش بهداشتی به عنوان روشی مهم برای نشان دادن وظیفه اخلاقی و بهبود وجهه جهانی‌اش در نظر گرفته است. چین کمک‌های خارجی خود را در زمینه کالاهای عمومی، مانند بهداشت و تغییرات آب‌وهوایی افزایش داده است. چین ۳۰ مرکز پیشگیری و درمان مالاریا در آفریقا تأسیس کرده و داروهای ضد مالاریا آرتیمیسینین را به ارزش ۲۹.۳ میلیون دلار (۱۹۰ میلیون یوان) به کشورهای آفریقایی از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ اهدا کرد (State Council, 2011: 22). کمک ۲۹ میلیون دلاری چین در سال ۲۰۱۷ برای کمک به پناهندگان سوری نیز در همین راستا ارائه شده است (Gong, 2021: 240). علاوه بر این در دوران پاندمی کرونا چین بیش از ۴/۲ میلیارد لباس محافظ، ۷/۴ میلیارد کیت آزمایش و ۳۷۲ میلیارد ماسک، و سایر تجهیزات مورد نیاز برای مبارزه با ویروس کرونا، به ۱۵۰ کشور و ۱۳ سازمان بین‌المللی ارائه کرد. همچنین ۳۷ گروه متخصص پزشکی چینی به ۳۴ کشور اعزام شدند (CIDCA, 2022).

جدا از افزایش حمایت از اقدامات بشردوستانه، چین در محیط‌های درگیر برای نشان دادن چهره‌ای جذاب، مثبت و مسئولانه به عنوان یک قدرت در حال ظهور در واکنش به مخاطرات طبیعی در سایر کشورها فعال‌تر شده است. زلزله نیال در سال ۲۰۱۵ برای اولین بار شاهد مشارکت بسیاری از

گروه‌های امدادی غیردولتی چین در یک عملیات برون مرزی بود؛ پس از فروریختن یک سد برق آبی در جنوب لائوس در ژوئیه ۲۰۱۸، یک تیم پزشکی نظامی چینی دو روز پس از وقوع سیل مرگبار به محل فاجعه رسید؛ پس از زلزله و سونامی اندونزی در سپتامبر ۲۰۱۸، شرکت‌های مخابراتی چینی، تیم‌های فنی اضطراری را برای بازگرداندن زیرساخت در مناطقی که بیشترین آسیب را دیده بود، به محل اعزام کردند (Gong: 2021: 240).

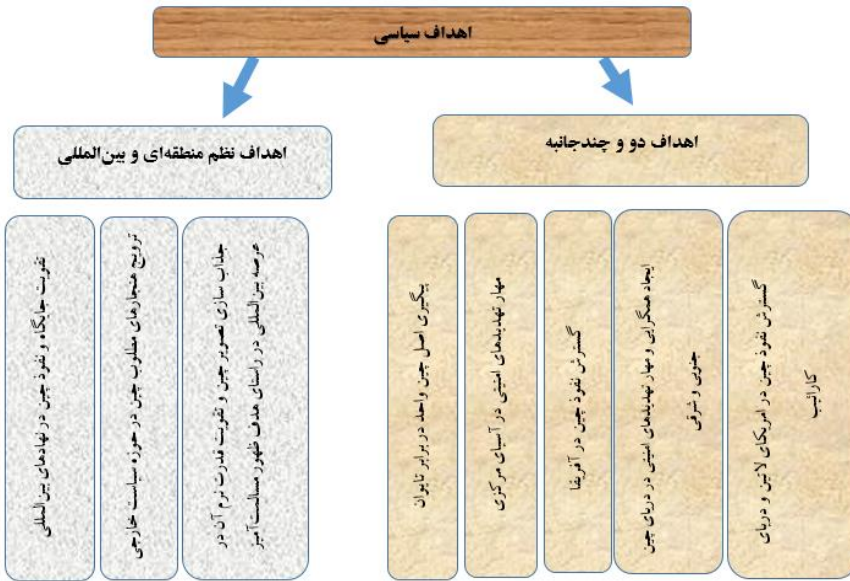
۳-۲-۶. تقویت جایگاه و نفوذ چین در نهادهای بین‌المللی

چین از کمک‌های خارجی برای جلب حمایت سیاسی در رویدادهای دیپلماتیک سطح بالا، تأثیرگذاری بر رأی‌گیری در مجامع بین‌المللی و تشکیل ائتلاف‌ها در سازمان‌های بین‌المللی استفاده می‌کند. برنامه کمک خارجی چین بخشی از روند مستمر چین برای تثبیت خود در جهان و نظام بین‌الملل بوده است. این هدف نه تنها در همبستگی با شرکای جنوبی خود، بلکه در صحنه جهانی، جایی که برنامه کمک به عنوان نمادی از قدرت نرم برای ایجاد اعتبار و رهبری چین می‌باشد، عمل کرده است (Gill & Huang, 2006). نمونه این امر، آرای آفریقایی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد است که سهم مهمی در الحاق جمهوری خلق چین به شورای امنیت سازمان ملل متحد در اکتبر ۱۹۷۱ داشت. در ادامه چین تمایل فزاینده‌ای برای نشان دادن ظهور خود به عنوان یک بازیگر کلیدی در صحنه جهانی و حضور خود به عنوان یک بازیگر مهم در سازمان‌های چندجانبه مانند سازمان تجارت جهانی یا سازمان ملل داشته است.

امروز حضور و نقش چین در جامعه بین‌المللی به ویژه در نهادهای بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد، سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و نهادهای چندجانبه منطقه‌ای که در کنار اصول حاکمیت مطلق، عدم مداخله و همزیستی مسالمت‌آمیز آن بسیار احساس می‌شود، قابل توجه است (Sterling, 2017: 28) البته چین درحالی‌که در موسسات و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای موجود برای افزایش قدرت چانه‌زنی و نفوذ شرکت می‌کند، در حال ایجاد جایگزین‌هایی نهادی است که متناسب با نیازهای خود نیز باشد. (Mazarr et al, 2018: 90).

در نمودار زیر، جمع‌بندی مباحثی که در تحلیل پیوند میان کمک خارجی چین و پیگیری اهداف مرتبط با خیزش قدرت این کشور مطرح شد، ارائه شده است.

شکل ۱-۴ اهداف سیاسی کمک چین



منبع: نگارندگان

نتیجه‌گیری

اهداف سیاسی همواره از مهمترین اهداف ارائه کمک از سوی اهداکنندگان کمک بوده است که چین هم از این قضایه مستثنی نیست. چین این اهداف را در قالب اهداف سیاسی مرتبط با روابط دو و چندجانبه و اهداف سیاسی مرتبط با نظم منطقه‌ای و بین‌المللی پی می‌گیرد. در رابطه با اهداف سیاسی دو و چندجانبه آنچه که مشخصاً قابل ذکر است تنوع در اهداف سیاسی چین در ارائه کمک به مناطق مختلف و کشورهای درحال توسعه به ویژه در کشورهای آسیای مرکزی، آمریکای لاتین و دریای کارائیب، آفریقا و دریای جنوبی و جنوب شرقی چین است. عمدتاً دغدغه چین در آسیای مرکزی مرتبط با دغدغه‌های امنیتی ناشی از افراط‌گرایی و رادیکالیسم مذهبی و قومی مرتبط با استان

سین کیانگ این کشور و ارتباطشان با کشورهای آسیای مرکزی است که درصدد ایجاد ثبات و کسب امنیت برای خود از ارائه کمک به این منطقه است. در حوزه دریای جنوبی و جنوب شرقی، تامین امنیت مورد نظر چین، باز هم نقش مهمی در ارائه کمک ایفا می‌نماید و در کنار این دغدغه امنیتی، پکن به دنبال بهبود چهره خود از یک کشور تهدید کننده به یک کشور مسئولیت پذیر است تا زمینه همگرایی مطلوب با محوریت خود در این منطقه را رقم بزند. در حوزه کشورهای آفریقا و آمریکای لاتین نیز کسب رای و حمایت دیپلماتیک و افزایش نفوذ از اهداف چین در ارائه کمک به این مناطق است.

اما در حوزه اهداف سیاسی مرتبط با نظم بین‌المللی آنچه که چین از ارائه کمک پی می‌گیرد در حوزه ایجاد و بهبود چهره خود به عنوان یک چهره مسئولیت‌پذیر بین‌المللی در راستای خشتی کردن گفتمان تهدید چین، افزایش قدرت چانه زنی و وزن خود در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی جهت به چالش کشیدن قدرت آمریکا و جذاب سازی تصویر خود به عنوان یک قدرت جایگزین و قابل اعتماد و اتکا در نظام بین‌المللی است. طبیعی است که ارزیابی میزان موفقیت چین در دستیابی به اهداف مورد نظر در ارائه کمک خارجی، از حوصله این مقاله خارج است و حتی ممکن است شواهدی را ارائه کرد که برنامه های کمک خارجی چین سوء تفاهم هایی را برانگیخته و حتی بعضاً ممکن است نتایج ناخواسته و نامطلوبی را به همراه داشته است؛ موضوعی که درباره سرنوشت همه برنامه های کمک کشورهای کمک کننده قابل طرح است. اما در هر حال، مقاله تلاش کرد خطوط پیوند دهنده میان برنامه کمک خارجی چین را در پیگیری اهداف سیاسی مرتبط با خیزش قدرت چین در عرصه روابط دو و چندجانبه و نظم بین‌المللی به تصویر بکشد.

منابع

کوهن، تئوداریچ (۱۳۹۷) *اقتصاد سیاسی جهانی*. ترجمه عادل پیغامی، ترانه ریسمانچیان ومحمد ریسمانچیان. تهران، دانشگاه امام صادق(ع).

میرترابی، سعید؛ ساری اصلانی، مهتاب (۱۳۹۹) «تحولات اقتصاد سیاسی چین و افزایش سریع کمک‌های خارجی آن به آفریقا»، *پژوهش‌های راهبردی سیاست*. ۹(۳۵)، صص ۲۸۱-۲۵۱.

میرترابی، سعید (۱۳۹۹) «چالش چین در برابر ایالات متحده؛ رقابت بر سر جایگاه و الگوی ارائه کمک خارجی»، *روابط خارجی*. ۱۲(۲)، صص ۲۱۶-۱۸۸.

Alden, C. (2005). "China in Africa", *Survival*, 47(3), pp 147-164.
DOI: [10.1080/00396330500248086](https://doi.org/10.1080/00396330500248086).

Bluhm, R; Fuchs, A; Strange, A; Dreher, A; Parks, B. & Tierney, M.J. (2020). Connective Financing - Chinese Infrastructure Projects and the Diffusion of Economic Activity in Developing Countries, *CESifo Working Paper. No.8344*.

Bueno, M. B. & Smith, A. (2016). "Competition and Collaboration in aid-for-policy Deals", *International Studies Quarterly*, 60(3), pp 413-426.

Bavier, J. & Strohecker, K. (2021). *An election, a mine deal and China loom over Zambia's IMF talks*. Reuters. <https://www.reuters.com/article/us-zambia-debt-imf/an-election-a-minedeal-and-china-loom-over-zambias-imf-talks idUSKBN2ABOE3>.

Bolonina, A. (2019). "Security Dimension of China's Presence in Central Asia", *Asia Focus*, 108, pp 1-20.

Brazys, S. & Dukalskis, A. (2019). "Rising Powers and Grassroots Image Management: Confucius Institutes and China in the Media", *The Chinese Journal of International Politics*, 12(4), pp 557-584.

Cheng, Ch. (2019). The logic behind China's Foreign Aid Agency. *Carnegie Endowment for International Peace 21*.

Cheng, J. YS. & Shi, H. (2009). "China's African Policy in the Post-Cold War Era", *Journal of Contemporary Asia*, 39(1), pp 87-115.

Ciorciari, J. D. (2015). "A Chinese Model for Patron-client Relations? The Sino-Cambodian partnership", *International Relations of the Asia-Pacific*, 15(2), pp 245-278.

CIDCA, (2022). China's Foreign Aid and International Development Cooperation in a COVID-19 Pandemic World. http://subsites.chinadaily.com.cn/cidca/2022-06/14/c_770501.htm.

Dietrich, S; Mahmud, M & Winters, M. S. (2017). "Foreign Aid, Foreign Policy, and Domestic Government Legitimacy: Experimental Evidence from Bangladesh", *The Journal of Politics*, 80(1), pp 133-148.

Ellis, E. (2012). "The Expanding Chinese Footprint in Latin America New Challenges for China, and Dilemmas for the US", *IFRI*, 49.

Florido, E. (2009). "Current Economic Relation between China and Latin America", *V.R.F. Series*, 448, pp 1-48.

Feng, H. (2007). *Chinese Strategic Culture and Foreign Policy Decision-Making: Confucianism, Leadership and War*, London & New York, Routledge.

Goldsmith, B. E; Horiuchi, Y. & Wood, T. (2014). "Doing well by doing good: The impact of foreign aid on foreign public opinion", *Quarterly Journal of Political Science*, 9(1), pp 87-114.

Grimm, S; Rachel, R; McDonald, M. & Schickerling, E. (2011). *Transparency of Chinese Aid an Analysis of the Published Information on Chinese External Financial Flows*. What You Fund. It analyses information on external financial flows.

- Gallagher, K. (2016). *The China Triangle: Latin America's China Boom and the Fate of the Washington Consensus*, Oxford, Oxford University Press.
- Gong, L. (2021). "Humanitarian diplomacy as an instrument for China's image-building", *Asian Journal of Comparative Politics*, 6(3), pp 238-252.
- Hanauer, L, & Morris, L. J. (2014). *Chinese engagement in Africa: Drivers, reactions, and implications for US policy*, Rand Corporation.
- Kumar, R. (1983). "The Brandt Commission Report 1983: A Blueprint for World Recovery", *Bulletin of Peace Proposals*, 14(3), pp 283-288.
- Kilby, P. (2018). China and United State as aid donors. *East-West Center, Policy Studies*, (77).
- Lum, T. (2009). China's Foreign Aid Activities in Africa, Latin America, and Southeast Asia, *Congressional Research Service*. 1-25. <https://sgp.fas.org/crs/row/R40361.pdf>.
- Lancaster, C. (2007). *The Chinese aid system*, Washington, DC, Center for Global Development.
- Liyun, L. (2005). "Guoji Zhengzhixue Lilun shijiao xia de Duiwai Yuanzhu, Foreign Aid from the Perspective of Theories", *International Politics*, 10(2), pp 83-88.
- Lampton, D. M. (2007). "The faces of Chinese power", *Foreign Affairs*, 86(1), pp 115-127.
- Lengauer. S. (2011). "China's Foreign Aid Policy: Motive and Method", *Culture Mandala: Bulletin of the Centre for East-West Cultural and Economic Studies*, 9(2), pp 35-81.
- Mazarr, M. J; Timothy, R. H. & Cevallos, A. S. (2018). *China and the international order*, Rand Cooperation.
- Mesquita, B. & Alastaria, S. (2016). "Competition and Collaboration in Aid-for-Policy Deals", *International Studies Quarterly*, 60(3), pp 416-432.
- Morgenthau, H. (1962). "A Political Theory of Foreign Aid", *The American Political Science Review*, 56(2), pp 301-309.
- Mulakala, A. & Ji, H. (2021). *Insights on China's 2021*, White Paper on International Development Cooperation.
- Malacalza, B. (2019). "What led to the Boom? Unpacking China's Development Cooperation in Latin America", *World Affairs*, 182(2), pp 370-403.
- Mthemba Salter, G. (2012). *Goodwill and Hard Bargains: The DRC, China and India*, SAIIA Occasional Paper 114. Johannesburg, South Africa: South African Institute of International Affairs.
- Nowak, W. (2015). "China's Development Aid Strategies", *Chinese Business Review*, 14(4), pp 201-209.

Nelson, J. M. (1968). *Aid Influence and Foreign Policy*, New York, The Macmillan Company.

Putz, C. (2019). "Which Countries Are For or Against China's Xinjiang Policies?", *Diplomat*. <https://thediplomat.com/2019/07/which-countries-are-for-or-against-chinas-xinjiang-policies/>.

Pankaj, A. K. (2005). "Revisiting Foreign Aid Theories". *International Studies*, 42(2), PP 104-121.

State Council. (2011). *China's Foreign Aid*, White Paper 2011. http://english.www.gov.cn/archive/white_paper/2014/09/09/content_281474_986284620.htm.

State Council. (2021). *Information Office of the People's Republic of China. "China's international development cooperation in the new era.* White Paper

2014. https://english.www.gov.cn/archive/whitepaper/202101/10/content_WS5ffa6bbbc6d0f72576943922.html.

Shie, T. R. (2007). "Rising Chinese influence in the South Pacific: Beijing's 'Island Fever'", *Asian Survey*, 47(2), pp 307-326. doi.org/10.1525/as.2007.47.2.307.

Sterling, D. P. (2017). "China's Role and Status in International Society: Should Its Rise Be Perceived as a 'Threat'?", *Eurasian Journal of Social Sciences*, 5(4), pp 23-33.

Thapa, I. (2020). *Foreign Aid: Positive and Negative Impact in Developing Countries*. Master in Public Administration (MPA) Public Administration Campus, Trbhuvan University.

Var, V. (2016). *Holding the Balance Between the Superpowers: Cambodia's Strategy for Development (Master's dissertation)*, Strategic Studies Institute, United States Army War College, Carlisle, PA.

Xinhua. 2021. Xi Eyes Closer Partnership with Trinidad and Tobago. March 17. http://www.xinhuanet.com/english/2021-03/17/c_139815142.htm.

Yeh, H. C. (2010). *Norms and their implications for the making of China's foreign aid policy since 1949: Case studies of Southeast Asia, Africa and Latin America*. Diss, University of Sheffield.

Zhang, Y; Gu, J. & Chen, Y. (2015). China's engagement in international development cooperation: The State of the Debate, *IDS Evidence Report*; 116. IDS. <https://opendocs.ids.ac.uk/opendocs/handle/20.500.12413/5838>.

Zhang, D. & Smith, G. (2017). "China's foreign aid system: structure, agencies, and identities", *Third World Quarterly*, 38(10), pp 2330-2346. <https://doi.org/10.1080/01436597.2017.1333419>

پیامدهای امنیتی استقلال اقلیم کردستان عراق بر مناطق مرزی غرب کشور حنا نه درشتی^۱، علیرضا نجفی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

چکیده: امنیت ملی هر کشوری تابعی از مجموعه تحولات داخلی و تحرکات حادث محیط امنیتی آن کشور است. مسئله کردها و وقایع مربوط به آنها یکی از مسائل مهم سیاسی خاورمیانه است. مساله اساسی محقق در این تحقیق آن است که اثرگذارترین سناریوهای پیامدهای امنیتی اقلیم کردستان عراق بر مناطق مرزی غرب کشور را برای بازه زمانی ۵ ساله چه سناریویی می باشد بر همین اساس هدف اصلی این پژوهش طراحی سناریوهای پیامدهای استقلال امنیتی اقلیم کردستان عراق بر مناطق مرزی غرب کشور می باشد. این پژوهش به روش کیفی با رویکرد آینده پژوهی و سناریونویسی انجام شده، برای گردآوری اطلاعات از روش مصاحبه عمیق، مطالعه اسناد و دیده بانی تحولات منطقه استفاده شده است. جامعه مورد مطالعه پژوهش تعداد ۵۰ نفر از کارشناسان مباحث منطقه ای، مسئولان درگیر در بحث امنیت و صاحب نظران این حوزه در وزارت خارجه و دانشگاه های کردستان تا حد رسیدن به اشباع نظری می باشند (تعداد ۱۹ نفر) که با استفاده از روش نمونه گیری گلوله برفی انتخاب شده اند. در این پژوهش از روش تحلیل مجدد مجموعه داده ها حاصل از مصاحبه با نخبگان بهره برداری شده است. که ضمن مشخص شدن بازیگران تحت کنترل، خارج از کنترل و نیروهای پیشران و عدم قطعیت ها در رابطه با موضوع، تعداد ۸ سناریو با توجه به مشخصه هایی مانند ارتباطات همگرا یا واگرایی درون گروهی کردهای منطقه، همسو بودن یا نبودن رویکرد چهار کشور دارای اقلیت کرد و شناخته شدن یا نشدن استقلال ایشان از سوی قدرت های جهان طراحی شده اند. نتیجه ارزیابی هشت سناریوی طراحی شده نشان می دهد سناریویی که شناخته شدن استقلال کردستان از سوی قدرت های جهانی، تنش میان کشورهای دارای اقلیت کرد و همگرایی بین اقلیت کرد در کشورهای همسایه را مطرح می کند، بهترین موقعیت برای اعلام و اجرای استقلال اقلیم کردستان عراق و برای امنیت غرب کشور خطرناک می باشد و سناریویی که در نقطه مقابل این سناریو قرار دارد (عدم شناسایی از سوی قدرت های جهان، همسویی کشورهای دارای اقلیت کرد و واگرایی بین کردهای منطقه) بهترین سناریو است که بیانگر عدم استقلال کردها می باشد.

۱. مدرس دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: roya.2147@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه امین، تهران، ایران.

۱. مقدمه

داشتن کشور مستقل برای هر اقلیت یا قومیتی موضوع مهمی است که در طول تاریخ برای به دست آوردن آن مبارزه کرده‌اند. قوم کرد نیز با جمعیتی در حدود ۳۲/۵ میلیون نفر و مساحتی در حدود ۴۰۹۶۵۰ کیلومتر مربع در خاورمیانه و در کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه ساکن هستند که تاکنون نتوانسته‌اند کشور مستقلی را ایجاد کنند. از جمعیت ۳۲/۵ میلیون نفری کردها، حدود ۶ میلیون نفر آنها در مساحتی حدود ۷۴۰۰۰ کیلومتر مربع در اقلیم کردستان عراق ساکن شده‌اند (نصری، ۱۳۹۲) کردها در عراق نسبت به سایر کردها در کشورهای همجوار خود دارای موقعیت بهتری هستند چون با حمایت کشورهای مانند آمریکا و رژیم صهیونیستی توانسته‌اند حکومت فدرالی را ایجاد کرده و به موفقیت‌های زیادی دست یابند. در این میان کشورهای دارای اقلیت کردنشین نیز به دلیل تاثیرپذیری این موضوع بر کردهای خود در کنار دولت مرکزی عراق با استقلال اقلیم مخالفت نموده‌اند، اما مردم کردستان عراق برای رسیدن به آرزوی دیرینه خود تلاش لازم را برای تحقق استقلال اقلیم انجام خواهند داد (حق پناه، ۱۳۸۷).

مسئله کردها یکی از مسائل مهم سیاسی خاورمیانه است که ابعاد منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گسترده‌ای پیدا کرده است و تحولات آن تاثیر زیادی بر مناطق پیرامونی دارد. نکته حائز اهمیت اینکه دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نقش مهمی در تحولات این منطقه داشته و در طول چند دهه گذشته این دخالت‌ها کاملاً آشکار بوده است. تحولات منطقه به ویژه پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ فرصت‌ها و چالش‌هایی را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم کرده است که بررسی آن ضروری می‌نماید (روحی، ۱۳۹۳).

بعد از تشکیل حکومت فدرالی در اقلیم کردستان، قدرت و نفوذ کردها در داخل عراق افزایش یافت و از سوی دیگر برخی از کشورهای فرامنطقه‌ای مانند آمریکا و رژیم صهیونیستی با نگاه راهبردی به موقعیت اقلیم کردستان، حضور بی سابقه‌ای در اقلیم پیدا کرده‌اند (حافظ نیا، ۱۳۹۱).

کردستان عراق در منطقه‌ای واقع شده که با سه کشور ایران، ترکیه و سوریه هم مرز است و این کشورها در مناطق مرزی خود با اقلیم کردستان دارای اقلیت کردنشین قابل توجهی هستند که به لحاظ قومی و نژادی، تاثیرپذیری زیادی از یکدیگر دارند (ساجدی، ۱۳۸۹). با توجه به

همسایگی کردهای ایران و عراق و تاثیرپذیری آنها از یکدیگر بی شک استقلال احتمالی کردستان عراق، تاثیر زیادی بر امنیت مناطق کردنشین ایران خواهد گذاشت.

با توجه به رابطه نزدیک فرهنگی و قومی کردهای ایران و عراق و تاثیرپذیری از یکدیگر و همچنین داشتن مرز مشترک، استقلال اقلیم تاثیر زیادی بر امنیت مناطق کردنشین ایران خواهد داشت. این پژوهش درصدد مشخص کردن این موضوع است که آیا با توجه به توانمندی‌های راهبردی از جمله عمق راهبردی، منابع نفتی غنی، پیشینه مبارزاتی طولانی اقلیم کردستان، حمایت و سرمایه‌گذاری رژیم صهیونیستی و آمریکا در این منطقه و از طرف دیگر برخی دشواری‌ها از جمله موقعیت ژئوپولوتیکی و مخالفت کشورهای ایران، سوریه و ترکیه امکان استقلال اقلیم کردستان وجود دارد. جمهوری اسلامی ایران به لحاظ داشتن اقلیت کرد و هم مرز بودن با اقلیم کردستان عراق همواره تحولات آن را با حساسیت زیادی دنبال می‌کند و این امر به یک موضوع ضروری برای راهبردداندیشی مبدل شده است. به همین منظور مساله اساسی محقق در این تحقیق آن است که اثرگذارترین سناریوهای پیامدهای امنیتی خودمختاری اقلیم کردستان عراق بر مناطق مرزی غرب کشور را برای بازه زمانی ۵ ساله با استفاده از تکنیک سناریو نویسی تبیین نماید. بر همین اساس طراحی سناریوهای پیامدهای امنیتی خودمختاری اقلیم کردستان عراق بر مناطق مرزی غرب کشور هدف اصلی این تحقیق می‌باشد.

۲. ادبیات و پیشینه پژوهش

خالقی نژاد (۱۳۹۷) در مقاله چالش‌ها و سناریوهای پیش روی داعش در عراق، موانع بر سر راه استقلال کردستان مانند مخالفت همسایگان یا بحران اقتصادی را عواملی گذرا و موقت می‌داند و معتقد است وقوع چنین حادثه‌ای معادلات خاورمیانه را دچار تغییر خواهد کرد.

خیری (۱۳۹۶) در مقاله مسئله کرد و روابط جمهوری اسلامی ایران و ترکیه، حمایت نظام بین‌الملل از جنبش جدایی طلبی کردها و تبدیل آن به یک آرزوی دیرینه کردها به عنوان بزرگترین اقلیت بدون دولت، همکاری مستمر ایران و ترکیه را ضروری ساخته است.

روحی (۱۳۹۳) در مقاله استراتژی رژیم صهیونیستی در اقلیم کردستان عراق و پیامدهای امنیتی آن بر جمهوری اسلامی ایران، آورده است که تحولات عراق پس از سال ۲۰۰۳ و حضور رژیم صهیونیستی در منطقه کردستان، به عنوان منطقه مهم ژئوپلیتیکی جهت ایجاد پایگاه آن رژیم نامبرده است و به تاثیرات منفی آن بر جمهوری اسلامی ایران اشاره دارد.

نصری و رضایی (۱۳۹۲) در مقاله امکان سنجی استقلال کردستان عراق و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، مشخص کرده است که علایق شدید ناسیونالیستی، انگیزه نخبگان سیاسی حاکم بر اقلیم و حمایت برخی رقبای منطقه‌ای ایران را سه منبع اصلی حرکت اقلیم کردستان به سمت استقلال می‌داند و حضور رژیم صهیونیستی و امریکا را تهدیدات اصلی این حرکت بر ضد امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بر شمرده است.

حافظ نیا (۱۳۹۱) در مقاله تاثیر خودگردانی کردهای شمال عراق بر کشورهای همسایه، معتقد است اقلیم کردستان بعد از تاریخ ۲۰۰۳ عملاً توانسته است که قدرت سیاسی و اقتصادی بیشتری به دست آورد و به کانون همگرایی کردی در منطقه تبدیل شود.

قربانی و قدیمی (۱۳۹۱) در مقاله راهبرد سیاست خارجی آمریکا در کردستان عراق، به راهبرد سیاست خارجی آمریکا در عراق اشاره و عنوان شده که آمریکا منافع خود در عراق را با منافع خود در اقلیم تعویض نخواهد کرد و نمی‌خواهد سبب تجزیه عراق شود.

اولیری، مک‌گری و صالح^{۶۲} (۲۰۰۵) در کتاب آینده کردستان عراق، به سناریوهای پیش روی اقلیم کردستان و پیامدهای منطقه‌ای آن پرداخته‌اند. در این کتاب سه سناریوی استقلال کامل، تثبیت فدرالیسم و ادغام در کشور عراق به صورت مجزا تشریح شده و موانع و منابع هر یک از این سه سناریو بیان گردیده است.

۳. ادبیات و مفاهیم نظری

۳-۱. امنیت

عبارت است از: در معرض خطر نبودن یا از خطر محافظت شدن. امنیت همچنین عبارت است از: رهایی از تردید، آزادی از اضطراب و بی‌مناسکی و داشتن اعتماد و اطمینان موجه و مستند. امنیت، خواه فردی، ملی یا بین‌المللی، در زمره مسایلی است که انسان با آن مواجه می‌باشد. امنیت به صورت وسیع، در مفهومی به کار گرفته شده که به صلح، آزادی، اعتماد، سلامتی و دیگر شرایطی اشاره می‌کند که فرد و یا گروهی از مردم، احساس آزادی از نگرانی، ترس، خطر یا تهدیدات ناشی از داخل یا خارج را داشته باشند (میر عرب، ۱۳۸۹).

۲-۳. تهدیدات امنیت عمومی

تهدید، وضعیتی است که در آن خطر جدی نسبت به ارزش‌های مهم درک می‌شود. مهمترین ارزش‌ها در حوزه امنیت، مرجع امنیت است، بنابراین، تهدیدات امنیت عمومی را باید تهدیداتی دانست که به طور جدی و اساسی، ابعاد و وجوه سه‌گانه مرجع امنیت عمومی را به مخاطره می‌اندازد. نکته مهم اینکه بسیاری از تهدیدات امنیت عمومی منشأ داخلی دارد؛ هر چند تهدیدات با منبع خارجی نیز در مواردی، امنیت عمومی را مخدوش سازد؛ مثلاً غالب جرائم توسط اشخاص یا گروه‌هایی صورت می‌گیرد که در حوزه عمومی مردم قرار دارند. در عین حال، ممکن است برخی گروه‌های خاص یا حتی دولت‌ها با استفاده از عوامل خارجی یا داخلی، اقدامات مجرمانه‌ای در کشوری دیگر طراحی و اجرا کنند. مسئله دیگر اینکه تهدیدات با آسیب‌ها ارتباط مستقیم دارد. به این معنا که هر چه آسیب‌های سیستم بیشتر باشد، تهدیدات نیز افزایش می‌یابد. در لایه امنیت ملی، که موضوع اصلی درباره آن محیط خارج و داخل است، تهدیدات خارجی با آسیب‌های داخلی مقایسه می‌شود. اما در مفهوم بنیادی‌تر، آسیب‌ها که ضعف‌ها و کاستی‌های درون سیستمی تلقی می‌شود، می‌تواند به تهدید یعنی خطری جدی برای ارزش‌های اساسی آن سیستم تبدیل شود. نامناسب بودن جاده‌ها، گسترش بیماری‌ها و پایین بودن سطح بهداشت از جمله آسیب‌ها و تهدیدات امنیت عمومی است. ویژگی حوزه امنیت عمومی این است که محیط شکل‌گیری تهدیدات و آسیب‌ها در آن تقریباً یکسان است. به همین دلیل گاه مجرم را بیمار می‌خوانند یا به جای تأکید بر جرم‌شناسی از قربانی‌شناسی بحث می‌کنند.

این امر پیچیدگی مدیریت امنیت عمومی را از سایر سطوح امنیتی دشوارتر می‌کند. به دلیل گستردگی محیط امنیتی، تهدیدات در حوزه امنیت عمومی، ابعاد گوناگونی دارد.

گاهی ممکن است نوع رژیم سیاسی یا تصمیمات حاکمان، مرجع امنیت عمومی بویژه بعد مادی مرجع را به مخاطره اندازد و جان یا آزادی‌های مشروع یا اموال مردم را نابود کند؛ حتی ممکن است قرار دادن تسلیحات دفاعی در یک نقطه از کشور، اهالی آن منطقه را در معرض ناامنی قرار دهد. در چنین حالتی باید تهدیدات را از نوع سیاسی تلقی کرد. آشوب‌ها و شورش‌ها نیز در این دسته جای می‌گیرد. هم چنین تهدیدات اقتصادی می‌تواند از طریق پدیده‌های اقتصادی مانند تورم یا رکود اقتصادی موجب ناامنی عمومی شود. این امر ممکن است ناشی از تهدیدات

خارجی مانند تحریم اقتصادی باشد. هم چنین چنانچه کمبود منابع مالی، سازمان پلیس را تضعیف کند، بعد نهادی مرجع امنیت عمومی مورد تهدید قرار گرفته است. فرقه‌گرایی و اختلافات قومی و مذهبی نیز می‌تواند به عنوان تهدیدات اجتماعی ابعاد مختلف امنیت عمومی مانند مادی و فیزیکی و نظم عمومی را به طور اساسی مخدوش و سبب آسیب‌پذیری قومی‌گردد. در نتیجه؛ به فرآیند تاثیر گذاری منفی ویژگی‌ها، ساختارها، تحرکات و تقابل‌های قومی در توان امنیتی نظام برای اعمال سیاست‌ها و کنترل مرزی آسیب‌پذیری قومی اطلاق می‌گردد، این فرآیند حفظ ثبات سیاسی کشور و بهر برداری مطلوب از پتانسیل‌های منطقه مرزی و عملی سازی سیاست‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی نظام در جدار مرز را با مشکلات و اختلالاتی مواجه می‌سازد. با عنایت به واقعیت شکاف قومی در ایران و نحوه استقرار اقوام با مراتبی از واگرایی و عقبه قومی در آن سوی مرز و پارای تحرکات سازمان یافته می‌توان نتیجه گرفت که:

- مسائل قومی استعداد به چالش کشاندن امنیت مرزی و ثبات سیاسی کشور را دارد.
- قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی و نخبگان و تشکل‌های قومی قادر به تعمیق شکاف‌ها و دامن زدن به واگرایی‌ها و تضعیف هویت ملی و در معرض تهدید قرار دادن امنیت نظام و تمامیت ارضی کشور، هستند.
- نظام جمهوری اسلامی با مدیریت تنوع قومی می‌تواند و باید آسیب‌ها و تهدیداتی که از رهگذر گرایش‌های واگرایانه قومی بر سطوح مختلف امنیت عارض می‌گردد، را به حداقل تقلیل دهد.
- این تهدید به طور مستقیم مرجع امنیت ملی و به صورت غیرمستقیم مرجع امنیت عمومی را تهدید می‌کند. به همین دلیل، نیروهای مسلح، وظیفه رویارویی با تهدیدات امنیت ملی را برعهده دارند و پلیس و نهادهای امنیت عمومی نیز باید با اقدامات علیه اموال یا نفوس مردم و نیز با عوامل مخل نظم، رویارویی کنند.
- بنابراین، ممکن است منابع تهدید امنیت عمومی همان منابع تهدید امنیت ملی، اجتماعی یا فردی باشد، اما تهدید شونده (مرجع امنیت) در هر یک از سطوح متفاوت است که در نتیجه تأمین کننده امنیت نیز متفاوت خواهد بود.
- البته، باید به این نکته توجه داشت که در مواردی تأمین کننده امنیت به دلایلی خود به تهدید

امنیتی تبدیل می‌شود. این تهدید گاه به صورت عمدی و گاه آسیب یا تهدید غیر عمدی عمل می‌کند. تهدیدات امنیت عمومی گاه اقدامی یا رفتاری ناامن کننده است و گاهی به صورت یک امری فرآیندی و تدریجی بر مرجع امنیت تأثیر می‌گذارد. رفتارهای مخاطره آمیز و ناهنجاری‌های شدید اجتماعی از جمله تهدیدات فرآیندی است. در رویکرد محدود به امنیت، تهدیدات از نوع وجودی است و تنها در صورتی که کلیت وجود و بقای مرجع امنیت را در معرض خطر جدی قرار دهند، تهدید امنیتی تلقی می‌شوند اما در معنای موسع، تهدیدات کمتر نیز تهدید امنیتی خواهند بود (ره پیک، ۱۳۹۶: ۴۹).

۳-۳. انواع امنیت

تا کنون طبقه‌بندی مشخصی از انواع امنیت ارائه نشده است. لذا محققین، کاربران و پدیدآورندگان امنیت تقسیم‌بندی‌های گوناگونی ارائه کرده‌اند و هر دسته از زاویه متفاوتی به امنیت نگریسته‌اند. انواع تقسیم‌بندی امنیت عبارت است از:

۳-۳-۱. ادراکی

در این روش امنیت به ذهنی و عینی تقسیم می‌شود. بر اساس آن، چنانچه افراد جامعه در درون خود احساس آرامش نمایند و نگران تعرض به جان و مال خود نباشند، امنیت ذهنی وجود دارد و هنگامی که اقدامات و عملکرد سازمان‌ها و دستگاه‌های برقرارکننده نظم و امنیت به نحوی در جامعه قابل رؤیت باشد، به گونه‌ای که هر فرد خارجی که وارد آن کشور می‌شود وجود امنیت را در رفتار مردم مشاهده نماید، امنیت عینی پایدار شده است. البته در این وجه حضور فیزیکی نظامیان و پلیس در جامعه مورد نظر نیست، زیرا در جوامع آشوب‌زده و یا در دوران پس از کودتا ممکن است پلیس و نظامیان بی‌شماری در سطح خیابان‌ها و معابر مشاهده شوند، لیکن این به معنای تحقق امنیت عینی نیست. در صورتی می‌توان گفت امنیت عینی در جامعه وجود دارد که در کنار حضور طبیعی پلیس، رفتار و عملکرد مردم به گونه‌ای باشد که بهره‌مندی از امنیت در اعمال آنان مشاهده گردد.

۳-۳-۲. جمعیتی

در این روش میزان برخورداری جمعیت ساکن در کشور مبنای تقسیم‌بندی قرار گرفته است که

بر اساس آن امنیت به سه دسته فردی، دسته‌ای و عمومی تفکیک می‌شود.

الف) امنیت فردی: جان، مال و حیثیت هر یک از افراد جامعه از تعرض و تجاوز مصون است و آحاد مردم که تابع قوانین و مقررات هستند بابت قتل، جرح، ضرب، توقیف، حبس، تبعید، شکنجه و... نگرانی ندارند.

ب) امنیت جمعی: قشر، طبقه، یا بخشی از جامعه که معمولاً در قدرت هستند و یا وابسته به طبقه حاکم می‌باشند، امنیت دارند اما بقیه آحاد مردم امنیت ندارند.

پ) امنیت عمومی: تمامی افراد جامعه صرف نظر از هر نوع گرایش دینی، قومی و نژادی از امنیت برخوردارند و چنانچه ناامنی بروز نماید قشر یا گروه مشخص را هدف قرار نمی‌دهد، بلکه ممکن است برای هر قشر یا گروهی از شهروندان حادث گردد.

۳-۳-۳. جغرافیایی

در تقسیم‌بندی جغرافیایی بر اساس آنکه بخشی یا تمامی کشور برخوردار از امنیت باشد، امنیت دسته‌بندی می‌شود.

الف) امنیت محلی: امنیت فقط در برخی نقاط کشور یا برخی محلات از شهرها وجود دارد و لیکن بقیه نقاط فاقد امنیت مناسب هستند.

ب) امنیت منطقه‌ای: یک یا چند منطقه از کشور دارای امنیت مطلوب است، اما در برخی مناطق دیگر امنیت وجود ندارد.

پ) امنیت سراسری: تلاش یکسانی در تمامی کشور برای ایجاد و حفظ امنیت به عمل می‌آید و تمامی مردم صرف نظر از سکونت در پایتخت، شهرهای بزرگ و کوچک، روستاها و نقاط دورافتاده از امنیت مطلوب برخوردارند و چنانچه ناامنی بروز نماید منطقه مشخصی هدف آن نیست؛ به عبارت دیگر، توزیع و پراکندگی امنیت در سراسر کشور یکسان است.

۳-۳-۴. موضوعی

در روش موضوعی، امنیت بر اساس تعلق آن به موضوع مورد نظر تقسیم می‌شود که مهم‌ترین آنان عبارت‌اند از:

الف) امنیت سیاسی: احزاب، گروه‌ها و یا هر عضوی از جامعه حق دارد بدون هیچ‌گونه بیم و هراسی، نظرات و دیدگاه‌های خود را در چارچوب قوانین و مقررات کشور، درباره اداره امور

جامعه و نحوه عملکرد طبقه حاکم و مسئولان ذی‌ربط ابراز نماید، بدون آنکه خطری او را تهدید کند یا در معرض تعقیب و دستگیری قرار گیرد و یا امنیت او سلب گردد.

ب) امنیت اقتصادی: ایجاد رابطه مناسب و منطقی و عادلانه بین منابع اولیه، تولید، توزیع، واردات، صادرات، اشتغال و درآمد اعضای جامعه، به طوری که لوازم و نیازهای ضروری مردم، صاحبان صنایع، کشاورزان و بخش خدمات تأمین شود و آنان هیچ‌گونه نگرانی از تأمین نشدن نیازمندی‌های زندگی، تغییر قیمت‌ها و یا اختلال در فعالیت اقتصادی نداشته باشند.

پ) امنیت اجتماعی: آرامش و آسودگی مردم برای حضور در عرصه‌های اجتماعی و فراغت از اعمال و رفتار غیرقانونی دستگاه‌های دولتی یا افراد و باندهای شرور است و قانون و مقررات بر کلیه شئون جامعه، اعم از دولتمردان و شهروندان حاکم است. در سال‌های اخیر موضوعاتی، همانند امنیت روحی، روانی، امنیت اخلاقی، امنیت بهداشتی، امنیت زیست محیطی و... به مصادیق امنیت اجتماعی افزوده شده است.

ت) امنیت قضایی: تأمین حقوق فردی و اجتماعی افراد، تحقق عدالت، امکان اقامه دعوا و محاکم قضایی برای دستیابی به حقوق تضییع شده و ایمنی و مصونیت افراد از هرگونه تعرض، تجاوز، ارعاب و تهدید نسبت به جان، مال، ناموس، آزادی، شرف، حیثیت، شغل، مسکن و... امنیت قضایی است. (آجرلو، ۱۳۹۵: ۶۹)

۳-۴. چالش‌های امنیتی

چالش مساله ای که باید برای آن چاره اندیشی شود (عمید، ۱۳۶۳: ۱۲۰). بازتاب شرایط غیر معمول و بر هم خوردن امنیت بر اثر کنشی تهدید آمیز که می‌تواند بخش‌های مختلف یک جامعه را تحت الشعاع خود قرار دهد. باید میان واژه‌هایی چون؛ چالش‌های امنیتی، تهدیدات امنیتی معضلات امنیتی، بحران‌های امنیتی و... نیز تفکیک قائل شد. اصولاً یکی از مشکلاتی که در مقوله «آسیب شناسی امنیتی» وجود دارد، عدم تفکیک و تمایز بین سطوح تحلیل می‌باشد. یعنی برخی از مسایل بیشتر جنبه نظری دارند و یا در سطوحی هستند که چالش آفرین نیستند، ولی در حد مشکل تلقی می‌شوند و برخی آسیب‌ها بیشتر جنبه نظری دارند و یا در سطوحی هستند که چالش آفرین نیستند، ولی در حد مشکل تلقی می‌شوند و برخی آسیب‌ها بیشتر جنبه داخلی دارند اما در عین حال از شدت چندانی برخوردار نیستند و برخی چالش‌ها به صورت تهدید نمایان می‌گردد که در نهایت سطح تحلیل «بحران» که نقطه اوج سه سطوح قبلی است، به ستیزه

و درگیری می‌انجامد. یکی از مشکلاتی که وجود دارد عدم تمایز بین این سطوح می‌باشد که با هر سطح، متناسب با آن برخورد نمی‌شود، یعنی؛ گاه با «مشکل» مقابله‌ای می‌شود که با «بحران» بایستی انجام داد و گاه با «بحران» چنان ساده برخورد می‌شود که در سطح یک «مشکل» تقلیل می‌یابد (تاجیک، ۱۳۹۵: ۲۶).

۳-۵. پیامدهای امنیتی

هر آنچه به صورت عینی یا ذهنی، ارزش‌ها و منافع ملی یک کشور را تهدید یا مانعی برای رسیدن کشور به اهدافش باشد تهدید امنیتی محسوب و بازتاب شرایط غیر معمول و برهم خوردن امنیت بر اثر کنشی تهدید آمیز که می‌تواند بخش‌های مختلف یک جامعه را تحت الشعاع خود قرار دهد را پیامدهای امنیتی می‌نامند. این پیامدهای می‌تواند ناشی از انواع تهدیدات سخت، نیمه سخت و یا نرم باشد که بسته به نوع تهدید پیامدهای امنیتی و تأثیرات آن در سطح جامعه متفاوت خواهد بود (دهقان، ۱۳۹۳: ۴۱).

۳-۶. آینده پژوهی

آینده پژوهی، مطالعات بین رشته‌ای یا چند رشته‌ای است و به تمام حوزه‌های فکری و رفتاری جامعه مربوط می‌شود. اگر چه باید خود به تخصص‌های مختلف تقسیم گردد. در هر حال آینده پژوهان بحران‌های سیاسی و امنیتی باید دارای خلاقیت، اطلاعات سیاسی، تکنولوژی، علوم استراتژیک، قانون و برنامه‌ریزی باشند و در رشته خود سرآمد باشند (قلی‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۱۷). یکی از مشهورترین تعاریف آینده پژوهی را وندل بل ارائه داده است وی بر این باور است که آینده پژوهی در پی شناسایی، ابداع، ارائه آزمون و ارزیابی آینده‌های ممکن و محتمل است تا بر پایه ارزش‌های جامعه، آینده‌های مرجح را انتخاب و برای پی‌ریزی ساخت مطلوب‌ترین آینده کمک کند به عقیده وی کشف یا ابداع، آزمودن و ارزیابی و پیشنهاد آینده‌های ممکن، محتمل و مرجح اهداف آینده پژوهی به شمار می‌آیند (نجفی و پورمنافی، ۱۳۹۶: ۲۴).

۳-۷. سناریونویسی

سناریونویسی برای شرح رویدادهای آینده باورپذیر بر اساس ترکیب خلاقانه داده‌ها، واقعیت‌ها و فرضیه‌ها به کار گرفته می‌شود. این واقعیت نیاز به تفکر، روش و شهودی درباره آینده‌های

ممکن دارد. که معمولاً مبتنی بر تحلیل نظام مند زمان حال است. سناریو در واقع درک آینده‌های مختلف در زمان حال است. ایده اصلی بر این اساس استوار است که بذرها و جوانه‌های آینده در دنیای امروز وجود دارند به شرط آنکه ما بتوانیم آن‌ها را درست و به موقع شناسایی کنیم (نجفی و پورمنافی، ۱۳۹۶: ۲۴)

بازیگران: با داشتن دیدگاه نمایشنامه‌ای نسبت به آینده، شناسایی نقش بازیگران آسان است. اقدامات و انگیزه‌ها، بازیگران قدیمی و جدید داستان را در روی صحنه پیش می‌برند. مشکل تحلیل رفتار آینده بازیگران در صحنه فردا، این است که نفوذ در انگیزه‌ها و راهبردهای پنهان آن‌ها کار دشواری است. فهرستی از تمام بازیگرانی که ممکن است به نحوی تأثیری بر حوزه مورد مشاهده شما داشته باشند، تهیه کنید یک نقشه ذهنی وسیله خوبی است (منتظران، ۱۳۹۵)

نیروهای پیشران: طرح داستان‌های سناریوها صرفاً تمرین نوشتن خلاقانه نیستند. آنها بر اساس نیروهای پیشران ساخته می‌شوند. یعنی نیروهایی که به داستان توصیف شده در یک طرح خاص شکل بخشیده و آن را پیش می‌برند. در حالیکه در واقع شمار نیروهای تأثیرگذار بر هر طرح غیرقابل شمارش هستند ولی در حالت کلی می‌توان آنها را به دو طبقه تقسیم کرد: نیروهای محیطی و اقدامات نهادها. تصور سناریویی که به ترکیب نیروهای پیشران اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زیست بومی، رویدادهای فناورانه، روندها و تحولات نپردازد دشوار است. به شیوه مشابه اقدامات نهادها از جمله انواع مختلف سازمان‌های تجاری، احزاب سیاسی، آژانس‌های دولتی و مراکز منطقه‌ای و بین‌المللی در هر سناریو آشکار هستند. موضوعی که همواره می‌تواند فاکتورهای کلیدی را تحت تأثیر قرار داده و تغییرات مورد نیاز را درباره آنها بوجود آورد، واقعه و یا رویدادی را سریعتر از زمان خود و یا کندتر از زمان واقعی با شدت و قدرت متفاوت ایجاد کند همان نیروهای پیشران هستند. همواره به خاطر داشته باشیم نیروهای پیشران موتورهای تغییر فاکتورهای کلیدی هستند. (حافظی، ۱۳۹۳: ۳۳).

عدم قطعیت‌ها: میزان پیش‌بینی ناپذیر بودن تحولات و نتایج آینده را عدم قطعیت می‌گویند. سهم اصلی سناریو در موفقیت آینده ما به توانمند سازی ما در تبدیل عدم قطعیت به منبع برتری و مزیت باز می‌گردد. البته بهره برداری از عدم قطعیت به معنای حذف آن نیست وقوع چنین امری در دنیای پیچیده و به هم مرتبط که در آن قطعیت کالایی نادر و کمیاب است امکان‌پذیر نیست. اما سناریوها می‌توانند به ما در تعامل با عدم قطعیت (به جای شکست خوردن از آن)

کمک کنند و به ما درس نگاه کردن به تمام احتمالات «تفکر درباره تفکر ناپذیری» و کسب آمادگی برای موارد غیرمنتظره و حتماً غیر محتمل (یا آن چه که بدان باور داریم) و توسعه انعطاف پذیری، پایداری و سرعت پاسخ که برای کسب پیروزی در هر سازمان در محیط سردرگم کننده و متغیر سریع اساسی هستند را بیاموزند(حافظی، ۱۳۹۳: ۳۴).

پیامدهای امنیتی: بازتاب شرایط غیر معمول و بر هم خوردن امنیت بر اثر کنشی تهدید آمیز که می تواند بخش های مختلف یک جامعه را تحت الشعاع خود قرار دهد(مرادیان، ۱۳۸۸: ۱۶۴)
 اقلیم کردستان: کردستان عراق یا اقلیم کردستان یک منطقه خود مختار در بخش شمالی کشور عراق است. کردستان عراق از شرق با ایران از شمال با ترکیه و از غرب با سوریه هم مرز است (کریمی، ۱۳۸۹)

۴. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش بر اساس دو نظریه رئالیسم تدافعی و رئالیسم تهاجمی گذاشته شده که به شرح ذیل تبیین می شوند.

۴-۱. نظریه رئالیسم تدافعی

رئالیسم تدافعی رویکردی امنیتی به نظام بین الملل دارد و قدرت و امنیت مهم ترین عناصر در رئالیسم تدافعی است (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۲۵). از مهم ترین نظریه پردازان نظریه رئالیسم تدافعی می توان به: رابرت جرویس^{۶۳}، استفن والت^{۶۴}، استفن ون اورا^{۶۵} و چارلز گلاسر^{۶۶} اشاره کرد. همچنین خود کنت والتز^{۶۷} را می توان رئالیست تدافعی دانست. در رئالیسم تدافعی مسئله امنیت مهم ترین مسئله است. دیدگاه رئالیست های تدافعی، نگاهی کاملاً امنیتی است و مطالعات روابط بین الملل را به سمت امنیتی شدن سوق داده و در واقع درصدد پاسخ به معمای امنیت در نظام آنارشیک بین المللی اند.

3- Robert Jervis

4- Stephen Walt

5- Stephen Van Aura

6- Charles Glaser

7- Kenneth Waltz

رتالیست‌های تدافعی نیز به رابطه میان آنارشی و استلزامات نظام بین‌الملل از یک سو و خطر دولت‌ها از سوی دیگر توجه دارند اما این رابطه را پیچیده‌تر می‌بینند. برخلاف واقع‌گرایی تهاجمی، فرض واقع‌گرایی تدافعی این است که آنارشی بین‌المللی معمولاً خوش‌خیم است؛ یعنی امنیت چندان نایاب نیست. در نتیجه دولت‌هایی که این را درمی‌یابند خطری تهاجمی نخواهند داشت و تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه آن‌ها وجود دارد نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند و این واکنش نیز اغلب در سطح ایجاد موازنه و بازداشتن تهدیدگر است و تنها در شرایطی که معضل امنیت خیلی جدی شود واکنش‌های سخت‌تری به شکل بروز تعارضات رخ خواهد داد. به عبارت دیگر دولت‌ها زمانی اقدام به گسترش نفوذ و افزایش قدرت خود می‌کنند که احساس ناامنی کنند. بر این اساس حضور دولت در خارج از مرزهای ملی فقط در شرایط تصور ناامنی صورت می‌گیرد. بنابراین امنیت در نگاه تدافعی‌ها برابر است با برخورداری از قدرت کافی برای ایجاد موازنه. تا جایی که موازنه برقرار است امنیت نیز وجود دارد. اگر کشوری قصد برهم زدن امنیت و موازنه را داشته باشد کشورها بایستی جهت کسب امنیت، اقدام به افزایش قدرت و دستیابی به موازنه جدید کنند (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۲۴).

۲-۴. اصول نظریه رئالیسم تدافعی

اصول نظریه رئالیسم تدافعی عبارتند از:

- ۱- امنیت: مسئله اساسی و اصلی در رئالیسم تدافعی امنیت است و امنیت یک امر نسبی است، یعنی اگر دولتی به دنبال افزایش امنیت خود باشد باعث ناامنی در نظام بین‌المللی می‌شود و مسئله امنیت همیشه مطلق نیست و نمی‌توان به یک امنیت جهانی دست یافت و دولت‌ها همیشه به دنبال یک امنیت پایدار هستند.
- ۲- قدرت: توانایی تحمیل اراده یک دولت از طریق نظامی یا غیرنظامی بر دولت دیگر از مصادیق مهم قدرت در نظریه رئالیسم تدافعی است.
- ۳- درک تصمیم‌گیرندگان: تصویری که تصمیم‌گیرندگان یک دولت دارند و این تصورات و ادراکات در قالب خطر سیاسی انعکاس پیدا می‌کند در نظریه رئالیسم تدافعی مطرح است.
- ۴- نظام داخلی: قدرت داخلی یک کشور از دیدگاه واقع‌گرایان تدافعی مهم است و استقلال دولت و توانایی مدیریت امکانات داخلی در ابعاد نظامی و غیرنظامی از اصول نظریه رئالیسم تدافعی است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۵).

۳-۴. نظریه رئالیسم تهاجمی

رئالیسم تهاجمی یک نظریه نظام‌مند و شاخه‌ای از نئورئالیسم است که تأکید در آن بر امنیت و قدرت در سیستم آنارشیک بین‌المللی است. نظریه نئورئالیسم به صورت عملی مهم‌ترین نظریه در روابط بین‌الملل است (جرویس^{۶۸}، ۱۹۹۹: ۴۵).

رئالیسم تهاجمی دو تئوری رئالیستی غالب درباره روابط قدرت بزرگ را به چالش می‌کشد. این دو نظریه عبارتند از: «رئالیسم کلاسیک» هانس مورگنتا در «سیاست میان ملت‌ها» و «رئالیسم تدافعی» ارائه شده از سوی کنت والتز در «نظریه سیاست بین‌الملل». در عین حال رویکرد تهاجمی تلاش می‌کند تا تلفیقی میان دو نقطه آغاز متفاوت در نظریات رئالیسم دولت‌محور و نئورئالیسم تدافعی ارائه دهد. فرضیه‌های موردنظر در رئالیسم دولت‌محور و نئورئالیسم تدافعی را می‌توان به ترتیب ذیل برشمرد:

- ۱- رئالیسم دولت‌محور: دولت‌ها زمانی سعی می‌کنند، نفوذ سیاسی خود را در خارج گسترش دهند که تصمیم‌گیرندگان افزایش نسبی در قدرت دولت را مدنظر خود قرار دهند.
 - ۲- رئالیسم تدافعی: دولت‌ها زمانی سعی می‌کنند منافع سیاسی خود را در خارج گسترش دهند که دولتمردان، افزایش تهدیدات را تشخیص بدهند (علیزاده موسوی، ۱۳۹۱: ۲۷).
- نظریه رئالیسم تهاجمی که از طرف جان میرشایمر مطرح شده، ادعا می‌کند که هدف نهایی همه دولت‌ها این است که به جایگاه هژمونیک در نظام بین‌الملل دست یابند. طبق این نظریه، دولت‌ها همواره به دنبال قدرت بیشتر هستند و اگر شرایط مناسب باشد می‌خواهند که توزیع قدرت را تغییر دهند (بلیتس و اسمیت ۱۳۸۸: ۳۴۵-۳۴۴).

۵. یافته‌های پژوهش

ساخت سناریوهای آینده پژوهی پیامدهای امنیتی خودمختاری اقلیم کردستان عراق بر مناطق مرزی غرب کشور در ۱۰ مرحله یا گام اصلی انجام می‌گیرد که این ۱۰ گام به شرح زیر است:

گام اول؛

شناسایی بازیگران: در این مرحله اقدام به شناسایی بازیگران سناریو می‌نماییم که شامل بازیگران

تحت کنترل و خارج از کنترل می‌شود.

گام دوم؛

مرور عوامل مؤثر و پیشران‌ها: گروه اول عوامل اجتماعی - هویتی؛ این دسته از عوامل به تعاریف هویتی کردها، مسئله مذهب، مواضع کردها نسبت به اتحاد قومی، ذهنیت رهبران اجتماعی به مقوله استقلال و عوامل جمعیت‌شناختی مانند جنس، سن، میزان سواد و رفاه اشاره دارند. گروه دوم عوامل سیاسی داخلی مانند ساختار قانونی اقلیم، ظرفیت قانون اساسی عراق، واکنش بغداد به استقلال کردها، مواضع نیروهای مسلح (ارتش و حشدالشعبی) و عوامل بیرونی مانند موضع‌گیری‌های ایران و ترکیه یا آینده سوریه را در بر می‌گیرد. گروه سوم هر اتفاقی که موازنه نظامی در داخل عراق یا مناطق کردنشین عراق، سوریه و ترکیه را تغییر دهد در این گروه جای دارد. خرید تسلیحات سنگین توسط پیشمرگه یا ایجاد یک سپر دفاعی و امنیتی در مرزهای اقلیم کردستان عراق از دیگر رخدادها مؤثر در این گروه است.

گام سوم؛

شناسایی پیشران‌ها: هیچ کس نمی‌تواند رفتار اشخاصی مانند بارزانی، حیدرالعبادی و اردوغان یا دولت‌های ایران، سوریه، عراق و حتی کنشگران فرامنطقه‌ای مانند واشنگتن و مسکو را از دایره کنش‌گران مؤثر بر آینده همه پرسى اقلیم خودمختار خارج کند. حتی تنوع و تکثر در داخل جامعه کردها نیز برگوناگونی الگوهای رفتاری در قبال همه‌پرسی افزوده است. در نتیجه، کنشگران داخلی عراق، عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و گروه‌های کردی متعدد را باید به عنوان دسته‌بندی اصلی کنشگران آینده کردستان عراق به شمار آورد.

- ایران: به دلیل مجاورت جغرافیایی و تأثیرپذیری از تحرکات سیاسی و سرزمینی کردهای اقلیم کردستان عراق و همچنین تهدیدات ساختاری امنیت ملی ناشی از تجزیه عراق به عنوان یکی از مهم‌ترین متحدان منطقه‌ای به صورت جدی با استقلال کردستان عراق مخالفت می‌کند.

- ترکیه: این کشور به دلیل تأثیرگذاری استقلال اقلیم بر مناطق کردنشین خود، مقابله با تمایلات کردهای عراق برای تسلط بر کرکوک و مقابله با گسترش فرهنگ کردی در مناطق جنوب و جنوب شرقی ترکیه، مخالف استقلال کامل اقلیم است.

- عراق: به مثابه حکومت مرکزی با هدف حفظ تمامیت ارضی و اعمال حاکمیت قانونی خود بر خاک این کشور آشکارا با جدایی اقلیم خودمختار مخالفت کرده است.

- سوریه: به هیچ وجه تمایل به تشکیل دولتی که زیر سلطه دشمنان وی از جمله رژیم صهیونیستی و آمریکا باشد، نیست و به خوبی میداند که تشکیل کردستان مستقل در عراق افزون بر افزایش توقعات کردها در سوریه و الگو گرفتن از کردهای عراق، پایگاهی برای رژیم صهیونیستی در این منطقه خواهد بود.

- عربستان: ریاض در توافقنامه هفت بندی طرح فعالیت مشترک بین عربستان و اسرائیل در ۵ ژوئن سال ۲۰۱۵ صراحتاً در بند آخر آن از تلاش برای ایجاد کردستان بزرگ از راه‌های مسالمت آمیز سخن به میان آورده است.

- رژیم صهیونیستی: برای مقابله با اعراب، استراتژی طراحی نموده است که هدف از آن افزایش عملیات تهاجمی علیه هدف های عربی است و بدین منظور اسرائیل سعی می کند شورش کردها را علیه حکومت عراق یاری کند.

- آمریکا و اروپا: آمریکا و اتحادیه اروپا به صورت ضمنی، از استقلال کردستان حمایت می کنند.

- روسیه: اساساً روسیه درباره کردهای عراق بر سر یک دوراهی قرار گرفته است. یک رویکرد معتقد است فرآیند تاریخی کردها و جنگی که تا کنون در آن با داعش درگیر هستند، لاجرم منجر به تشکیل دولت کردهای عراق خواهد انجامید و روسیه چاره ای جز به رسمیت شناختن آن ندارد. اما رویکرد دوم این است که روسیه باید در جهت حفظ و تقویت روابط با متحدان منطقه‌ای خود از جمله ایران، عراق، ترکیه و سوریه که ثبات فعلی منطقه را به نفع روسیه حفظ می کنند دست از حمایت کردها بر دارد.

- حشد الشعبی: به مثابه نیروی میدانی تعیین کننده دولت مرکزی بغداد به منظور حفظ تمامیت ارضی عراق مخالف شدید استقلال کردستان است.

- اهل تسنن عراق: برخی از آنها از سوی عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی برای حمایت از استقلال کردستان سازمان یافته اند که هدف تجزیه طلبی و استقلال مناطق اهل سنت از دولت مرکزی بغداد بعد از استقلال کردستان است.

- ی.ن.ک (اتحادیه میهنی کردستان): یک حزب کردی در کردستان عراق است که اساساً مخالف تجزیه طلبی و استقلال کردستان هستند و با مرتبط دانستن تحركات اخیر با جاه طلبی های شخصی مسعود بارزانی از تمامیت ارضی عراق حمایت می کنند.

- ک.ر.ج (اقلیم خودمختار کردستان): ذیل حاکمیت حزب دمکرات کردستان عراق متولی اصلی

تجزیه طلبی و استقلال کردستان عراق به رهبری بارزانی‌ها است.
 - پ.ک.ک: به طور رسمی خواهان جدایی مناطق کردنشین کشورهای ترکیه، عراق، ایران و سوریه و تشکیل کردستان بزرگ است.
 - پ.ای.د (حزب کردی دمکرات): حزبی سیاسی در کردستان سوریه است که دارای مرام سوسیالیزم دموکراتیک، ملی‌گرایی و خودمختاری کردها هستند.

گام چهارم؛

شناسایی عدم قطعیت‌ها: کارشناسان و صاحب‌نظران پس از بررسی موارد اثرگذار بر موضوع تحقیق به این نتیجه رسیدند که موارد زیر به عنوان عدم قطعیت در خودمختاری اقلیم کردستان می‌تواند مطرح شود، زیرا قطعیتی برای آنها نمی‌توان تصور نمود به طور مثال همراهی کردهای منطقه با استقلال اقلیم و یا حمایت و روسیه، تحریم اقتصادی و نظایر آن قطعیت نداشته و نمی‌توان آن را به عنوان متغیر اثرگذار به صورت قطعی بررسی نمود.

جدول ۴- شناسایی عدم قطعیت‌های مربوط به اقلیم کردستان

| عدم قطعیت‌ها | | |
|--------------|--|--|
| ۱ | شناسایی از سوی قدرت‌های بزرگ | ۸ واکنش بلوک سنی به استقلال کردستان |
| ۲ | حمایت یا عدم حمایت روسیه از اقلیم کردستان | ۹ شناسایی استقلال اقلیم از سوی بازیگران منطقه‌ای |
| ۳ | کنش سیاسی - حقوقی سازمان ملل | ۱۰ همراهی کردهای منطقه با استقلال اقلیم |
| ۴ | حمایت تسلیحاتی آلمان و آمریکا از پیشمرگه | ۱۱ رابطه ک.د.پ و پ.ک.ک |
| ۵ | واکنش عملیاتی دولتهای ترکیه، ایران و عراق | ۱۲ منازعه بر سر کرکوک با اعراب و ترکمن‌ها |
| ۶ | تحریم اقتصادی و محاصره سرزمینی | ۱۳ زمانبندی فرایند استقلال |
| ۷ | اختلاف سیاسی- نظامی اقلیم خودمختار و گروه‌های پ.ک.ک و پ.ای.د | ۱۴ برخورد نظامی میان پیشمرگه و حشدالشعبی |

گام پنجم؛

ترسیم چشم انداز کلی: با احتمال اعلام و شکل‌گیری خودمختاری منطقه اقلیم کردستان به عنوان کشور مستقل و تأثیرات سیاسی، امنیتی و نظامی بر منطقه و نیز افزایش تحرکات کشورهای همسایه و فرامنطقه‌ای در راستای حفظ یا رسیدن به اهداف تعیین شده خود، می‌توان با طراحی سناریوها و آینده‌های بدیل و محتمل در خصوص اتفاقات پیش رو، جامعه اطلاعاتی

و نیروهای مسلح را نسبت به برنامه‌ریزی منسجم و هدفمند با نگاه به آینده وادار نمود و همچنین در خصوص حفظ منافع ملی، امنیت منطقه و مناطق مرزی بویژه مناطق کردنشین، حفظ تمامیت ارضی و جلوگیری از حضور نیروهای فرامنطقه‌ای در قالب سازمان جاسوسی و نظامی اقدامات مؤثر و سنجیده ای انجام دهند. با ترسیم سناریوهای محتمل همچنین قادر خواهیم بود پیامدهای امنیتی را شناسایی و به ذینفعان تحت نفوذ و خارج از نفوذ معرفی نمود تا نسبت به برنامه‌ریزی، رصد، تصمیم‌گیری مناسب با نگاه به چشم‌انداز منطقه اقدام نمایند.

گام ششم:

تعیین و ارزیابی عدم قطعیت‌ها: پس از شناسایی و تحلیل عدم قطعیت‌ها باید یک ماتریس چندلایه و چندبعدی طراحی کرد تا در هر ضلع آن، وضعیت‌های محتمل برای هر یک از این نااطمینانی‌ها قرار گیرد. در ادامه نیز، وضعیت‌های حاصل از تداخل و تعامل این موارد، یک به یک مورد تحلیل قرار می‌گیرد. اما با توجه به غیرمنطقی و غیرممکن بودن برخی از آنها، بروز اشتراکات متعدد در برخی از حالات و در نهایت درجه اهمیت نابرابر آنها، بهترین کار، انتخاب موارد کلیدی می‌باشد. در هر صورت، نه تنها سرعت عمل در شناسایی آینده افزایش می‌یابد، بلکه با شناسایی سناریوهای محتمل و مهم، زمینه برای آماده‌سازی سازمان برای مقابله با این آیندها و تهدیداتشان فراهم می‌شود. بر پایه همین استدلال، عدم قطعیت‌های شناسایی شده طبق جدول زیر ارزش‌گذاری می‌شوند.

جدول ۶- ارزش‌گذاری عدم قطعیت‌های شناسایی شده

| شماره | عدم قطعیت | امتیاز |
|-------|---|--------|
| ۱ | شناسایی از سوی قدرت‌های بزرگ | ۴۶ |
| ۲ | حمایت یا عدم حمایت روسیه از کردستان مستقل | ۳۸ |
| ۳ | کنش سیاسی - حقوقی سازمان ملل متحد | ۳۶ |
| ۴ | حمایت تسلیحاتی آمریکا و آلمان از پیشمرگه | ۳۲ |
| ۵ | واکنش عملیاتی دولت‌های عراق، ایران و ترکیه | ۵۰ |
| ۶ | تحریم‌های اقتصادی و سرزمینی | ۳۹ |
| ۷ | اختلاف سیاسی نظامی پ.ا.ی.د و پ.ک.ک با اقلیم | ۳۶ |
| ۸ | واکنش بلوک سنی منطقه به استقلال کردستان | ۲۹ |

| | | |
|----|--|----|
| ۴۰ | شناسایی استقلال اقلیم از سوی بازیگران منطقه‌ای | ۹ |
| ۴۳ | همراهی کردهای منطقه با استقلال اقلیم | ۱۰ |
| ۳۷ | جدایی و اختلاف میان ک.د.پ و پ.ک.ک | ۱۱ |
| ۳۴ | منازعه بر سر کرکوک با اعراب و ترکمن‌ها | ۱۲ |
| ۲۶ | زمانبندی فرآیند استقلال اقلیم | ۱۳ |
| ۳۸ | برخورد نظامی میان حشد الشعبی و پیشمرگه | ۱۴ |

گام هفتم؛

نوشتن سناریوها: سه عامل برتری که در تعیین وضعیت کردستان ایفای نقش می‌کنند به واکنش قدرت‌های فرامنطقه‌ای، واکنش چهار کشور دارای اقلیت کرد و ارتباط داخلی گروه‌های کردی اشاره دارند. اگر برای واکنش قدرت‌های جهانی دو حالت به رسمیت شناختن و عدم شناسایی، برای رویکرد کشورهای چهارگانه دو وضعیت همسویی راهبردی یا واگرایی و در نهایت برای ارتباط داخلی کردها از دو گزینه همگرایی و واگرایی استفاده کنیم، به جدول زیر خواهیم رسید که در آن هشت آینده بدیل قابل ترسیم خواهد بود.

جدول ۷- وضعیت سناریوهای بدیل اقلیم کردستان

| ردیف | شناسایی استقلال از سوی قدرت‌های جهانی | رویکرد چهار کشور دارای اقلیت کرد | ارتباط درون گروهی کردهای منطقه | مطلوبیت |
|------|---------------------------------------|----------------------------------|--------------------------------|-----------------|
| ۱ | شناسایی | همسو | همگرایی | * |
| ۲ | شناسایی | همسو | واگرایی | * |
| ۳ | شناسایی | نا همسو | همگرایی | خطرناک و قرمز |
| ۴ | شناسایی | نا همسو | واگرایی | * |
| ۵ | عدم شناسایی | همسو | همگرایی | * |
| ۶ | عدم شناسایی | همسو | واگرایی | مطلوب‌ترین مورد |
| ۷ | عدم شناسایی | نا همسو | همگرایی | * |
| ۸ | عدم شناسایی | نا همسو | واگرایی | * |

آینده بدیل نخست: در این وضعیت یک یا چند قدرت بزرگ مسئله به رسمیت شناختن استقلال اقلیم کردستان را در دستور کار نهادهای داخلی خود قرار می‌دهند. در این سناریو وزارت

خارج ایران با به دست گرفتن ابتکار عمل، میزبان سران چهار کشور می‌شود تا همکاری در مسیر کنترل تهدیدات ناشی از استقلال کردها را بررسی نماید. در این میان، شیطنت ترکیه در استان‌های جنوب شرقی خود، به تحریک پ.ک.ک منجر شده و در نتیجه جریان‌های کردی در سوریه و ترکیه نیز در مورد آینده خود ابراز نگرانی می‌کنند. روسیه از طرح پیشنهادی ایران برای لغو نتایج همه پرسی و ایجاد یک سازوکار جدید برای اداره کردستان عراق حمایت می‌کند. که البته در بلندمدت شرایط کمی نگران کننده می‌شود، چراکه با تشدید همگرایی کردهای منطقه، موجی از کارشکنی و ناامنی در گوشه و کنار این چهار کشور رخ خواهد داد که برای هیچ یک از آنها مطلوب نخواهد بود.

آینده بدیل دوم: اگر دولتمردان کشورهای دارای اقلیت کرد با سرعت عمل بالا بتوانند به یک ائتلاف راهبردی در مقابل استقلال کردستان عراق دست پیدا کنند، هزینه به رسمیت شناختن این اقلیم به مثابه یک واحد سیاسی مستقل برای دیگران بالا می‌رود. با این حال، اصلاً بعید نیست که دولت‌های اروپایی وارد این بازی دیپلماتیک شوند. در این صورت، ترکیه، ایران و تا حدودی سوریه باید آرامش را به مناطق کردنشین داخلی تزریق کنند. تقاضای سران اقلیم برای ایجاد یک جبهه عملیاتی مشترک برای استقلال کل کردهای منطقه، با مخالفت از سوی کردهای سوریه و ایران همراه می‌شود. دلخوری کردهای عراقی نیز از تندروی سران خود به تغییر رویکرد سیاسی آنها و در نتیجه، احتمالاً انتقال قدرت در اقلیم کردستان به نسل جدید نخبگان سیاسی کرد می‌شود. در نتیجه، موضوع استقلال اقلیم به کلی منتفی خواهد شد.

آینده بدیل سوم: در این حالت کردهای منطقه دست یاری به سوی بارزانی و اقلیم عراق دراز می‌کنند. ترکیه که تاب تحمل این شرایط را ندارد، با بستن مرز با عراق، عملیات وسیع نظامی و اطلاعاتی علیه پ.ک.ک ترتیب داده و حتی پا را فراتر می‌گذارد و از مرزهای شمالی عراق عبور می‌کند. بغداد و اربیل به شکل جداگانه به آنکارا هشدار می‌دهند. در این میان تهران، طرفین را به خویشتن داری دعوت می‌کند که با بی توجهی از سوی اربیل و آنکارا همراه می‌شود. روسیه که در مورد استقلال طلبی مناطق خودمختار خود، پرونده کریمه و یا شمال گرجستان رویکردهای مختلفی داشته است، تمایل خود را برای به دست گرفتن ابتکار عمل در موضوع کردها نشان می‌دهد.

آینده بدیل چهارم: آینده بدیل چهارم به طور کلی چندان پایدار نیست. شناسایی اقلیم کردستان

به عنوان یک واحد سیاسی مستقل از سوی کنش‌گران فرامنطقه‌ای اگر به تکاپوی ناشی از سراسیمگی چهار کشور دارای اقلیت کرد منجر شود، فرصت ایجاد همگرایی و اشتراک در برنامه‌ها از میان می‌رود. اگر در کنار این شرایط جریان‌های کردی منطقه نیز دچار حرکات شتاب‌زده شوند، احتمالاً شرایط پیچیده‌ای بر سوریه حاکم خواهد شد.

آینده بدیل پنجم: در پنجمین سناریو نیروهای کرد منطقه به سمت حمایت از اربیل پیش می‌روند. حمایت یگان‌های خلق در سوریه و پ.ک.ک در ترکیه از تیم بارزانی به صورت هشدار در نظام دیدبانی دستگاه دیپلماسی ایران و عراق مشاهده می‌شود. در نتیجه تأکید وزارت خارجه بر تمامیت ارضی عراق و دعوت طرفین به مذاکره با چراغ سبز اردوغان و حیدرالعبادی همراه خواهد شد.

آینده بدیل ششم: شاید بهترین وضعیت برای کشورهای دارای اقلیت کرد در غرب آسیا این سناریو باشد. زیرا در این مورد، نه تنها انسجام میان ایران، ترکیه، سوریه و عراق بالاست، بلکه افتراق در جریان کردی به قدری است که نمی‌توانند برای پیشبرد هدف نهایی خود یعنی تشکیل یک واحد سیاسی کردی در منطقه هیچ اقدامی کنند. افزون بر این موارد، نباید فراموش کرد که قدرت‌های بزرگ با توجه به تعامل بالا با بغداد، آنکارا، دمشق و تهران علاقه دارند مسئله کردی را به آینده موکول کنند.

روسیه با اعمال نفوذ در کردهای سوریه، مذاکرات جریان‌های کردی را از مسیر آرام خارج می‌کند. حشدالشعبی و ارتش نیز در احیای امنیت کرکوک فعال شده و ایران و ترکیه مانور مرزی مشترک انجام می‌دهند. این فضا کردها را منزوی تر کرده و نقاط ضعف راهبردی این جریان را آشکار خواهد کرد.

آینده بدیل هفتم: محتمل است که اتحادیه اروپا مسئله استقلال کردها را جدی بگیرد. آنها برای شبیه‌سازی مسئله استقلال کاتالونیای اسپانیا، سعی در میزبانی آمریکا و روسیه برای بررسی استقلال احتمالی کردها خواهند داشت. ایالات متحده در دوراهی سختی قرار می‌گیرد، از یک سو، علاقه‌مند است بحران غرب آسیا را از رژیم صهیونیستی به مسئله کردی انتقال دهد، و از سوی دیگر با این اقدام پایگاه خود در ترکیه و عراق را از دست داده و عملاً یک ائتلاف راهبردی همسو با روسیه را در برابر دیدگانش خواهد دید. بنابراین، تلاش غرب برای رسمیت دادن به استقلال اقلیم نیز با شکست روبرو می‌شود.

آینده بدیل هشتم: این سناریو نیز از مطلوبیت نسبتا بالایی برخوردار است. دلیل اصلی این مطلوبیت در شکاف داخلی در گروه‌های کردی است. هنگامی که اشتراکات هویتی کردها کمتر از اختلافات در منافع و ادبیات سیاسی آنها باشد، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که تجربه و پختگی لازم برای تشکیل یک واحد سیاسی مستقل و فعال‌سازی دیپلماسی مثبت در قبال دیگر گروه‌های کردی در اقلیم خودمختار کردستان عراق به وجود نیامده است.

گام هشتم؛

ارزیابی سناریو: بی‌تردید مطلوب‌نهایی ایران در پرونده کردهای عراق، حفظ تمامیت ارضی ایران، حفظ شأن و مقام کردهای ایران و ثبات در مرزهای ایران و هم‌پیمانان آن است. با این حال، در سناریوهای مختلف، این مطلوب، از نظر تاکتیکی دچار برخی دگرگونی‌ها خواهد شد. بر اساس نظرات کارشناسی صاحب‌نظران، آینده بدیل سوم (شناسایی، ناهمسو، همگرایی) وضعیت قرمز قلمداد خواهد شد یعنی زمانی که موضوع خودمختاری اقلیم کردستان عراق از سوی قدرت‌های جهانی شناسایی و مورد حمایت قرار می‌گیرد و در برابر آن کشورهای دارای قوم کرد با توجه به منافع خود در منطقه و رویکرد قدرت‌های جهان به آنها، دیدگاهی همسو نداشته و باعث ایجاد تنش منطقه‌ای می‌شود و در برابر آن آینده بدیل ششم (عدم شناسایی، همسو، واگرایی) وضعیت سبز یا مطلوب قلمداد می‌شود یعنی زمانی که موضوع خودمختاری اقلیم کردستان عراق از سوی قدرت‌های جهانی شناسایی شده است اما به دلیل عدم هم‌نوایی جامعه جهانی و تأمین نشدن منافع کشورهای دارای قدرت در منطقه، مورد حمایت قرار نمی‌گیرد.

گام نهم؛

بازخوردگیری و بازنگری: ایران با تاریخی هزاران ساله، دارای استقلال کامل و هویتی منسجم بر اساس یک اکثریت ملموس می‌باشد، اما سرزمین عراق یا بخشی از یک امپراطوری بزرگ‌تر بوده و یا خود از چندین واحد سیاسی تشکیل می‌شده است. نسبت جمعیتی میان اقوام، زبان‌ها و مذاهب نیز در این کشور به گونه‌ای است که هویت ملی و فرآیند دولت - ملت سازی بسیار شکننده و ضعیف به نظر می‌رسد. در نتیجه، حفظ اتحاد و یکپارچگی در چنین کشوری بسیار پیچیده خواهد بود.

استقلال کردهای این کشور نیز با وجود حرف و حدیث‌های بسیار از احتمال قابل توجهی

برخوردار است. به این معنا که ارزش مطالعه، سناریوپردازی و افزایش آمادگی داخلی برای مدیریت آینده را دارد. بر همین اساس، در این گزارش نه تنها عوامل مؤثر و کنشگران حاضر در معادلات عراق بررسی شدند، بلکه سناریوهای هشت گانه نیز برای آنها ترسیم شد. در این میان، اگرچه سناریوی ششم بهترین گزینه برای تهران و حتی دیگر دولت‌های دارای اقلیت کردی بود، اما این موضوع نباید دلیل بر سهل انگاری سیاست مداران و تصمیم سازان شود.

۶. لیست پیامدهای امنیتی حاصل جمع صاحب نظران

پس از شناسایی عوامل مؤثر داخلی و خارجی در شکل‌گیری خودمختاری اقلیم کردستان عراق، پیشران‌های مؤثر و نقش و اهداف هر کدام، عدم قطعیت‌ها و امتیازدهی به هر کدام بر اساس نظر صاحب نظران و پس از این مراحل که ذکر شد تشکیل میز خبرگی و هم‌اندیشی به منظور بررسی نهایی نظرات به دست آمده از صاحب نظران در خصوص پیامدهای امنیتی شکل‌گیری خودمختاری اقلیم کردستان، در پایان برابر شرح ذیل تعداد یازده مورد اساسی و مشترک پیامدهای امنیتی شکل‌گیری خودمختاری اقلیم کردستان عراق مؤثر بر پیشران‌های داخل و خارج منطقه از هم‌اندیشی صاحب نظران به دست آمد:

- ۱- تشکیل یک کشور جدید در منطقه می‌تواند ذهن‌ها را از فلسطین اشغالی منحرف و به دولت کردستان مستقل منتقل کند.
- ۲- احزاب اپوزیسیون کرد ایران که تا کنون به بهانه حفظ استقرار اقلیم کردستان در دو دهه اخیر کمتر فعالیت داشته‌اند از این پس بیشتر به حفظ مواضع خود دعوت می‌شوند.
- ۳- همسایگی استراتژیک کردستان عراق با ایران، دستگاه‌های امنیتی اطلاعاتی اسرائیل را به کنار مرزهای ایران می‌کشاند.
- ۴- تشدید اختلافات قومی و مذهبی (شیعه و سنی)، سناریوی موفق‌تری برای ایجاد و دامن زدن به تحریکات منطقه خواهد بود.
- ۵- احتمال تجزیه عراق به چند کشور مستقل که می‌تواند به محلی برای بازیگری رقبای منطقه‌ای ایران تبدیل شود که این کاملاً مخالف استراتژی ایران، که خواهان خروج قدرت‌های خارجی از منطقه است.
- ۶- افزایش تهدیدات بالقوه جریانات کردی ضد ایرانی و تبدیل به بالفعل شدن با حمایت حکومت اقلیم از آن‌ها، که ناامنی مناطق مرزی را به دنبال خواهد داشت.

۷- احتمال وقوع جنگ در منطقه میان کردها و دولت مرکزی عراق می‌تواند امنیت ایران را تهدید کند.

۸- تیرگی روابط ایران و کردهای عراق باعث بستن مرزهای مورد اشاره خواهد شد و این مسئله با توجه به نبود کارخانجات و شهرک‌های صنعتی در مناطق مرزی ایران و معضل بیکاری در منطقه، زیان‌های اقتصادی را به دنبال خواهد داشت.

۹- از سرگیری اجرای پروژه داعش توسط رژیم صهیونیستی و تصرف شهرها به دلیل جنگ بین عراق و کردها، که می‌تواند باعث تضعیف دولت مرکزی عراق و گسترش به مناطق مرزی ایران شود.

۱۰- ایجاد فرصت برای حضور و فعالیت سازمان منافقین در جدار مرزهای ایران.

۱۱- استقلال کردستان عراق می‌تواند مقدمه فروپاشی عراق واحد شود و تشکیل چند کشور مستقل کوچک و ضعیف می‌تواند پیش‌برنده طرح تقسیم خاورمیانه برای قدرتمند نمودن اسرائیل باشد.

نتیجه‌گیری

با عنایت به تشریح هشت سناریوی محتمل در خصوص موضوع خودمختاری اقلیم کردستان عراق و امتیازبندی بین آنها بر اساس نظرات کارشناسی صاحب‌نظران، دو آینده بدیل یا سناریوی سوم و ششم شامل بهترین شرایط برای اعلام خودمختاری و بدترین شرایط برای اعلام و تحقق خودمختاری اقلیم کردستان مشخص شده است.

در آینده بدیل سوم، کشورهای قدرتمند جهانی، موجودیت و استقلال‌طلبی افراد را یک حق مسلم شناخته و کشورهای دارای این اقلیت‌ها نیز برای جلوگیری از استقلال ایشان توافقی با یکدیگر ندارند و از سوی دیگر، افراد منطقه برای رسیدن به استقلال همگرا می‌باشند. در این شرایط بهترین موقعیت برای اعلام و اجرای خودمختاری اقلیم کردستان عراق است. در این شرایط پیامدهای امنیتی غیرقابل‌جبرانی برای کشور و مناطق مرزی ایران ایجاد خواهد کرد که مهمترین آنها حضور نیروهای فرامنطقه‌ای در نوار مرزی در پوشش گروه‌های کردی، تجهیز گروه‌های کردی به تجهیزات روز دنیا، افزایش تحرکات گروه‌های کردی با پشتوانه قدرت‌های منطقه در نوار مرزی، درگیری‌های سنگین با نیروهای مرزی در جوار مرز با تحریک و راهبرد نیروهای فرامنطقه‌ای، افزایش ترددات مرزی کردهای سایر مناطق به منظور حضور در منطقه

خودمختار کردی، نفوذ جاسوسان سرویس‌های اطلاعاتی در منطقه و حضور هدفمند آنها در شهرها و روستاهای مرزی، احتمال ترور افرادی که همکاری اطلاعاتی و پشتیبانی با جامعه اطلاعاتی دارند، ایجاد آشوب و اغتشاشات در داخل شهرها در راستای ایجاد خسارت و کاهش خدمات عمومی دولت به مردم، فراخوان در فضای مجازی به منظور تحریک مردم جهت برپای تجمعات حمایتی از خودمختاری اقلیم کردستان، اقدامات ناهماهنگ کشورهای دارای قوم کرد که بعضاً باعث صدمه به هم می‌شود و غیره که به این چنین مواردی به نوعی در پژوهش‌های انجام شده قبلی نیز مانند تحقیقات گروه روابط بین‌الملل ماهنامه دیده‌بان امنیت ملی (۱۳۹۵)، روحی (۱۳۹۳)، نصری و رضایی (۱۳۹۲)، حافظ نیا (۱۳۹۱) و نامی و محمدپور (۱۳۸۷) اشاره شده است.

در آینده بدیل ششم موضوع خودمختاری اقلیم کردستان عراق از سوی قدرت‌های جهانی به رسمیت شناخته نشده و به دلیل عدم هم‌نوایی جامعه جهانی و تأمین نشدن منافع کشورهای دارای قدرت در منطقه مورد حمایت قرار نمی‌گیرد و در برابر آن کشورهای دارای قوم کرد دارای دیدگاه مخالف خودمختاری اقلیم کردستان عراق و در این نظر همسو هستند اما گروه‌های کردی منطقه اقلیم کردستان عراق بر سر موضوع چگونگی انتقال قدرت در این منطقه دچار اختلاف و دارای جهت‌گیری مثبت و رویکرد همگرایی نیستند. که می‌تواند مطلوب ترین سناریو برای عدم تحقق خودمختاری اقلیم کردستان عراق می‌باشد. با توجه به عدم حمایت و همراهی کشورهای قدرتمند از موضوع و عدم همگرایی گروه‌های کردی در اجرای طرح کردستان بزرگ، شانس موفقیت کشورهای دارای قومیت کرد به دلیل داشتن نظر همسو و هماهنگ در برخورد با موضوع بسیار زیاد است. این سناریو با مطالبی که در تحقیقات پیشین مانند خیری (۱۳۹۶)، قربانی و قدیمی (۱۳۹۰) و صالح و برندالیری (۱۳۸۳) آورده شده است، مطابقت دارد.

پیشنهادات

با عنایت به این که یافته‌های تحقیق وضعیتی را مطلوب جمهوری اسلامی ایران می‌داند که کشورهای دارای قوم کرد در دیدگاهی مشترک، مخالف خودمختاری اقلیم کردستان باشند و گروه‌های کردی منطقه اقلیم کردستان عراق بر سر موضوع چگونگی انتقال قدرت توافقی نداشته باشند بنابراین پیشنهاد می‌گردد برای مهیا کردن این بستر یا حفظ شرایط مطلوب:

- در خصوص کنترل ترددات مرزی گروه‌های نژادپرستانه پانکریسم، با کشورهای منطقه

همکاری‌های هدفمند و کاربردی انجام شود.

- فضای مجازی به عنوان بستری برای فعالیت گروهک‌های ضد انقلاب و قوم‌گرای کردی می‌باشد، به همین منظور لازم است کنترل و رصد فضای مجازی در راستای کنترل هدفمند کانال‌های ضد انقلاب با جدیت دنبال شود.

- پیشنهاد می‌گردد برای مقابله مؤثر و کارآمد با معاندین و جدایی‌طلبان تفاهم‌نامه‌های امنیتی منعقد گردند.

- به منظور اجرا و بهره‌مندی از فواید عملیات روانی، اهداف و چهره‌های افراد القاکننده حس ناامیدی و معارضان جدایی‌طلب افشا و بازگویی گردد.

منابع

برزگر، کیهان. (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم تهاجمی و تدافعی»، فصلنامه روابط خارجی، سال اول، شماره اول، بهار.

بیلیتس، جان و استیو اسمیت. (۱۳۸۸)، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۱)، تأثیر خودگردانی کردهای شمال عراق بر کشورهای همسایه، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی. ۸۳ (۴)، صص ۳۶ - ۵.

حافظی، رضا. (۱۳۹۳)، راهنمای سناریو نگاری براساس مقاله ای از پی شاپ، سایت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی ج.ا.ایران. www.bpums.ac.ir/>xfiles>File>tagso

حق پناه، جعفر. (۱۳۸۷)، کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

خالقی نژاد، مریم. (۱۳۹۷)، چالشها و سناریوهای پیش روی داعش در عراق، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح (IPSC). Peace-ipsc.org/fa/

خیری، مصطفی. (۱۳۹۵)، مسئله کردها و روابط جمهوری اسلامی ایران با ترکیه، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۴۶ (۷)، صص ۱۰۹ - ۸۰.

روحی، نبی‌اله. (۱۳۹۳)، استراتژی رژیم صهیونیستی در اقلیم کردستان عراق و پیامدهای امنیتی آن بر جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه آفاق امنیت، ۲۴ (۷)، صص ۱۵۰ - ۱۰۷.

- ساجدی، امیر. (۱۳۸۹)، تأثیر فدرالیسم کردستان عراق بر هنجارهای سیاسی و قومیتی کردهای ایران، فصلنامه علمی پژوهشی دانشنامه، ۸۰ (۲)، صص ۸۰ - ۵۷.
- علیزاده موسوی، سیدمهدی. (۱۳۹۱)، جریان شناسی سلفیان و وهابیت و نقش آنان در جهان اسلام، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- قربانی شیخ نشین، ارسلان و اکرم قدیمی. (۱۳۹۱)، راهبرد سیاست خارجی آمریکا در کردستان عراق، به راهبرد سیاست خارجی آمریکا در عراق، فصلنامه راهبرد، ۲۱ (۶۲)، صص ۸۲ - ۵۵.
- قلیزاده زاوشتی، مهدی. (۱۳۹۴)، کاربرد سناریو در بحران‌های سیاسی و امنیتی، فصلنامه مدیریت بحران، ۷ (۲۵)، صص ۱۴۰ - ۱۱۳.
- کرمی، هاشم. (۱۳۸۹)، اثر ژئوپولیتیک کردستان عراق بر وضعیت سیاسی کردهای عراق، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده علوم سیاسی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی
- کسای، رقیه و رضا طلایی. (۱۳۹۳)، جستاری بر آینده پژوهی در مرزبانی ناجا و ارائه مدل مفهومی، پژوهشنامه مطالعات مرزی، ۴ (۵)، صص ۱۵۷ - ۱۲۱.
- مرادیان، محسن. (۱۳۸۸)، تهدید و امنیت (تعاریف و مفاهیم)، تهران: مرکز آموزشی و پژوهشی شهید سپهبد صیاد شیرازی ارتش ج.ا.ایران.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۴) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
- منتظران، جاوید. (۱۳۹۵)، آینده پژوهی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در بستر تحولات ژئوپلیتیکی، تمامیت ارضی و بحران‌های داخلی عراق، مجله سیاست دفاعی، ۲۴ (۹۷)، صص ۱۴۴ - ۱۱۵.
- میتزرنر، دانا و گودیو ریگر. (۱۳۸۸)، سناریونویسی و رویکردهای متفاوت آن، ترجمه مسعود منزوی و علیرضا عمادلو، تهران: مرکز آینده پژوهی علوم و فناوری دفاعی، موسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
- میرعرب، مهرداد. (۱۳۷۹). نیم‌نگاهی به مفهوم امنیت، فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی، سال سوم - شماره نهم - تابستان ۷۹، ۱۳۳-۱۴۲.
- نامی، محمدحسن، علی محمدپور و محمدرضا احمدی. (۱۳۸۷)، جغرافیای کشور عراق با تأکید بر مسایل ژئوپلیتیک، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- نجفی، علیرضا و پورمنافی، ابوالفضل. (۱۳۹۶)، آینده پژوهی و مدیریت دانش اطلاعاتی، تهران: دانشکده علوم و فنون اطلاعات و آگاهی، دانشگاه علوم انتظامی امین.

نصری، قدیر و داود رضایی. (۱۳۹۲)، امکان سنجی استقلال اقلیم کردستان عراق و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علمی پژوهشی امنیت پژوهشی، ۴۴ (۱۲)، صص ۵۶ - ۲۹.

Berendan Oleary & John McGarry & Khaled Saleh. (2005), The Future of Kurdistan in Iraq, Philadelphia, University of Pennsylvania, 298 pages.
Jervis, Robert (1999). "Realism, Neoliberalism, and Cooperation". International Security.

مقایسه تطبیقی سبک رهبران سیاسی کره شمالی و ایالات متحده در عرصه سیاست خارجی (مورد مطالعه: ترامپ و کیم جونگ اون)

سهیل رجبی^{۶۹}، محمد باقر خرمشاد^{۷۰}، علی محمدزاده^{۷۱}،

ابراهیم متقی^{۷۲}

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

چکیده: یکی از مؤلفه‌های مهم در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها نگاه و نگرش کارگزاران آن کشور به جهان است. راهبرد کلان کشورها از درک رهبران آنها از محیط و فضای بین‌المللی، اهداف و منافع ملی خود و تهدیدات موجود علیه کشور آغاز می‌شود. در ۲۰ ژانویه ۲۰۱۷ دونالد ترامپ به عنوان چهل و پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شد. رویکرد او برای حل بحران هسته‌ای کره شمالی با فراز و فرودهای مختلفی همراه بود. ترامپ در یک ساله نخست راهبرد سرسختانه‌ای را علیه پیونگ یانگ اتخاذ کرد. از طرف دیگر در کره شمالی شخصیت رهبر مهمترین نهاد تعیین سیاست‌های کشور و تصمیم‌ساز اصلی در سیاست خارجی است. سایر متغیرها از جمله عوامل اجتماعی در گفتمان سیاست خارجی کره شمالی جایگاهی ندارد و در کره شمالی همه چیز رهبر است. شخصیت رهبر موجب می‌شود که تفسیر موسعی از نقش خود داشته باشد. هدف این مقاله آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی به تجزیه و تحلیل سبک رهبری سیاسی دو کشور ایالات متحده و کره شمالی در عرصه سیاست خارجی پرداخته و مقایسه‌ای تطبیقی میان رهبران سیاسی این دو کشور (ترامپ و اون) داشته باشد. این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش است که سبک رهبری ترامپ و اون در عرصه سیاست خارجی از چه تفاوت‌هایی برخوردار است؟ و این تفاوت‌ها چه تاثیری در عرصه بین‌الملل ایجاد می‌کند؟ نتایج حاصل از تحلیل سبک رهبران این دو کشور و اقداماتشان نشان می‌دهد که کمترین پایداری را به ساختارهای سیاسی و اصول سیاست

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود، شاهرود، ایران.

۲. استاد گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: info@soheilrajabi.ir

۳. استاد گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود، شاهرود، ایران.

۴. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

خارجی داشتند. واقعیت این است که اگرچه رویکرد کاملاً مشخص و دقیقی درباره سیاست خارجی نداشتند و اما بر اساس سبک رهبری‌شان دیدگاه کلان و به‌هم‌پیوسته‌ای درباره جهان، سیاست خارجی و هزینه - سودهای این دو کشور در این حوزه داشتند که مبنای تصمیمات و سیاست‌های کلان در مقابل یکدیگر نیز به حساب می‌آمد.

واژگان کلیدی: ایالات متحده آمریکا، ترامپ، اون، کره شمالی، سیاست خارجی.

۱. مقدمه

روابط بین‌الملل مطالعه تعاملات میان بازیگران بین‌المللی است که طیف وسیعی از مناسبات مبتنی بر همکاری و مناقشه را در بر می‌گیرد. دولت‌ها برای تأمین منافع مشترک و متقابل خود گاه در کنار یکدیگر و گاه در مقابل هم قرار می‌گیرند. تاریخ روابط کره شمالی و ایالات متحده در نیم قرن گذشته مصداق بارزی در این مورد بوده است (خداوردی و غفاری، ۱۳۹۹: ۱۰). ویژگی‌های شخصیتی دونالد ترامپ بیش از هر عامل دیگری به طور مستقیم و غیرمستقیم در دوره ریاست‌جمهوری وی تأثیرگذار بود. مهمترین و زیربنایی‌ترین نتیجه این گفتمان فردگرا در سیاست خارجی، تهدید نظم و ترتیبات موجود بین‌المللی بود. از جمله ظهور چین، ناکامی روزافزون سازمان‌های بین‌المللی، ظهور بازیگران دولتی و غیردولتی ساختارشکن، رویکرد تجدیدنظرطلبانه و دکترین خروج ترامپ به مثابه عاملی کاتالیزور در فرسایش نظم موجود بین‌المللی عمل کرد (Haass, 2018: 316). ترامپ در عرصه سیاست خارجی به وضوح پشتیبانی از متحدین، تجارت آزاد، نقش مدافع دموکراسی و حقوق بشر، ملاحظات زیست‌محیطی و بسیاری از اصول بنیادین سیاست خارجی ایالات متحده را نفی کرد. وی نخستین رییس‌جمهور آمریکا پس از جنگ جهانی دوم بود که اعلام کرد هزینه رهبری جهان برای آمریکا بسیار بیشتر از منافع آن بوده است. بدین ترتیب نقش ایالات متحده در دوران ترامپ از «حامی نظم موجود به «تهدید وضع موجود» تغییر یافت. در نتیجه این گفتمان شخصی ترامپ، ایالات متحده تحت رهبری وی از بسیاری از معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی خارج شد و با حرکت به سمت ناسیونالیسم افراطی، نظم و ترتیبات موجود بین‌المللی را تهدید کرد (نوری و حسینی، ۱۳۹۷: ۲۰۳).

در دوران ریاست‌جمهوری ترامپ، چهار دسته راه‌حل کلی مذاکره، تحریم، تهدید نظامی و نهایتاً

متقاعد کردن چین به فشار آوردن روی کره شمالی در قالب سه عنصر بازدارندگی، مهار و مدیریت بحران برای دست کشیدن این کشور از برنامه هسته‌ای و موشکی‌اش مطرح شد که تمام این گزینه‌ها تا حدودی اعمال و عملیاتی شدند. اما در خلال همین مدت پیونگ‌یانگ مخفیانه و آشکارا چندین و چند کلاهک هسته‌ای، موشک‌های دوربرد، میان‌برد و قاره‌پیما آزمایش کرده است که گفته می‌شود حداقل یکی از این موشک‌ها از قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای برخوردار است و قادر است خاک آمریکا را هدف قرار دهد (رضایی و فرحزاده، ۱۳۹۶: ۱۰۵). در همین چارچوب ترامپ هم به سهم خود از احتمال انجام حملات پیش‌دستانه محدود و مطمئن سخن گفت (Kelemen, 2018). در واقع وی مشتاقانه همان نقشی را ایفا کرد که در اسطوره‌های حزب جمهوری دموکراتیک خلق کره وعده داده شده است. این اسطوره بر دو اصل مبتنی است: «یکی بودن کره و خاندان کیم و دیگری وعده مقابله با یک دشمن خارجی قدرتمند و زورگو» (Bowden, 2017). هر چه این تهدید جدی‌تر می‌شد روایت خاندان کیم نیز درست‌تر از آب در می‌آمد. کیم جونگ اون نیز طبیعتاً در پاسخ به جدی‌تر شدن این تهدید، به کلاهک هسته‌ای عملیاتی نیاز داشت و به همین خاطر بود که تسلیحات هسته‌ای به محور دکترین نظامی کره شمالی بدل شده و مقامات این کشور معتقدند آنها اشتباه کشورهای عراق دوران صدام و لیبی دوران معمر قذافی را تکرار نخواهند کرد (Telegraph, Jan 09, 2016). با توجه به این که در دو سوی این مناقشه دو فرد به غایت خودرأی و رادیکال قرار داشتند و ترکیب ذهنیت غیرقابل‌پیش‌بینی آنها در کنار اطلاعات ناقص و اشتباه محاسباتی این قابلیت را داشت که بحران موجود میان دو کشور را وارد مرحله نظامی کند، می‌توان ابعاد و پیامدهای سبک مدیریت سیاسی رهبران این دو کشور را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. رهبران سیاسی در کشورهای مختلف سبک‌های مختلفی در زمینه سیاست خارجی دارند. سبک رهبری دونالد ترامپ و اون در عرصه سیاست خارجی، جهان را در آستانه تحولات خطرناکی قرار داد بود. لذا این مقاله در پی مقایسه تطبیقی سبک رهبری دونالد ترامپ و اون در عرصه سیاست خارجی می‌باشد.

۲. روش تحقیق

تحقیق و پژوهش برای آگاهی و شناخت مجهولات و پی بردن به مسائل ناشناخته صورت می‌گیرد. در انسان میل به داشتن و کشف حقایق حالت فطری داشته و همین امر یکی از عوامل مؤثر در پیشرفت امر تحقیق و ایجاد روش‌های مختلف بوده است. انسان همواره برای رسیدن به مقصود و حل مشکلات راه‌های مختلفی را تجربه می‌کند و مناسب‌ترین راه و روش را انتخاب می‌کند. بنابراین

روش تحقیق عبارت از بکارگیری راه و روش خاصی است که اطلاعات مناسب‌تر و بیشتری را درباره موضوع مورد مطالعه فراهم نموده و عوامل و علل مرتبط با آن را مشخص نماید. بر همین مبنا این پژوهش از نوع مطالعات تحلیلی- توصیفی بر پایه گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، بررسی اسناد و مدارک و تجزیه و تحلیل آنها و از نوع کیفی می باشد. تحقیق کیفی شامل مجموعه فعالیت‌هایی می‌شود که هر کدام به نحوی محقق را در کسب اطلاعات دست اول درباره موضوع تحقیق یاری می‌دهند و بدین ترتیب از اطلاعات جمع‌آوری شده، توصیف‌های تحلیلی، ادراکی و طبقه‌بندی شده حاصل می‌شود. این پژوهش به دنبال آن است تا با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و مقایسه تطبیقی و مطالعه دقیق‌تر و بررسی و مقایسه داده‌ها و اطلاعات گردآوری‌شده از سخنان و سیاست‌های رهبران سیاسی دو کشور کره‌شمالی و ایالات‌متحده به تبیین جامع مدیریت سیاسی و سبک رهبری ترامپ و کیم‌جونگ اون در عرص سیاست خارجی پردازد.

۳. پیشینه تحقیق

شریفی و کرمی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان باورهای بنیادین رهبران، برداشت‌ها از تهدید و تخاصم ایالات متحده و کره‌شمالی به این موضوع پرداخته‌اند. فرض آنها در این مقاله این بوده که برداشت خصمانه از نیت طرف مقابل و تفسیر هرگونه اقدامی به عنوان تلاشی برای تهدید امنیتی، سبب تداوم ناکامی اقدامات برای رسیدن به یک راه‌حل نهایی صلح شده است.

یعقوبی و همکاران (۱۳۸۸) در مقاله‌ای به بررسی رابطه بین هوش عاطفی و سبک رهبری تحول‌آفرین پرداخته‌اند. نتایج آنها نشان می‌دهد رابطه بین هوش عاطفی و سبک رهبری تحول‌آفرین معنادار است و تمام مؤلفه‌های هوش عاطفی با سبک رهبری تحول‌آفرین رابطه معناداری دارند.

خداوردی و غفاری (۱۳۹۹) در مقاله‌ای به تجزیه و تحلیل رفتار ترامپ در قبال ایران از منظر تحلیل لایه‌ای علت پرداخته‌اند. هدف آنها در این تحقیق این بوده که با بهره‌گیری از روش تحلیل آینده‌پژوهی، مبتنی بر روش تحلیل لایه علت‌ها، به بررسی و تجزیه و تحلیل رفتار ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران پردازند.

دهشیری و آخشی (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان مطالعه رفتار امنیتی کره‌شمالی در سیاست خارجی از منظر نظریه پیوستگی جیمز روزنا، به این موضوع پرداخته‌اند. نتایج آنها نشان می‌دهد که سیاست هسته‌ای کره شمالی پیامدهای مختلفی در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به همراه داشته است.

اسلامی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای به بررسی نقش استعاره‌ها در زبان‌شناسی سیاسی دونالد ترامپ پرداخته

است. از نظر وی استعاره‌ای ترامپ با بهره گرفتن از محتوای تفکر محافظه‌کاری کلاسیک، در قامت پدر سخت‌گیر، جهت‌دار، تقابلی و ساختاری است. از حیث شکلی، غیریت‌سازانه و دوقطبی و بازتاب آن در سیاست داخلی، ملی‌گرایی تهاجمی با وجهه ناسیونالیسم اقتصادی است. در سیاست خارجی، مغایر با جهانی‌شدن، سخت‌افزاری، اقتصادمحور و متکی بر استعاره‌های نگران‌کننده و نوستالژیک است.

خسروی (۱۳۹۹) در مقاله‌ای به تحلیل مؤلفه‌های توتالیتریزم در کره‌شمالی پرداخته است. نتایج وی نشان می‌دهد که در این کشور، رهبر عالی و حزب کارگر با نفوذ در تمام ارکان قدرت و با سوءاستفاده از آرمان‌های مکتب جوچه و رهایی از استعمار ژاپن بر پایه سه عنصر رهبر واحد، ایدئولوژی واحد، حزب واحد، نظام سیاسی مبتنی بر کلیه شاخصه‌های رژیم توتالیتریزم را ایجاد کرده‌اند.

کشاوری و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان تحلیل رگرسیون هوش سیاسی و رفتار سیاسی مدیران اداره کل ورزش و جوانان هیئت‌های ورزشی استان فارس به بررسی جامعه آماری خود پرداخته‌اند. نتایج تحقیقات آنها نشان داد که هوش سازمان و رفتار سیاسی مدیران در حد مطلوبی قرار دارد و بین هوش سیاسی و رفتار سیاسی مدیران ارتباط معناداری وجود دارد و نیز هوش سیاسی قابلیت پیش‌بینی ۶۶ درصد رفتار سیاسی مدیران را دارد.

۴. چارچوب و مفاهیم نظری

۴-۱. نظریه جورج کلی با عنوان روان‌شناسی سازه‌های شخصی

این موضوع از ابعاد و نظریات مختلفی قابل بررسی است که مهم‌ترین آن‌ها نظریه جورج کلی با عنوان روان‌شناسی سازه‌های شخصی که به عنوان یکی از نظریه‌های شناختی شخصیت شناخته شده، می‌باشد. محور بحث او این است که انسان از یک سو موجودی است عقلانی و دارای شناخت، و از سوی دیگر موجودی است که برای تعبیر و تفسیر رویدادهای زندگی خود از سازه‌هایی که خود می‌سازد، استفاده می‌کند. هر انسان از نظر کلی دانشمندی است که عاقلانه و با روش علمی خاص خود پدیده‌ها را تعبیر و تفسیر می‌کند.

طبعاً چون شیوه‌های شناخت افراد با هم متفاوت است تعبیر و تفسیرهای گوناگونی هم از زندگی و جهان اطراف خود دارند. کلی این سازه‌ها را به عینک‌های متفاوتی تشبیه می‌کند که هر فرد جهان بیرون را که در واقع یکی است از پشت عینک خود به رنگ خاصی می‌بیند.

کلی توجیه خود را از تعبیر و تفسیر افراد در مورد جهان خارج طی یک اصل موضوعه بنیادی و ۱۱ اصل تبعی توضیح می دهد. اصول تبعی کلی عبارتند از: اصل تبعی ساختمانی، یعنی شخص رویدادها را با تفسیر کردن تکرار آن ها پیش بینی می کند. اصل تبعی فردیت، یعنی افراد در ساختن رویدادها با یکدیگر تفاوت دارند. اصل تبعی سازمان، یعنی هر شخص مشخصاً برای راحتی در تصور و درک رویداد، سیستم ساختن سازه های خاصی را در خود شکل می دهد که بین آن سازه ها روابط ترتیبی و سلسله مراتبی وجود دارد. اصول دیگر و اصل تبعی دوگانگی، اصل تبعی انتخاب، اصل تبعی گستره، اصل تبعی تجربه، اصل تبعی نوسان، اصل تبعی خرد کردن، اصل تبعی اشتراک، اصل تبعی جامعه جویی نام داشت (Personality, 1984:137).

۲-۴. نظریه های شخصیت؛ فروید؛ مکانیزم های دفاعی

مکانیزم های دفاعی به صورت ناهشیار عمل می کنند. آنها تحریف های واقعیت هستند که از خود در برابر تهدید اضطراب محافظت می کنند. از جمله مکانیزم های دفاعی این موارد هستند:

سرکوبی: انکار ناهشیار وجود چیزی که موجب اضطراب می شود. این نوعی فراموشی ناهشیار وجود چیزی است که موجب ناراحتی ما می شود و اساسی ترین و رایج ترین مکانیزم دفاعی است. مفهوم سرکوبی برای نظریه شخصیت فروید اهمیت زیادی داشته و در تمام رفتار های روان رنجور دخالت دارد.

انکار: انکار کردن وجود تهدید بیرونی یا رویداد آسیب زا.

واکنش وارونه: نشان دادن تکانه نهاد که درست برعکس تکانه ای است که فرد را تحریک کرده است. برای مثال کسی که توسط تمایلات جنسی تهدید شده است شاید آن را وارونه کند و مبارز متعصبی علیه هرزه نگاری شود.

فرافکنی: نسبت دادن تکانه ناراحت کننده به فرد دیگر.

واپس روی: برگشتن به دوره پیشین زندگی که کمتر ناکام کننده بوده و نشان دادن رفتارهای بچگانه و وابسته ای که مشخصه آن دوران امن تر بوده است.

دلیل تراشی: تعبیر متفاوت رفتار برای قابل قبول تر کردن و کمتر تهدید کننده بودن آن. مثلاً کسی که از کار خود اخراج شده ممکن است با گفتن اینکه این کار در هر صورت به درد نمی خورد، خود را توجیه می کند.

جابه‌جایی: جابجا کردن تکانه های نهاد از موضوع تهدید کننده یا غیر قابل دسترس به موضوعی جایگزین که در دسترس قرار دارد.

والایش: تغییر دادن یا جابجا کردن تکانه های نهاد با منحرف کردن انرژی غریزی به رفتار های جامعه پسند. برای مثال، انرژی جنسی می تواند به رفتارهای هنری خلاق منحرف شده یا والایش یابد. فروید معتقد بود انواع فعالیت های انسان، مخصوصاً آنهایی که ماهیت هنری دارند، جلوه هایی که از تکانه های نهاد هستند که به راه های خروجی جامعه پسند منحرف شده اند (Isabel Briggs Myers, 2010).

علاوه بر دو نظریه فوق همچنین می توان گفت در زمینه تحلیل سبک رهبری سیاسی، بر اساس انواع مختلف جوامع در اولویت‌یابی سیاست خارجی، رهبران سیاسی کشورها بیش از هر چیز از پنج دسته متغیر به عنوان عوامل شکل‌دهنده رفتارها در سیاست خارجی تأثیر می‌پذیرند که شامل موارد زیر می‌شوند:

الف- ویژگی فردی رهبران سیاسی: اولین مجموعه شامل خصوصیات منحصر به فرد تصمیم‌گیرندگان می‌شود. این متغیر همه جنبه‌های تصمیم‌گیرنده یعنی ارزش‌ها، استعدادها، هوش سیاسی و تجربیات پیشین فرد را شامل می‌شود که گزینه‌های سیاست خارجی و یا رفتار را از دیگر تصمیم‌گیرندگان متمایز می‌کند.

ب- متغیر نقش: مجموعه دوم از متغیرهای مربوط به تحلیل گفتمانی رفتار خارجی رهبران سیاسی، از نقشی که تصمیم‌گیرنده ایفا می‌کند ناشی می‌شود بدون توجه به خصوصیات شخصی ایفاکننده نقش.

ج- متغیرهای حکومتی: اشاره به ابعادی از ساختار حکومتی (اعم از اقتدارگرا یا دموکراتیک) دارد که انتخاب‌های سیاست خارجی را توسط تصمیم‌گیرنده محدود یا تقویت می‌کند.

د- متغیر جامعه: این متغیر به حوزه اجتماعی مربوط است که شامل ابعاد غیرحکومتی یک جامعه است که بر رفتار خارجی رهبران سیاسی تأثیر می‌گذارد. برای نمونه می‌توان از سمت‌گیری ارزشی، وحدت ملی، جامعه مدنی قوی و ... نام برد که در تعیین محتوای آرمان‌ها و سیاست خارجی یک کشور مشارکت دارند (دهشیری و آخشی، ۱۳۹۹: ۱۹۷).

متغیر سیستمی: این متغیر شامل هر کنشی است که در خارج روی می‌دهد و به نوع توزیع قدرت در نظام بین‌الملل و در واقع ساختار و الزامات بین‌الملل اشاره دارد (قاسمی، ۱۳۸۴: ۴۴۵).

۵. سبک رهبری در نظام سیاسی کره شمالی

رهبر مهمترین نقش را در سیاست کره شمالی بازی می‌کند. شاید بهتر باشد بگوییم که رهبر نه مهمترین نقش بلکه مهمترین چیز در کره شمالی است. از ابتدای شکل‌گیری کره شمالی نیز تاکنون خاندان کیم بر مسند قدرت تکیه زده‌اند. کیم این سونگ (۱۹۹۴-۱۹۱۲) اولین رهبر کره بود. به او عناوینی مانند «رهبر کبیر» و «رئیس‌جمهور ابدی» داده‌اند. پس از او پسرش کیم جونگ ایل (۲۰۱۱-۱۹۴۱) بر مسند نشست، «رهبر عزیز» از القاب وی بود. پس از او نیز کیم جونگ اون رهبر کره شمالی شد (Sakai, 2016:5). کیم جونگ اون متولد ۸ ژانویه ۱۹۸۴ و سومین رهبر کره شمالی است. در کره شمالی شخصیت رهبر مهمترین نهاد تعیین سیاست‌های کشور و تصمیم‌ساز اصلی در سیاست خارجی است (Gause, 2016). سایر متغیرهای از جمله عوامل اجتماعی در گفتمان سیاست خارجی کره شمالی جایگاهی ندارد و در کره شمالی همه چیز رهبر است. شخصیت رهبر موجب می‌شود که تفسیر موسعی از نقش خود داشته باشد. همان‌طور که به عقیده جیمز روزنا شخصیت‌های کاریزما و قدرتمند با ارائه تفسیری موسع از مسئولیت خود محدودیت‌ها و قید و بندهای ناشی از آن را کاهش می‌دهند (Rosena, 1971: 106).

۶. سبک رهبری بحران آفرین در کره شمالی

هر رفتاری از سوی هر دولتی در روابط بین‌الملل که در سیاست خارجی آن کشور تبلور می‌یابد حامل پیام‌ها، انگاره‌ها و معانی خاصی است که محصول شرایط محیط داخلی و خارج آن کشور است. کره شمالی از لحاظ نظامی و استراتژیکی در طول تاریخ شرق آسیا به دلیل برخورداری از موقعیتی خاص به طور مستمر محور رقابت‌های قدرت‌های بزرگ اعم از چین، ژاپن، آمریکا و شوروی سابق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. به لحاظ تیپ‌شناسی رفتاری، کشور کره شمالی ویژگی‌های یک دولت یاغی را در روابط بین‌الملل داراست. اصلاح دولتی یاغی، دولتی است که استانداردهای رفتاری قابل قبول جامعه بین‌المللی را دائماً زیر پا می‌گذارد و از این رو دولت یاغی خوانده می‌شود (دهشیری و آخشی، ۱۳۹۹: ۱۹۳). این تصویر دولتی را به ذهن متبادر می‌سازد که رفتار بسیار تهاجمی در پیش گرفته است، تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی، بسیار سرکوب‌گر و بیگانه‌هراس بوده و هیچ ارزشی برای جامعه بین‌المللی قائل نمی‌شود. در خصوص نوع رفتارهایی که جامعه بین‌المللی از آن به عنوان رفتار یاغیانه یاد می‌کند، می‌توان به مواردی مانند گسترش

جنگ‌افزارهای شیمیایی و بیولوژیک، تلاش برای خریداری موارد لازم برای ساخت جنگ‌افزارهای هسته‌ای، قاچاق مواد مخدر، زیر پا گذاشتن معاهدات بین‌المللی، پشتیبانی از تروریسم، حمله به کشورهای همسایه یا دست زدن به تحریکات غیرضروری علیه آنها و ساختن موشک‌های دوربرد اشاره کرد. نمونه رفتار یاغیانه آزمایش پرتاب موشک‌های دوربرد کره شمالی از فراز حریم مرزهای هوایی ژاپن در اواسط دهه ۱۹۹۰ است (گریفیتس و تری اوکلاگان، ۱۳۸۸: ۵۳۹). در سپتامبر ۲۰۰۴ کره شمالی اعلام کرد که به طور موفقیت‌آمیزی پلوتونیوم پردازش شده در راکتور یانگ‌بیون^۳ را برای ساخت بمب آماده کرده است. از آن به بعد برنامه هسته‌ای کره شمالی در وضعیت ابهام‌آمیزی قرار گرفت تا اینکه در نهم اکتبر ۲۰۰۶ دست به آزمایش هسته‌ای زد (Davenport, 2020). در این مقطع نگرانی‌های همراه با شک و تردد قدرت‌های بزرگ دنیا و حدس و گمانه‌زنی‌های آنها از ابعاد نظامی احتمالی در رابطه با برنامه هسته‌ای کره شمالی به یقین بدل گشت. آزمایش‌های هسته‌ای در سال ۲۰۰۶ به بعد مبین این مهم است که این کشور توانایی‌های خود در این زمینه را افزایش خواهد داد. مهمترین تحول در روابط آمریکا و کره شمالی، حرکت دو کشور به سمت خصومت‌آمیز کردن فضا علیه یکدیگر بوده است.

۷. تحلیل متغیرهای اثرگذار بر سبک رهبری سیاسی در کره شمالی

افراد تصمیم‌گیرنده و ویژگی‌های شخصی آنها تأثیر زیادی بر سیاست خارجی کشورها داشته و در واقع چگونگی تفسیر نقش و پست افراد و خصوصیات فردی و شخصیتی در درجه اول به تفسیر مضیق از پست و جایگاه خود، گستره و دامنه گزینه‌ها و اقدامات خود را محدود می‌کند و دیگری با تفسیر مضیق از جایگاه و اختیارات مجال ظهور و بروز انتخاب گزینه‌ها و سیاست‌های وسیع‌تر را برای خود فراهم می‌سازد. بنابراین شخص دارنده نقش و پست اگر بر محتوای سیاست خارجی تأثیر نگذارد دست‌کم بر چگونگی اعمال و اجرای آن اثر می‌گذارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۷۵). پس از کیم سونگ ایل، کیم جونگ ایل که فاقد کاریزمای پدر بود، زمام امور را در دست گرفت و به استبداد روی آورد. در کره شمالی بر اثر قحطی نزدیک به دو میلیون انسان از گرسنگی جان باختند. جونگ با زیرکی از پذیرش عنوان رییس‌جمهور اجتناب کرد و پدر خود را رییس‌جمهور جاودانه خواند. وی تا سال ۱۹۹۷ با عنوان دبیرکل حزب حاکم کارگران کره و از آن پس در سمت رییس کمیسیون دفاع

ملی بر سرزمین کره شمالی حکومت کرد. پس از درگذشت کیم جونگ ایل در سال ۲۰۱۲ رهبری این کشور در اختیار پسر وی کیم جونگ اون قرار گرفت. در اوایل حکومت کیم جونگ اون در سال ۲۰۱۲ نزدیک به ۱۷ نفر در ملاء عام اعدام شدند. در این دوره اون در خطابه‌های خود سیاست کره شمالی را همواره بر بهره‌گیری از برنامه‌های موشکی به عنوان اهرم چانه‌زنی در نظام بین‌الملل و در ارتباط با قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا اعلام کرده است. در سال ۲۰۱۳ اون تأکید کرد که سلاح هسته‌ای ضامن صلح و رونق اقتصادی و زندگی شاد ملت کره شمالی است (Telegraph, 2014).

۸. تحلیل متغیرهای اثرگذار بر سبک رهبری سیاسی دونالد ترامپ

بر اساس تقسیم‌بندی‌های موجود در حزب جمهوری‌خواه آمریکا، ترامپ را متعلق به جناح ملی‌گرایان محافظه‌کار می‌دانند. این ملی‌گرایان ضمن ارجحیت به حاکمیت و منافع ملی آمریکا، باوری به مداخله نظامی در خارج برای بسط ایده‌آل‌های لیبرال‌دموکراتیک ندارند اما همزمان از افزایش توان نظامی و استفاده گسترده و قاطعانه از آن برای رفع تهدیدات امنیت ملی آمریکا تأکید می‌کنند. حامیان این جناح نه بین‌المللی‌گرا و نه انزواگرا هستند بلکه بازهای سخت‌گیر معتقد به امنیت ملی آمریکا هستند که تردیدی در کاربست نیروی نظامی برای تأمین منافع ملی ندارند (Dueck, 2016). با در نظر گرفتن این موارد می‌توان گفت که باورهای بنیادین ترامپ (باورهای فلسفی و ابزاری در رمزهای عملیاتی رهبران) ضمن تخصیص دیدن سرشت نظام بین‌الملل، بر سودمندی نیروی نظامی برای تأمین منافع ملی تأکید می‌کند. این باورها اثراتی نیرومند بر نحوه ارزیابی از تهدیدات دارند (شریفی و کرمی، ۱۳۹۷: ۱۴۸). با دقت در سخنرانی‌ها و توثیق‌های دونالد ترامپ مشاهده می‌کنیم که او از یک تکنیک لغوی غیرمعمول استفاده کرد تا رأی‌دهندگان آمریکایی را جذب کند. بنابراین شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد این زبان همان زبان واقعی پوپولیسم است (Casidy, 2018). وی در مورد ساخت دیوار میان مکزیک و ایالات متحده می‌گفت: «دیواری که او خواهد ساخت دیواری زیباست». دیواری که در شروع سال ۲۰۱۹، همزمان با آغاز به کار کنگره با رأی اکثریت دموکرات‌ها موجب تعطیلی نیمی از دولت فدرال شد. وی حتی رهبری کره شمالی را به حمله‌ای با آتش و خشم تهدید می‌کرد. لیکن بعد از ملاقات با رهبر کره شمالی در ۱۲ ژوئن ۲۰۱۸، از کیم به عنوان فردی بسیار باهوش یاد کرد. از این نظر با گفتمان خود ترامپ بهتر می‌شود وی را شناخت. در مجموع خطوط گفتمان اصلی سبک رهبری ترامپ را می‌توان در این

موارد دسته‌بندی کرد: خودستایی، دوقطبی، اغراق و مبالغه، اعتماد به نفس، جملات نیمه‌تمام، تکرار (اسلامی، ۱۳۹۷: ۳۵-۲۸).

۸-۱. خودستایی

دونالد ترامپ به شدت بر واژگان فوق‌طبیعی متکی بود. او با استفاده از این ویژگی زبانی ادعاهای عجیب و غریبی مطرح می‌کرد. وی تنها به دنبال چیزهایی عجیب و غریب نبود بلکه به دنبال چیزهای شگفت‌انگیز، فوق‌العاده و بهترین بود. این واژگان در بسیاری از سخنرانی‌ها و توییت‌های او دنبال می‌شد. این همان زبان رؤیای آمریکایی است که به آرامی می‌توانست تبدیل به کابوس شود. به همین دلیل باب کروکر از ترامپ به عنوان ریاست جمهوری ناپایدار که می‌تواند آمریکا را به جنگ جهانی سوم سوق دهد، یاد کرد (Fridman, 2017). دونالد ترامپ در کتاب آمریکا زمین‌گیر در مورد مذاکره می‌گوید: «استراتژی اصول مذاکرات را به خاطر بیاورید: طرفی که به مذاکره احتیاج بیشتری دارد باید با طرف مقابل کنار بیاید. اگر من باشم تحریم‌ها را آنقدر افزایش می‌دهم تا شرایط چنان وحشتناک شود که رهبران ایران و دیگر کشورها برای توافق التماس کنند. من شرایطی را تعیین می‌کردم که آنها مجبور به پذیرش باشند» (ترامپ، ۲۰۱۵: ۵۸). تجزیه و تحلیل صفحه توییت دونالد ترامپ نیز ما را بیشتر ترغیب می‌کند که وی را دچار خودشیفتگی بدانیم رییس‌جمهوری آمریکا در اولین سال حضورش در کاخ سفید بیشتر درباره خودش توییت کرد تا آمریکا. تحقیق «اسوشین پرس» از توییت‌های دونالد ترامپ از زمان تصدی پست ریاست‌جمهوری نشان می‌دهد که او در بیش از ۲۰ درصد از توییت‌ها از ضمیر اول شخص یا نام خودش استفاده کرده است که این بیش از میزان توییت‌ها درباره کشوری است که هدایتش به او واگذار شده است. او همچنین بیش از آنچه سایر رهبران مهم جهان درباره خودش توییت کرده است. این آمارها نشان می‌دهد آمریکا و رسانه‌های آن به مسائل سیاست‌گذاری در فعالیت ترامپ در رسانه‌های اجتماعی اولویت دارد و حملات او علیه رسانه‌ها و جوک‌هایش علیه کیم جونگ اون، رهبر کره شمالی نزد کاربران توییت بسیار محبوب بوده است (Anderson, 2017).

۸-۲. دوقطبی

دونالد ترامپ دو قطبی را با طرح دو واژه «ما و آنها» در سیاست داخلی استفاده می‌کرد و در سیاست خارجی از دو قطبی: یا شما بخشی از غرب یهودی-مسیحی هستید یا یک مسلمان خرابکار

تروریست و یا شما آمریکایی قانونی هستید یا غیرقانونی. وی آشکارا از این دوقطبی‌های مشهود تبعیت می‌کرد. اگرچه وی در سخنرانی افتتاحیه در ۲۰ ژانویه ۲۰۱۷ از غلظت این دوقطبی «ما و آنها» کاست، اما در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس سنا و کنگره برای تصاحب ۳۵ کرسی سنا و ۴۳۵ صندلی مجلس نمایندگان در ۶ نوامبر ۲۰۱۸ نشان داد که چگونه جامعه آمریکایی به ویژه از حیث نژادی، جنسیتی و سنی به شدت دوقطبی شده است (Ballotpedia, 2018).

۳-۸. اغراق و مبالغه

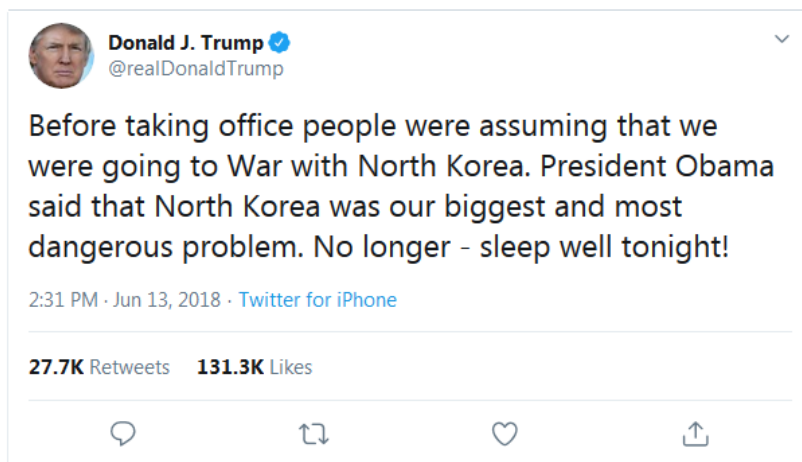
ترامپ از نظر شخصیتی به اغراق و مبالغه مبتلا بود. این را مخصوصاً وقتی در مورد کشوری مانند کره‌شمالی، افغانستان سوریه و ایران به کار می‌برد جالب توجه بود. به‌عنوان مثال در مورد کره‌شمالی از آتش و خشم، در مورد سوریه نابودی تمام، در مورد طالبان از مادر بمب‌ها و در مورد ایران از اقدامات غیرمنتظره و سهمگین استفاده کرد. برخی از محققین روابط بین‌الملل این نوع زبان را زلزله‌ای در سیاست خارجی عنوان کردند (Walt, 2018). راهبرد مبالغه، انتقال نقطه‌نظر دیگر و انگیزش احساس مخاطب است (Van Dijk, 2006). در شرح این تعبیر می‌توان گفت که هنگامی می‌خواهند کنش‌های ناپسند اجتماعی گروه‌های غیرخودی را مطرح کنند، تلاش می‌کنند زشتی رفتار آنها را به بدترین شکل ممکن آشکار سازند. به همین صورت، یک تصویر ذهنی منفی از غیرخودی‌ها در ذهن مخاطب شکل می‌دهند (کلاتری و همکاران، ۱۳۹۹). تئیت‌های زیر نمایانگر ایجاد تصویر منفی از غیرخودی‌هاست.

۴-۸. اعتماد به نفس

اعتماد به نفس در ترامپ آشکار بود. وی چنان حرف می‌زد که گویی همه‌چیز قابل حل است. وی در مورد برنامه هسته‌ای کره‌شمالی همین اعتماد به نفس کاذب را دنبال می‌کرد. این ویژگی اعتماد به نفس بالا جزء مهمترین عوامل موفقیت ترامپ و همچنین پاشنه آشیل او خصوصاً در سیاست خارجی در قبال قدرت‌های بزرگی مثل روسیه، جنگ تجاری در قبال چین یا منازعه با کره شمالی محسوب می‌شد. اما بعد از ملاقات و سپس امضای تفاهم‌نامه با رهبر کره‌شمالی در ۲۱ ژوئن ۲۰۱۸، نه تنها از این اعتماد به نفس کاسته نشد بلکه بر میزان آن افزوده شد (اسلامی، ۱۳۹۷: ۲۹). نمونه بارز و عیان این ویژگی او در مذاکرات با کره شمالی در نشست سنگاپور در سال ۲۰۱۸ و هانوی در سال ۲۰۱۹ تجلی یافت. در واقع پس از سال‌ها تنش میان آمریکا و کره شمالی او سعی کرد شانس کشور

خود را برای بهبود روابط میان دو کشور امتحان کند تا به اهداف استراتژیک آمریکا در شرق آسیا از راه دیگری برخلاف همیشه دست یابد. وی در روز ۱۳ ژوئن یک روز پس از مذاکره سنگاپور در صفحه توئیتر خود نوشت که دیگر تهدید هسته‌ای برای کره شمالی وجود ندارد و خطاب به آمریکایی‌ها گفت «امشب آرام بخوابید».

شکل شماره ۱: توئیٹ ترامپ خطاب به مردم آمریکا در مورد کره شمالی



«قبل از تصدی مقام، مردم تصور می‌کردند ما به جنگ با کره شمالی می‌رفتیم. پرزیدنت اواما گفته بود که کره بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین مشکل ما است. دیگر، امشب آرام بخوابید».

۵-۸. جملات نیمه‌تمام

ترامپ استاد جملات و گزاره‌های نیمه‌تمام بود. کارویژه جملات نیمه‌تمام نه تنها نوعی لکنت زبان نیست بلکه کاربرد تقلیدآمیز نوعی از الگوی طبیعی گفتگوست. این ویژگی گفتمانی ترامپ باعث می‌شود با همان الگوی کاربرد زبان خصوصی و پرشور و اعتمادبرانگیز در حوزه عمومی تفسیر کرد.

کاربرد زبان حوزه در حوزه خصوصی از ویژگی‌های رهبران پوپولیست است. از نگاه سوزان هیوستون، زبان ترامپ طوری طراحی شده که با غیرسیاستمداران هماهنگ شود تا نمایش گر یک انسان معمولی باشد (Huston, 2017).

۶-۸. تکرار

از دیگر خصوصیات گفتمانی ترامپ، استفاده از تکرار بود. این تکنیک گرچه نوعی تبادر به تأخیر در سخنرانی است، اما با او این اجازه را می‌داد تا جملات خود را انتخاب کند. وی در مورد نیویورک تایمز گفته بود: «این اشتباه است. آنها اشتباه می‌کردند. آنها همیشه در اشتباه هستند. آنها در اشتباه بودند». این تکنیک آنافور یعنی استفاده متوالی از یک جمله یا عبارت همچون واژه اخبار جعلی^۷ به طور مرتب در سخنرانی‌ها و توئیتهای ترامپ تکرار می‌شد (اسلامی، ۱۳۹۷: ۳۰).

۷-۸. هوش ارتباطی

به نظر می‌رسد ترامپ توانایی خوبی در معامله، مذاکره و ارتباط دارد و اصول را به خوبی می‌داند. وی می‌دانست که با چه کسی صحبت کند و می‌دانست او از کجا می‌آید، چه او مشغول یک معامله باشد، چه جنگ، چه سخنرانی و یا حتی مشغول معاشرت. درباره مخاطب خود کسب اطلاعات دقیق می‌کند که او چه می‌خواهد و چه اهدافی دارد تا بتواند ارتباط بهتری با او برقرار کند. از نظر او روابط در هر سطحی بر اساس گوش دادن به یکدیگر، ارتباط برقرار کردن، علائق و تجربه‌های مشترک ساخته می‌شود (ترامپ، ۲۰۰۶: ۶۵). وی معتقد است هوش ارتباطی برای کسانی که در شغلشان برقراری ارتباط حرف اول را می‌زند، لازمه کار است. سیاستمداران، وعاظ، فروشندگان و متخصصان تبلیغات از این دسته هستند. آنها باید در برخورد با افراد غریبه و حضور در جلسات، خیلی راحت و صمیمی رفتار کنند. به راحتی ارتباط بگیرند و دوستان زیادی به دست بیاورند و بسیار اجتماعی باشند و از مصاحبت با دیگران لذت ببرند (ترامپ، ۲۰۱۱). به نظر می‌رسد ترامپ در روابط خود با کیم جونگ اون به خصوص پس از سال ۲۰۱۸ سعی کرد نظر او را به خود جلب کند. با جملاتی مانند «منتظر دیدار او هستم»، «مشتاق صحبت با او هستم»، «او مرد قابل اعتمادی است»، «مطمئنم او به وعده‌هایش عمل می‌کند»، «کیم جونگ اون خیلی باهوش است»، «او نمی‌خواهد رابطه‌اش را با

آمریکا خراب کند»، «من با کیم جونگ اون رابطه خیلی خوبی دارم»، «او من را دوست دارد، من او را دوست دارم، ما با هم کنار می‌آییم» و ... سعی داشت کیم را برای انجام تعهداتش تحریک و تشویق کند.

۹. تحلیل سبک رهبری دونالد ترامپ در مواجهه با کره شمالی

یکی از مؤلفه‌های مهم در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها نگاه و نگرش کارگزاران آن کشور به جهان است. راهبرد کلان کشورها از درک رهبران آنها از محیط و فضای بین‌المللی، اهداف و منافع ملی خود و تهدیدات موجود علیه کشور آغاز می‌شود (یزدان‌فام، ۱۳۹۵: ۴۲-۳۳). بخشی از سیاست خارجی ترامپ، ناشی از رفتار غیرمعمول شخصیتی وی بود. شعارهای انتخاباتی و نحوه تبلیغات و رفتار ترامپ با رسانه‌ها، بسیاری را به این نتیجه رساند که سیاست داخلی و خارجی آمریکا در دوره او بسیار متفاوت با سلفش یعنی اوباما خواهد بود. نحوه زندگی، تجربیات موفق اقتصادی و خصوصیات ناپسند اخلاقی او، خارج کردن آمریکا از توافق پاریس، سیاست نژادپرستانه او در خصوص مهاجران مسلمان، خارج شدن از برجام، تهدید علیه کره شمالی و انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس بیانگر عکس‌العمل و واکنش او نسبت به مسائل مهم بین‌المللی بود (ساجدی، ۱۳۹۶: ۷۰). برخی اعتقاد دارند که جهت‌گیری ترامپ را می‌توان مینی‌مالیسم پرخاشگرانه نامید (میراحمدی، ۱۳۹۵: ۸۱). علت این امر را می‌باید در خصوصیات و روحیات شخصی ترامپ جستجو کرد. تصمیم‌گیری‌های فردی رهبران بستگی به خصوصیات، روحیات و آموزش‌های حرفه‌ای آنها دارد. در سطوح تحلیل پاتریک مورگان، آمده که سیاست بین‌الملل نهایتاً توسط افرادی تدوین می‌شود که تأثیرگذار در مسائل بین‌المللی هستند، لازم است در سطح تحلیل فردی به مشخصات روحی و رفتاری افراد برجسته چون رؤسای جمهور، نخست‌وزیران و مشاورین آنها بیش از همه توجه کرد (سیف‌زاده، ۱۳۷۲: ۳۰-۲۹). می‌توان به درستی گفت که تصمیمات ترامپ با روحیات و زندگی متفاوتش نسبت به سایر سیاستمداران، غیرقابل پیش‌بینی و غیرعقلایی بود.

دونالد ترامپ جهان‌بینی خود را با تأثیر از مشاور سابق خود یعنی استیو بنین^۷، بر مبنای ساخت «اول آمریکا»، «احیای دوباره آمریکای بزرگ» و «بازگشت به گذشته آرمانی» استوار ساخت و این موارد را به عنوان شعارهای تبلیغاتی خود مطرح کرد (Bell and Milani, 2017). ترامپ در یک سال

نخست از ریاست‌جمهوری خود راهبرد سرسختانه‌ای علیه کره‌شمالی اتخاذ کرد. ترامپ در کتاب «آمریکای زمین‌گیر؛ چگونه عظمت را به آمریکا بازگردانیم»، روند سیاست خارجی آمریکا تا سال ۲۰۱۷ را خطرناک‌ترین و بدترین شکل آن قلمداد می‌کند و می‌نویسد:

«برخی از این به اصطلاح کارشناسان می‌کوشند مردم را با گفتن این که رویکرد من دنیا را خطرناک‌تر خواهد کرد، بترسانند. خطرناک‌تر؟ خطرناک‌تر از چه؟ خطرناک‌تر جایی است که اکنون هستیم؟ تا جایی که اطلاع دارم، آنچه ما در حال انجامش هستیم اثری ندارد. وقتی جهانیان بدانند که در صورت لزوم از زور استفاده خواهیم کرد و کاملاً جدی هستیم، با ما به گونه‌ای متفاوت رفتار خواهند کرد؛ یعنی ما مورد احترام قرار خواهیم گرفت (ترامپ، ۲۰۱۵: ۴۹).

از این رو در دوران دونالد ترامپ شاهد چرخش اساسی در سیاست خارجی ایالات متحده بودیم. یکی از مسائلی که از سال ۲۰۱۷ شروع شد، جدال لفظی میان ترامپ و کیم جونگ اون بود. «مرد دیوانه با سلاح‌های هسته‌ای»، «مرد موشکی»، «چاقالو» و یا «چاق و کوتاه» لقب‌هایی است که ترامپ در مورد کیم جونگ اون در توییت‌های خود به کار برد و در مقابل «جنگ‌طلب پیر خرفت» و یا «سگ پیر» عناوینی است که کیم جونگ اون به ترامپ داد. به طور نمونه به یکی از این توییت‌ها اشاره می‌کنیم. در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۷، دونالد ترامپ پس از یک تماس تلفنی با مون جائه این، رئیس‌جمهور کره جنوبی و صحبت در مورد جاه‌طلبی‌های کیم جونگ اون در یک توییت در صفحه توییت خود نوشت:

«دیشب با مون، رئیس‌جمهور کره جنوبی صحبت کردم. از او پرسیدم مرد موشکی چطور است؟ صف‌های طولانی بنزین در کره شمالی تشکیل شده‌اند. خیلی بد است!»

شکل شماره ۲: توییت ترامپ در ارتباط با وضعیت پمپ‌بنزین‌ها در کره شمالی



هدف ترامپ از اشاره به صف‌های طولانی بنزین در کره شمالی، به نوعی تمسخر کره شمالی از تنگنایی بود که به دنبال تحریم‌های سوخت برای مردم کره شمالی اتفاق افتاده بود و در پی آن رسانه‌های کره جنوبی گزارش داده بودند که مردم کره شمالی برای خرید بنزین به جایگاه‌های سوخت هجوم برده‌اند.

از سال ۲۰۱۸ تنش‌ها به طرز چشم‌گیری کاهش یافت. کیم جونگ اون در سخنرانی سال نو ۲۰۱۸ اعلام کرد که درهای مذاکره به روی کره جنوبی باز است و احتمالاً هیأتی را برای شرکت در بازی‌های المپیک زمستانی در فوریه ۲۰۱۸ به کره جنوبی اعزام خواهد کرد. اما وی در همان سخنرانی یک بار دیگر ایالات متحده را تهدید به حمله نظامی کرد. وی گفته بود «سراسر خاک آمریکا در تیررس تسلیحات هسته‌ای ماست و دکمه هسته‌ای همیشه روی میز من است. این یک واقعیت است نه یک تهدید». که در پاسخ به آن نیز ترامپ در صفحه توییت خود نوشت:

«کیم جونگ اون رهبر کره شمالی گفته است که همیشه یک دکمه هسته‌ای روی میزش دارد. لطفاً کسی در رژیم تهی شده و گرسنه کره شمالی، او را مطلع کند که من هم یک دکمه هسته‌ای دارم اما بسیار بزرگ‌تر و قوی‌تر از دکمه اوست و دکمه من کار می‌کند»

(D'Ambrogio, 2018: 1)

پس از مدتی جهانیان در نهایت شگفتی به تماشای یک دیدار تاریخی نشستند. در صبح روز سه‌شنبه

۱۲ ژوئن ۲۰۱۸، دونالد ترامپ و کیم جونگ اون در هتل کاپلا واقع در جزیره سنتوزا سنگاپور، یکدیگر را ملاقات کردند. در این دیدار تبادل نظرات گسترده‌ای میان ترامپ و کیم در خصوص ایجاد روابط آمریکا - کره شمالی و ساخت فضای پایدار صلح‌آمیز در شبه‌جزیره کره برقرار شد (Reuters, 12 June, 2018). سپس دوباره پس از ۸ ماه فراز و نشیب کیم جونگ اون و دونالد ترامپ در ۲۶ فوریه ۲۰۱۹ وارد ویتنام شدند و در روزهای ۲۷ و ۲۸ فوریه ۲۰۱۹، پس از ۸ ماه فراز و نشیب در هتل متروپل شهر هانوی کشور ویتنام دومین مذاکره خود را برگزار کردند. اما در حالی که همه منتظر امضای یک توافق بعد از صرف نهار مشترک بودند به یکباره همه چیز تغییر کرد. مقامات اعلام کردند مذاکرات آمریکا و کره شمالی زودتر از موعد برنامه‌ریزی شده به پایان خواهد رسید و برنامه نهار و مراسم بیانیه مشترک لغو شد. با این حال ترامپ و وزرای او اعلام کردند که این نشست به صورت دوستانه برگزار شده و ادامه آن به تاریخ دیگری موکول گردیده است (Manyin and Nikitin, 2019: 1). با این حال در تاریخ ۳۰ ژوئن ۲۰۱۹ دونالد ترامپ و کیم جونگ اون یک بار دیگر همدیگر را ملاقات کردند. دونالد ترامپ به کره جنوبی سفر کرد و در مرز دو کشور پس از دست دادن با کیم جونگ اون توافق کردند که پس از هسته‌ای‌زدایی کره در اوایل سال ۲۰۲۰، مجدداً گفتگوها را آغاز می‌کنند. در این دیدار کیم جونگ اون، ترامپ و مون جاوه در حالی که یک ساعتی با هم قدم می‌زدند با یکدیگر صحبت کردند. در ۲۷ جولای ۲۰۱۹ ژاپن اعلام کرد کره شمالی موشک غیربالیستیکی را آزمایش کرده که ردیابی آنها دشوار بوده است. پس از آن بود که دونالد ترامپ در ۸ دسامبر در صفحه توئیتر خود نوشت که:

«کیم جونگ اون خیلی باهوش است. اما اگر از راه خصمانه عمل کند چیزهای زیادی را از دست خواهد داد. او در سنگاپور یک توافق هسته‌ای‌زدایی را با من امضا کرد. او نمی‌خواهد رابطه خاص خود با رییس-جمهور ایالات متحده را خراب کند و یا در انتخابات سال آینده مداخله داشته باشد».

شکل شماره ۳: توئیت ترامپ در ارتباط با کیم جونگ اون



نتیجه گیری

پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ در ۲۰ ژانویه ۲۰۱۷ به عنوان چهل و پنجمین رئیس جمهور آمریکا، رویکرد او برای حل بحران هسته‌ای کره شمالی با فراز و فرودهای مختلفی همراه بود. ترامپ در یک ساله نخست راهبرد سرسختانه‌ای را علیه پیونگ یانگ اتخاذ کرد. افزایش رزمایش‌های نظامی دو جانبه و سه جانبه میان آمریکا، کره جنوب و ژاپن، افزایش استقرار تسلیحات و ادوات جنگی در شبه جزیره کره شمالی، افزایش تحریم‌ها، افزایش تهدیدات و حتی تهدید به حمله نظامی و نیز درگیری‌های لفظی در رشته توئیت‌های مختلف از سیاست‌های سرسختانه ترامپ در یک ساله نخست ریاست جمهوری وی بود. البته با افزایش فشارها، کره شمالی نیز اقدامات متقابلی انجام داد از جمله اینکه به تعداد آزمایش‌های موشکی کوتاه‌برد و بلندبرد خود افزود و موشک‌های قاره‌پیمای خود را که قادر به رسیدن به خاک آمریکا هستند در دست توسعه قرار داد. از ژانویه ۲۰۱۸ تا اواخر فوریه ۲۰۱۹ روابط آمریکا و کره شمالی وارد فاز جدیدی شد و شکل همکاری‌جویانه به خود گرفت. کره شمالی که تا پیش از سال ۲۰۱۶ به طور متوسط سالی یک بار آزمایش موشکی انجام می‌داد در این سال بر تعداد آزمایش‌های موشکی خود افزود و پنج آزمایش را در سال ۲۰۱۶ انجام داد. با روی کار آمدن ترامپ در ژانویه ۲۰۱۷، کابوس کیم جونگ اون برای مواجهه با یک سیاستمدار

جمهوری خواه و سرسخت آمریکایی به حقیقت پیوست. از این رو کیم جونگ اون نیز برای مقابله با ایالات متحده و هم‌پیمانان آن، بر سیستم‌های موشکی کوتاه‌برد و میان‌برد خود شامل مجموعه‌ای از توپخانه‌ها و راکت‌های کوتاه‌برد، مانند موشک‌های قدیمی اسکاد، سیستم موشکی نودونگ و موشک‌های جدید سوخت جامد تکیه کرد. کره شمالی در سال ۲۰۱۷ حدود ۲۰ آزمایش موشکی انجام داد و نیز در سپتامبر همین سال از یک بمب هیدروژنی رونمایی کرد. انجام آزمایشات هسته‌ای، تهدید کره جنوبی و ژاپن و نیز تهدید به حمله موشکی به خاک ایالات متحده از جمله سیاست‌های کره شمالی در سال ۲۰۱۷ بود که موجب محدود شدن روند سیاست خارجی ترامپ جهت هسته‌ای‌زدایی در شبه جزیره کره شد. تحلیل سبک رهبری ترامپ و اقدامات وی نشان می‌دهد که او کمترین پایبندی را به ساختارهای سیاسی و اصول سیاست خارجی آمریکا داشت. از نظر ترامپ یکی از مهمترین تهدیدات علیه منافع حیاتی آمریکا نادیده گرفته شدن منافع حیاتی این کشور در تعاملات اقتصادی - سیاسی - نظامی و امنیتی با سایر کشورهای جهان بود. از نظر ترامپ اصل نخست آمریکا چراغ راهنمای سیاست خارجی کشور بود. برخی معتقدند که ترامپ فاقد یک سیاست خارجی مشخص و قابل‌پیش‌بینی بود. واقعیت این است که اگرچه ترامپ رویکرد کاملاً مشخص و دقیقی درباره سیاست خارجی نداشت و حتی تیم سیاست خارجی وی نیز کاملاً یکدست و هم‌کفر نبودند اما خود او بر اساس سبک رهبری‌اش دیدگاه کلان و به‌هم‌پیوسته‌ای درباره جهان، سیاست خارجی آمریکا و هزینه - سودهای این کشور در این حوزه داشت که مبنای تصمیمات و سیاست‌های کلان او در مقابل کره‌شمالی نیز به حساب می‌آمد. وی بر اساس خصوصیات سبک رهبری و گفتمان فکری خود از کنار گذاشتن توافق‌نامه‌هایی که به اعتقادش به زیان آمریکا می‌باشد ابایی نداشت و معتقد بود مداخله آمریکا در سایر نقاط جهان چیزی جز هزینه و دردسر ندارد. البته این گفتمان نشانه‌های ظهور نوعی انزوگرایی جدید در سیاست خارجی آمریکا به شمار می‌رفت. آنچه در تحلیل گفتمانی سبک رهبری کره‌شمالی و ایالات متحده اهمیت دارد این است که تنها تصاویر ذهنی رهبر یک کشور تعیین‌کننده رفتار آن کشور در محیط داخلی و بین‌الملل نیست. علاوه بر تصاویر ذهنی، ویژگی‌های روانی و شخصیتی رهبران هم اهمیت دارد. از جمله این ویژگی‌ها اعتماد به نفس، میزان کنترل بر محیط، هوش ارتباطی و میزان نیاز به قدرت است. دیگر اینکه تجربه رهبر و میزان اتکای او به مشاوران و مقامات عالی‌رتبه و قدرت این مقامات در نظام بوروکراتیک یکی دیگر از فاکتورهای مهم تعیین‌کننده رفتار رهبران و کشورهاست. به عنوان مثال

تفاوت دیدگاه‌های وزیر دفاع آمریکا ژنرال ماتیس به عنوان کارشناسی خیره از سوی و حلقه ترامپ از سوی دیگر منجر به عقب‌نشینی ترامپ از تهدید به موشک‌پرانی به سوریه شد. ویژگی‌های شخصیتی ترامپ باعث شد که خطوط اصلی سیاست خارجی آمریکا به شدت کدر و مبهم باشد. ترامپ با بیشتر رسانه‌های پرنفوذ آمریکا و جهان از جمله سی‌ان‌ان، بی‌بی‌سی، نیویورک تایمز و واشنگتن‌پست درگیر شد و آنها را متهم به دشمنی با دولت آمریکا متهم کرد. شکاف در درون قدرت رسمی و غیررسمی آمریکا در دهه‌های گذشته هیچگاه به اندازه دوران ترامپ نبود.

منابع

- اسلامی، سعید (۱۳۹۷) بررسی نقش استعاره‌ها در زبان‌شناسی سیاسی دونالد ترامپ، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، دوره ۱۰، شماره ۲، زمستان.
- ترامپ، دونالد (۲۰۱۵) **آمریکای زمین‌گیر، چگونه عظمت را به آمریکا بازگردانیم**، ترجمه سمیر محتشم و همکاران، تهران، نشر ثالث.
- ترامپ، دونالد، کیوساکی، رابرت (۲۰۱۱) **دستان طلایی**، ترجمه مهناز مهری، تهران، نشر پارسیان الماس.
- ترامپ، دونالد، مک‌ایور، مردیت (۲۰۰۶) **راه موفقیت در کسب و کار**، ترجمه رایکا صدری، تهران، انتشارات سیتیه.
- خداوردی، حسن، غفاری چراتی، علی‌اصغر (۱۳۹۹) **تجزیه و تحلیل رفتار ترامپ در قبال ایران از منظر تحلیل لایه‌ای علت**، مطالعات روابط بین‌الملل، سال سیزدهم، شماره ۵۱، پاییز.
- دهشیری، محمدرضا، آخشی، مسعود (۱۳۹۹) **مطالعه رفتار امنیتی کره شمالی در سیاست خارجی از منظر نظریه پیوستگی جیمز روزنا، دانش تفسیر سیاسی**، سال اول، شماره ۶، زمستان.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۱) **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، انتشارات سمت، تهران.
- رضایی، مسعود، فرحزاده، ماریا (۱۳۹۶) **معضل عدم قطعیت در تحلیل بحران کره‌شمالی و آمریکا، فصلنامه سیاست خارجی**، شماره ۴، زمستان.
- ساجدی، امیر (۱۳۹۶) **سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ: مطالعه موردی بحران سوریه و حمله موشکی آمریکا**، **مطالعات روابط بین‌الملل**، شماره ۴۰، زمستان.

- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۲) **نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران، نشر سفیر.
- شریفی، مجید محمد، کرمی، امیرسعید (۱۳۹۷) باورهای بنیادین رهبران، برداشت‌ها از تهدید و تخاصم ایالات متحده آمریکا و کره شمالی، **پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، دوره هشتم، شماره سوم.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴) **اصول روابط بین‌الملل**، نشر میزان، تهران.
- کلاتری، عزت‌الله، فرخی برفه، محمدحسن، غنچه‌پور، موسی (۱۳۹۹) تحلیل گفتمان انتقادی توثیت-های دونالد ترامپ بر اساس مدل ون‌دایک، **فصلنامه زبان‌پژوهشی دانشگاه الزهراء**، سال دوازدهم، شماره ۳۴، بهار.
- گریفیتس، مارتین، تری اوکلاگان (۱۳۸۸) **مفاهیم کلیدی در روابط بین‌الملل**، ترجمه محمد امجد، انتشارات میزان.
- گل‌محمدی، عماد، کفچه، پرویز، سلطان‌پناه، هیرش (۱۳۹۲) **سبک‌های رهبری و تفکر استراتژیک در سطح سازمانی، مطالعات مدیریت راهبردی**، شماره ۱۵، پاییز.
- میراحمدی، فاطمه‌السادات (۱۳۹۵) **مینیمالیسم پرخاشگرانه: دولت ترامپ و منطقه خاورمیانه، دیده‌بان امنیت ملی**، شماره ۵۷، دی.
- میرکمالی، سیدمحمد، نارنجی ثانی، فاطمه، اعلامی، فرنوش (۱۳۹۰) **بررسی رابطه رهبری تحول با یادگیری سازمان، پژوهش‌نامه مدیریت تحول**، سال سوم، شماره ۶.
- نوری، وحید، حسینی، سیدحسن (۱۳۹۷) **فردگرایی در سیاست خارجی آمریکا در دوره دونالد ترامپ: نتایج و پیامدها، فصلنامه مطالعات روابط بین‌المللی**، سال دوازدهم، شماره ۴۶، تابستان.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۵) **شناخت و راهبرد نگاهی به سیاست خارجی دونالد ترامپ، دیده‌بان امنیت ملی**، شماره ۵۹، اسفند.

Anderson, Bryan (2017) *Tweeter-in-Chief: A Content Analysis of President" Trump's Tweeting*

Bell, Markus and Marco Milani, (2017), "Why Donald Trump Is the One Leader Who Can Stop North Korea", *Fortune*, Feb 21.

Bell, Markus and Marco Milani, (2017), *Why Donald Trump Is the One Leader Who Can Stop North Korea*, *Fortune*, Feb 21, <http://fortune.com/2017/02/21/donald-trump-nuclear-north-korea/>

Bowden, Mark, (2017), "How to Deal with North Korea", *The Atlantic*, No. July-August.

- Cassidy, John, (2017), Is It Time to Accept the Reality of a Nuclear-Armed North Korea? New Yorker, August 11, <http://www.newyorker.com/news/john-cassidy/is-it-time-to-accept-the-reality-of-a-nuclear-armed-north-korea>
- D'Ambrogio, Enrico (2018), "North Korea: No summit for the moment", European Parliamentary Research Service.
- Davenport, Kelsey (2019), "Chronology of U.S.-North Korean Nuclear and Missile Diplomacy", Available at: <https://www.armscontrol.org/factsheets/dprkchron#2016>
- Davenport, Kelsey, (2020). Of U.S- North Korean Nuclear and Missile Diplomacy
- Dueck, C. (2016) If Asked, National-Security Conservatives Should Serve the New Administration, November 18, Available at: <http://www.nationalreview.com/article/442315/national-security-conservatives-trump-administration-and-america-need-you-now>
- Fridman, Uri. (2017). What's Dangerous About Donald Trump Foreign Policy? Atlantic Global, nov'26.
- Gause, Ken E (2016), "North Korean Leadership Dynamics and Decision-making under Kim Jong-un", CAN Analysis and Solutions, pp 1-200.
- Gifts Differing: Understanding Personality Type by Isabel Briggs Myers, (2010)
- Gumusluoglu, L. & Ilsev, A. (2009). Transformational leadership, creativity, and organizational innovation. Journal of Business Research, 62, 461-473.
- Haass, Richard N. 2018. A World in Disarray: American Foreign Policy and the Crisis of the Old Order. Penguin Group USA.
- Habits", Elon Journal of Undergraduate Research in Communications, Vol. 8, No. 2
<https://www.reuters.com/article/us-northkorea-usa-sanctions/u-s-hits-russian-bank-with-sanctions-for-north-korea-related-activity-idUSKBN1KO1WH>
- Huston, Susan. (2017). Donald Trump and Language of Populism, Birmingham university. <https://www.revolvy.com>
- Kelemen, Michele, (2018), Experts Concerned about Idea of a Preemptive Strike against North Korea, NPR, January 31, <https://www.npr.org/2018/01/31/582240489/foreign-policy-experts-concerned-about-idea-of-a-preemptive-strike-against-north/>
- Kurland, H, Peretz, H. & Hertz-Lazarowitz, R, (2010). Leadership style and organizational learning: the mediate effect of school vision. Journal of

Educational Administration, 48, Iss: 1, 7 – 30.

Nikitin, Mary Beth and Mark E Manyin (2019) "The February 2019 Trump-Kim Hanoi Summit", Congressional Research Service.

"Personality: A Behavioural Analysis" by Lundin (1984), pp:137-167

Reuters, (2017), South Korea, U.S. kick off Large-scale Air Exercise amid North Korean Warnings, December 4, <https://www.reuters.com/article/us-northkorea-missiles/south-korea-u-skick-off-large-scale-air-exercise-amid-north-korean-warningsidUSKBN1DY0QX>

Rosena, James N (1971), "the national Interest", in: scientific study of foreign policy New York: the free press.

Sahgal, P. & Pathak, A, (2007) Transformational Leaders: Their Socialization, Self-Concept, and Shaping Experiences. International Journal of Leadership Studies, 2, Issue 3, 263-279.

Sakai, Takashi (2016), "North Korea's Political System", Korean Peninsula Affairs.

Telegraph (2016), North Korea cites Muammar Gaddafi's 'destruction' in nuclear test defence, 09 Jan.

Telegraph(2013/dec/17), Kim Jong-un: 10 ways North Korea's 'Dear Leader' is different , available at: https://secure.telegraph.co.uk/customer/secure/checkout/?productId=nyytq4zthbvwsoliojugwyzmyzha3dt&offerId=free13x1websitemonthlyZG340&campaignId=018A&ICID=int_overlay_aem_hard_subscribeta_anon--var--hard

Van Dijk, T. A. (2006). Ideology and discourse analysis. Journal of Political Ideology, 11(2), 115-140.

Walt, Stephen M., (2018), Trump's Sound and Fury Has Signified Nothing, Foreign Policy, January 30, <http://foreignpolicy.com/2018/01/30/trumps-sound-and-fury-hassignified-nothing>

تبیین تغییر و تداوم رویکرد سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال یمن؛ نقش و تأثیر جمهوری اسلامی ایران

علیرضا محمدی نیگجه^۶، حسین دهشیار^۷، نوذر شفیعی^۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

چکیده: با آغاز تحولات موسوم به بهار عربی، اقدام ایران و عربستان برای نقش‌آفرینی اجتناب‌ناپذیر بود. این دو کشور مهم منطقه، مواضع کاملاً متفاوتی در قبال تحولات جاری در کشورهای درگیر بحران و از جمله یمن در پیش گرفتند. به دنبال حمایت ایران از انصارالله، عربستان در فروردین ۱۳۹۴، به یمن حمله نظامی کرد. پس از ۶ سال جنگ، عربستان در جهت گفت و گوی سیاسی با طرف یمنی حرکت کرد. چرایی این تغییر مسئله اصلی این نوشتار است. در پاسخ به این مسئله، با بهره‌گیری از روش تبیینی - تحلیلی استدلال می‌گردد که عواملی در سطوح سه‌گانه تحلیل یعنی سطح داخلی (عربستان سعودی)، منطقه‌ای و بین‌المللی سبب حمله نظامی عربستان به یمن شد و تغییراتی در سطوح سه‌گانه یاد شده سبب شد که عربستان گزینه دیپلماسی را در پیش گیرد. در این بین، نقش ایران در سطح تحلیل منطقه‌ای قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: ایران، عربستان سعودی، یمن، سیاست‌خارجی، سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران.
۲. استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی، استاد مدعو گروه روابط بین‌الملل، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: h_daheshiar@yahoo.com

۳. دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، استاد مدعو گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران.

۱. مقدمه

یمن از جمله کشورهایی بود که با شروع تحولات بهار عرب دچار بی‌ثباتی داخلی شد. اهمیت یمن به خاطر قرار گرفتن در جنوب عربستان، شرق دریای سرخ و نیز تسلط بر باب‌المندب سبب شد که کشورهای مختلف به وضعیت یمن و تحولات جاری در آن توجه کنند. در این بین، عربستان به عنوان کشوری که بیشترین مرز زمینی با یمن را دارد، بیش از سایر کشورها به تحولات داخلی آن حساس بود.

عربستان سعودی که در حدود یک صد سال گذشته به طرق مختلف در امور داخلی یمن مداخله کرده و نگران نفوذ رقبا و دشمنان خود در این کشور بوده است، این بار با این واقعیت مواجه شد که جمهوری اسلامی ایران به عنوان رقیب دیرینه این کشور، به صراحت از ایجاد تحول در یمن به ضرر عربستان حمایت می‌کند.

اساساً سیاست‌خارجی عربستان سعودی در سه سطح عمل می‌کند: سطح بین‌المللی که متأثر از روابط با آمریکا و نقش عربستان به عنوان یک قدرت نفتی است؛ سطح منطقه‌ای که عربستان در حال انجام یک بازی موازنه قوا و افزایش نفوذ در میان بازیگران منطقه‌ای است و در نهایت در سطح شبه جزیره عربی که هژمونی عربستان به شکل غیرمستقیم و غیررسمی مورد پذیرش دیگر اعضای مجموعه قرار گرفته است (درایسدل و بلیک، ۱۳۹۶: ۱۲۴). تحولات یمن اگر به ضرر عربستان تمام می‌شد سطح دوم را به شکل مستقیم درگیر می‌کرد و بر دو سطح دیگر تأثیر غیرمستقیم می‌گذاشت.

لذا واکنش عربستان اجتناب‌ناپذیر بود. ملک عبدالله پادشاه یمن ابتدا به حمایت کامل از علی عبدالله صالح رئیس‌جمهور یمن در مقابل تظاهرات تحول خواهانه پرداخت. وقتی که رئیس‌جمهور یمن دچار مصدومیت شد، عربستان او را برای درمان به این کشور آورد. به دنبال تشدید مخالفت‌ها با عبدالله صالح، عربستان طرح برکناری صالح، در پرتو حفظ ساختار سیاسی یمن، را از طریق شورای همکاری خلیج فارس در پیش گرفت که با مخالفت معترضین یمنی مواجه شد. به دنبال ترور صالح، عربستان به حمایت از عبدربه منصور هادی به عنوان رئیس‌جمهور یمن پرداخت. اما این وضعیت سبب حل مشکل نشد و کنترل صنعا پایتخت یمن در اختیار انصارالله قرار گرفت.

با شکست سیاست‌های عربستان در مهار تحولات یمن، این کشور در ۶ فروردین ۱۳۹۴ به یمن حمله کرد. در نهایت بعد از ۸ سال جنگ، عربستان به آتش‌بس با یمن رسید. هرچند در دو سال پایانی جنگ، چون مذاکرات آتش‌بس جریان داشت، شدت جنگ بسیار پایین بود. بر این مبنای سوال اصلی که این مقاله قصد پاسخ به آن را دارد این است که چه عواملی سبب جنگ عربستان علیه یمن

و چه عواملی سبب خاتمه جنگ و به‌کارگیری سیاست دیپلماسی عربستان در یمن گردید؟ در پاسخ به این سوال فرضیه‌ای که مورد آزمون قرار می‌گیرد این است تغییر و تحول در سیاست داخلی عربستان، مهار بازیگران رقیب منطقه‌ای و مواضع سیاسی دولت آمریکا از عوامل اصلی آغاز جنگ عربستان با یمن بود و فقدان امنیت برای سرمایه‌گذاری بین‌المللی، کاهش تدریجی سیاست‌های حمایتی کشورهای عرب منطقه و تغییر مواضع آمریکا عوامل اصلی خاتمه جنگ با یمن تلقی می‌شود که در سه سطح داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فرضیه این مقاله به این هدف مهم کمک می‌کند که دریابیم روابط ایران - عربستان در یمن متأثر از چه عواملی است. در این راستا، در گام نخست چارچوب نظری با تکیه بر مباحث سطح تحلیل و نیز نظریات سیاست‌خارجی، نظریه مجموعه منطقه‌ای و نیز نظام بین‌الملل ارائه می‌گردد. در گام دوم به این موضوع پرداخته می‌شود که چرا و چگونه یمن به بستری برای رقابت ایران و عربستان تبدیل شده است. در گام سوم چرایی آغاز جنگ با تکیه بر سه سطح تحلیل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد و در گام پایانی دلایل پایان جنگ با تکیه بر سطوح سه‌گانه تحلیل مورد بحث قرار می‌گیرد. در پایان نیز نتیجه‌گیری بحث ارائه می‌شود.

۲. چارچوب نظری؛ اهمیت سطوح تحلیل در تبیین

از آنجایی که فرضیه اصلی مقاله این است که عواملی در سه سطح تحلیل داخلی، منطقه‌ای و بین‌الملل سبب حمله عربستان سعودی به یمن شد و سپس وقوع تغییراتی در سطوح سه‌گانه، عربستان را در مسیر آتش‌بس و پایان جنگ قرار داد، نگارندگان ناگزیر هستند چارچوب نظری مبتنی بر سطوح تحلیل را مبنای مطالعه خود قرار دهند. زیرا هیچ نظریه‌ای قادر نیست به تنهایی همه سطوح تحلیل یاد شده را پوشش دهد. برای رفع این ضعف، نویسندگان از رویکردی که رایج و متعارف است، استفاده می‌کنند. بدین معنی که هر وقت یک نظریه واحد قادر به تبیین تمام ابعاد یک موضوع نباشد، از چارچوب نظری به عنوان جایگزین استفاده می‌کنند. لذا با آگاهی به تفاوت میان سطوح تحلیل و نظریه، از چارچوب نظری مناسب که مبتنی بر سطوح سه‌گانه تحلیل باشد، استفاده می‌گردد. در واقع، چارچوب نظری بحث بدین ترتیب است که در هر یک از سطوح سه‌گانه تحلیل، چه نظریه‌ای قادر است به تبیین مسئله این نوشتار کمک کند.

اساساً، هر یک از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل تلاش داشته‌اند مبنای نظریه‌پردازی خود را یکی از

سطوح سه‌گانه قرار دهند. لازم به ذکر است که تفکیک سطوح تحلیل صرفاً به منظور سهولت نظری و تبیینی کار است و در نهایت سطوح سه‌گانه در پیوند با یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند. همچنین، هرچند سطوح تحلیل از نظر برخی اندیشمندان بیشتر و یا کمتر از سه سطح یاد شده است اما باور به وجود سه سطح تحلیل پذیرفته شده‌تر و رایج‌تر است. برای مثال، کنت والتز در کتاب انسان، دولت و جنگ خود در سال ۱۹۵۹، سه سطح یا «تصویر» را از یکدیگر متمایز کرد؛ سطح فردی (تصویر اول)، سطح ملی (تصویر دوم)، سطح بین‌الملل (تصویر سوم). خود والتز مبنای نظریه‌پردازی خود را بر سطح سوم قرار داد. (Waltz, 1959)

۱-۲. سطح تحلیل ملی

در سطح تحلیل ملی، متغیرهایی چون شکل و ماهیت نظام سیاسی، شرایط اجتماعی و فرهنگی، نقش رهبران، نقش‌های تعریف شده برای سیاست‌خارجی و... مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این بخش مباحث جیمز رزنو در تحلیل سیاست‌خارجی و به طور کلی نظریات مکتب تحلیل سیاست‌خارجی می‌تواند مفید باشد. برخی تحلیل‌گران، سطح تحلیل فردی (نقش رهبران) را از سطح ملی تفکیک می‌کنند که در اینجا همه آنها در یک سطح در نظر گرفته شده‌اند. اهمیت سطح تحلیل ملی در این است که نشان می‌دهد که عربستان سعودی چگونه متأثر از شرایط داخلی خود و به عنوان یک دولت مستقل و متمایز از دیگران در مقطعی تصمیم گرفته است وارد جنگ با یمن شود و در مقطعی دیگر تصمیم گرفته از گزینه جنگ عقب نشینی کند. بر مبنای این سطح تحلیل، در بخش‌های بعدی شرایط داخلی عربستان در دو مقطع ورود به جنگ و خروج از آن و تأثیر آن بر سیاست‌خارجی این کشور، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

همچنین در سطح تحلیل ملی است که میتوان تأثیر هنجار و ارزش‌های داخلی و به طور کلی مباحث هویتی را نیز مورد توجه قرار داد. در این رابطه می‌توان از مباحث مطرح شده در رویکرد نظری سازه‌انگاری بهره برد. در این رویکرد، بر ساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌شود. بدین معنی که همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند و این معنا‌سازی است که به واقعیات جهانی شکل می‌دهد. در تئوری سازه‌انگاری، هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این «فرایند» است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌نماید. سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌توانند

با روابط نهادینه میان آنها گسترش یابد. در واقع، در سازه‌انگاری که منافع از روابط اجتماعی حاصل می‌شود و روابط دولت‌ها با هم بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائلند. لذا هویت یک امر رابطه‌ای است که به معنای درک از خود و انتظارات از دیگران است (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۵).

۲-۲. سطح تحلیل منطقه‌ای

این سطح تحلیل که در برخی تقسیم‌بندی‌ها، ذیل سطح تحلیل خارجی قرار می‌گیرد، به تأثیر محیط منطقه‌ای یک کشور بر سیاست‌های آن می‌پردازد. مبنای این سطح تحلیل این است که مناطق از استقلال نسبی نسبت به سطح تحلیل داخلی و سطح کلان نظام بین‌الملل برخوردار هستند. در واقع، سطح تحلیل منطقه‌ای بر مبنای مباحث باری بوزان و مکتب کپنهاگ بر این فرض مبتنی است که هر یک از مناطق دنیا از میزانی از استقلال و پویایی‌های درونی برخوردار است که بر روابط و تعاملات بازیگران واقع در آن منطقه تأثیر می‌گذارد. در این رابطه بوزان و اولی ویور مجموعه‌های منطقه‌ای را شامل چهار عنصر مهم می‌دانند که عبارت‌اند از:

۱. آناشری: به این معنا که مجموعه امنیتی منطقه‌ای باید از دو یا چند واحد دارای حاکمیت تشکیل شده باشد و بدین خاطر فاقد وجود یک اقتدار منطقه‌ای برتر باشد؛
۲. مرز: که مجموعه امنیتی منطقه‌ای را از همسایگانش جدا و متمایز می‌کند؛
۳. قطب: که به شکل توزیع قدرت بین واحدهای یک مجموعه امنیتی اشاره دارد؛
۴. ساخت اجتماعی تعاملات که شامل الگوهای دوستی و دشمنی میان واحدهاست و موجب وابستگی متقابل امنیتی میان کشورها می‌شود، (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۴).

۲-۳. سطح تحلیل بین‌المللی

در سطح تحلیل بین‌الملل این فرض وجود دارد که نظام بین‌الملل به مثابه یک متغیر مستقل قادر است رفتار و سیاست دولت‌ها را شکل بدهد. کنت والتز با تکیه بر ساختار قدرت نظام بین‌الملل (چینش قدرت به شکل چند قطبی، دوقطبی و تک قطبی) مدعی است که نظام بین‌الملل اصلی‌ترین متغیر شکل دهنده به سیاست و رفتار دولت‌ها است تا جایی که او استقلالی برای سطح تحلیل ملی و منطقه‌ای قائل نیست (والتز، ۱۳۹۷: ۱۵-۲۵). این سطح تحلیل کمک می‌کند که بتوانیم تحلیل کنیم که چگونه تغییر در سیاست‌های آمریکا به عنوان قدرت غالب در نظام بین‌الملل، بر سیاست عربستان در مواجهه با یمن تأثیر گذاشته است. در ادامه و پیش از اینکه وارد بحث اصلی بر مبنای سطوح تحلیل

بشویم به این موضوع پرداخته می‌شود که چگونه کشور یمن به بستر رقابت ایران و عربستان تبدیل شده است.

۳. کشور یمن به مثابه بستر رقابت ایران و عربستان سعودی

ایران و عربستان سعودی با توجه به مختصات ژئوپلیتیکی و ویژگی‌های جغرافیایی خود، دو کشور مهم و تعیین کننده در منطقه به شمار می‌آیند. این دو کشور، تقریباً از دهه ۱۹۵۰ به این سو، یکدیگر را به عنوان یک رقیب در نظر گرفته‌اند. تنش میان این دو کشور، پس از پهلوی دوم شکل جدی‌تری گرفت و به دلیل متقارن بودن حوزه‌های نفوذ این دو کشور در منطقه، ایران و عربستان سطح پیوسته‌ای از تنش را میان خود تجربه کرده‌اند (موسوی و همکاران، ۱۳۹۷: ۷۳). در این میان، پس از وقوع انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹، جمهوری اسلامی ایران همواره به دنبال نفوذ در بین کشورهای مسلمان منطقه بوده است.

در این بین، وجود قومیت‌ها، احزاب و جریان‌های سیاسی و مذهبی مختلف در یمن همواره زمینه‌ساز تلاش بازیگران مختلف برای نفوذ در این کشور بوده است. با شروع تحولات بهار عربی در یمن، قابل پیش بینی بود که ایران و عربستان بر اساس پیشینه رقابتی که با یکدیگر دارند، بار دیگر وارد عرصه رقابت شوند. در این راستا، ج.ا.ایران سیاست حمایت از تحولات داخلی یمن را در پیش گرفت و در مقابل، عربستان سعودی به حمایت و پشتیبانی از دولت مستقر به منظور جلوگیری از تغییرات سیاسی-اجتماعی رادیکال در یمن پرداخت. در واقع، سیاست ایران در یمن تغییر و تحول بود اما در مقابل سیاست عربستان سعودی حفظ وضع موجود در این کشور بود.

جمهوری اسلامی ایران با رویکردی هویتی به تحولات یمن نگاه می‌کرد. مطابق با رویکرد هویت‌گرایی، مولفه‌های ارزشی، هنجاری و فرهنگی در تکوین سیاست‌خارجی کشورهای موثر هستند. مولفه‌هایی مثل مقابله با ظالم، مبارزه با استکبار، حمایت از مظلوم، تکلیف‌گرایی، شهادت و ایثار به صورت‌های مختلف در سیاست‌خارجی ایران بازتولید شده‌اند به طوری که این مولفه‌ها به معیارها و ملاک‌های تصمیم‌گیری، سیاست‌خارجی و جهت‌گیری سیاست‌خارجی تبدیل شده‌اند (سلطانی فر، ۱۳۹۶: ۴۹). طبق این مولفه‌ها بود که سیاست‌خارجی ایران در قبال بهار عربی تکوین یافت. به این خاطر، ایران حامی سیاست تغییر وضع موجود و انقلاب در نظام‌های سیاسی عربی شد که آنها را وابسته می‌دانست. البته باید به این نکته توجه داشت که نگاه هویتی ایران در صورت

موفقیت می‌تواند نتایج واقع‌گرایانه یعنی افزایش منابع قدرت ایران در سطح منطقه را به دنبال داشته باشد. برای مثال، مقامات کشورهای عربی همواره مدعی شده‌اند که حمایت جمهوری اسلامی ایران از فلسطین گامی در جهت افزایش قدرت و نفوذ ایران در سطح منطقه است. در ارتباط با سیاست‌خارجی ایران در مواجهه با تحولات یمن باید به سه نکته توجه کرد:

۱. حفظ وحدت و تمامیت ارضی یمن: ایران همواره در دیدار با مقامات یمنی و در محافل سیاسی بر این نکته تاکید داشته است که حفظ تمامیت ارضی یمن مهمترین اصل سیاست‌خارجی این کشور است.

۲. تاکید بر حضور همه گروه‌ها در صحنه تصمیم‌گیری: ح.ا.ایران معتقد است همه گروه‌ها، احزاب و جریان‌های سیاسی- اجتماعی باید در روند سیاسی و آینده یمن حضور داشته باشند. زیرا حذف یکی از گروه‌ها یا جریان‌ها از قدرت، تأثیری منفی بر ترسیم آینده این کشور خواهد داشت.

۳. سعی در ارتباط برابر با گروه‌های مختلف؛ ح.ا.ایران در سیاست اعلامی خود اعلام کرده که به همواره دنبال این است که با دولت، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در یمن به یک اندازه ارتباط داشته باشد. هرچند در عمل روابط جمهوری اسلامی ایران با حوثی‌ها مستحکم‌تر و عمیق‌تر است. (علی بک، ۱۳۹۳: ۵۲). با این حال، با حمایت ایران، انصار الله کنترل دولت در صنعا پایتخت یمن را به دست گرفت. این سیاست تحول‌خواهانه ایران در یمن مطلوب عربستان سعودی نبود.

نگاه عربستان به یمن و تحولات بهار عربی کاملاً متفاوت بود. مطلوب عربستان سعودی این است که یمن به عنوان حیات خلوت عربستان در نظر گرفته شود و این کشور از همه لحاظ وابسته به عربستان و تابع نفوذ ریاض باشد. در واقع، از زمان شکل‌گیری عربستان سعودی در دهه ۱۹۲۰، عربستان همواره در تحولات داخلی یمن نقش بی‌بدیلی را ایفا کرده است. این کشور از راه نفوذ بین قبایل و کمک‌های مالی و تسلیحاتی به آنها و همچنین از طریق نفوذ مذهبی بین سنی‌های (حنبلی) یمن، اهداف خود را در این کشور پیش برده است. ریاض همواره خواهان یک یمن ضعیف بوده است تا از این راه بتواند به بهترین وجه همسایه جنوبی خود را کنترل و از شکل‌گیری یک دولت قدرتمند در همسایگی خود جلوگیری کند. یک ضرب‌المثل قدیمی بین مقام‌های سعودی رایج است که گفته می‌شود منتسب به ملک عبدالعزیز است: «راحتی شما در ضعف یمن است و به

روزیتان در رنج آنان» لذا روشن بود که عربستان سعودی با هر تحولی در یمن که به نتیجه متفاوتی منجر شود، به شدت مخالفت کند.

زیرا از نگاه عربستان سعودی، تسلط و حاکمیت کامل انصارالله بر یمن با به خطر انداختن امنیت عربستان (تحریک شیعیان جنوب و شرق و همچنین تهدید ترانزیت نفت از تنگه استراتژیک باب‌المندب)، موازنه قدرت را به سود ایران تغییر خواهد داد و حوزه نفوذ ایران را در منطقه خاورمیانه گسترش خواهد داد. (همتی و همکاران، ۱۳۹۸) لذا با شروع تظاهرات در مقابل دانشگاه صنعا در یمن و کشیده شدن آن به میدان‌التغییر، عربستان را نگران انقلاب در همسایگی خود کرد به گونه‌ای که از همان ابتدا سعی کرد تا در مخالفت با خواسته‌های مخالفین و حمایت از عبدالله صالح (و دیگر حکام همراه خود در یمن) روند انقلابی مردمی را به سمتی هدایت کند که مردم از ادامه دادن خواسته‌های خود در سقوط حکومت، ناامید گردند. (اسدی، ۱۳۹۴: ۱۲۴). حمایت از علی عبدالله صالح رئیس‌جمهور یمن و حتی مداوای او در داخل عربستان، ارسال کمک‌های نظامی برای دولت صالح از جمله اقدامات اولیه عربستان برای حمایت از یمن بود که در دوران پادشاهی ملک عبدالله انجام گرفت. از آنجایی که این تحولات نتیجه نداد و مردم معترض یمن بر خواسته‌های تحول خواهانه خود تأکید ورزیدند، عربستان سعودی طرح برکناری عبدالله صالح با امید حفظ ساختار سیاسی یمن را در دستور کار قرار داد که در بخش‌های بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در پایان این بخش باید گفت که از جمله عواملی که عربستان سعودی را نگران می‌کرد داشتن بیشترین مرز با یمن، قرار گرفتن حوثی‌های در مرزهای عربستان، نگرانی از تسلط بازیگران رقیب بر تنگه باب‌المندب و نگرانی از گسترش تحولات به سایر کشورها بود. لذا این وضعیت سبب شد که عربستان سعودی با حساسیت بالا تحولات یمن را دنبال کند تا از این طریق هم مانع تحول در یمن شود و هم مانع به هم خوردن توازن قوا به سود ایران و به ضرر خود در سطح منطقه گردد.

۴. چرایی حمله عربستان سعودی به یمن

پس از اینکه تلاش‌های مختلف عربستان برای متوقف کردن اعتراضات در یمن مانند حمایت از دولت مرکزی، طرح برکناری علی عبدالله صالح به شرط حفظ ساختار سیاسی یمن، ارسال کمک‌های نظامی و... جواب نداد و دولت عربستان به یمن حمله نظامی کرد (کریمی، ۱۳۹۰: ۲). اینکه چرا عربستان سعودی به کارگیری گزینه نظامی علیه یمن را مساعد و مطلوب دید، در سه سطح تحلیل ذیل قابل بررسی است.

۴-۱. سطح تحلیل داخلی عربستان سعودی

وقتی که تحولات یمن شروع شد ملک عبدالله پادشاه عربستان بود. شخصیت و رویکرد او به احتیاط و میانه‌روی معروف بود. لذا در مواجهه با تحولات یمن تلاش کرد از طریق رویکرد تدریجی فزاینده فشار، تحولات سیاسی یمن را به گونه‌ای مدیریت کند که ساختار سیاسی یمن حفظ شود.

با مرگ ملک عبدالله و روی کار آمدن ملک سلمان (ژانویه ۲۰۱۵)، رویکرد پیشین به حاشیه رفت. ملک سلمان که به خاطر کهولت سن قادر به مدیریت همه امور نبود، سمت وزارت دفاع را به پسر خود محمد بن سلمان واگذار کرد. همچنین به او سمت نایب ولیعهد داد و بعد از مدتی بر خلاف روال متعارف، محمد بن سلمان را به عنوان ولیعهد معرفی کرد. ملک سلمان در ۲۳ ژانویه پادشاه عربستان شد و ۶۲ روز بعد یعنی در ۲۵ مارس ۲۰۱۵ (۶ فروردین ۱۳۹۴) محمد بن سلمان وزیر دفاع وقت، عملیات موسوم به «طوفان قاطعیت» که به معنی مداخله نظامی در یمن بود را شروع کرد. وزیر دفاع جوان رویکرد محتاطانه پادشاه پیشین را کنار گذاشت و با اتخاذ گزینه نظامی در یمن، رویکرد متفاوتی در پیش گرفت. او که سودای ولیعهدی داشت (در سال ۲۰۱۷ با کنار زدن ولیعهد محمد بن نائف، محمد بن سلمان با حفظ سمت وزیر دفاع، ولیعهد سعودی شد) به دنبال این بود که به خاندان آل سعود نشان دهد که بهترین فرد برای رهبری این کشور است.

از نظر محمد بن سلمان که عملاً پادشاه دوفاکتو عربستان است، تهدید ناشی از قدرت‌گیری حوثی‌ها برای آل سعود یک تهدید وجودی بود و از این جهت مصمم به ادامه حملات تا تخریب مواضع این گروه و تحمیل خواسته‌های خود بر آنها بود. البته جایگاه راهبردی یمن و تأثیر مستقیم چگونگی مدیریت سیاسی-امنیتی آن همواره طی حدود یک قرن اخیر، بر امنیت ملی عربستان تأثیرگذار بوده است که منجر به مداخله مداوم ریاض در امور داخلی یمن شده است. با این حال محمد بن سلمان، برخلاف حکام پیشین سودای حذف کامل حوثی‌ها و جریان‌های رقیب در یمن را داشت و با شکل دادن ائتلافی از کشورهای عربی، سعی در رسیدن به این هدف داشت. در نگرش نظام سیاسی تحت امر محمد بن سلمان، تهدید ناشی از یمن خود نشئت گرفته از تهدید ایران بود به گونه‌ای که بن سلمان بارها تهدید کرد که ایران حمایت از حوثی‌ها را متوقف نکند، جنگ را به داخل ایران خواهد کشاند.

۲-۴. سطح تحلیل منطقه‌ای؛ تقابل سیاست تحول خواهی و حفظ وضع موجود

دو عامل اساسی در سطح تحلیل منطقه‌ای سبب شد که عربستان سعودی به یمن حمله نظامی کند که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۱-۲-۴. سیاست تحول خواهی ایران در سطح منطقه

در جریان تحولات بهار عربی، ایران به جز در سوریه، از تحول خواهی بنیادین در سایر کشورها مانند مصر، تونس، لیبی، بحرین، یمن و حتی عربستان حمایت کرد. لذا یکی از روندهای اصلی منطقه خاورمیانه، حمایت از سیاست تغییر با محوریت ایران بود که موفقیت کامل آن می‌توانست کلیت منطقه را دگرگون سازد.

در یمن حوثی‌ها به صراحت نشان داده بودند که از انقلاب اسلامی ایران تأثیر پذیرفته‌اند. برای مثال، سیدحسین الحوثی یکی از رهبران حوثی که در سال ۲۰۰۹ کشته شد در یک سخنرانی گفته بود «امام خمینی کسی است که حج را به معنای قرانی و کامل معرفی کرد و شیوه ادای حج را روشن ساخت. به ایرانیان آموخت که شعار برائت از آمریکا، برائت از مشرکان و برائت از اسرائیل را سر دهند». علاوه بر این، حوثی‌های زیدی از نظر اعتقادی به شیعیان دوازده امامی نزدیک هستند. حسین الحوثی هیچ سخنرانی نداشته است که از امام خمینی (ره) به عظمت یاد نکند و اینکه حزب الله لبنان، برائت از مشرکان، روز قدس، روز عاشورا و بسیاری از موارد دیگر به صورت جدی مورد حمایت او بوده است (موسوی نژاد، ۱۳۸۸). در همین زمینه عبدالملک الحوثی، رهبر حوثی‌ها، اقدام به تدریس تجارب پیروزی انقلاب اسلامی ایران در فصول درسی جوانان زیدی کرد. با شروع اعتراضات مردمی در یمن، مبارزان شیعه الحوثی با صدور بیانیه‌ای، حمایت کامل خود را از معترضان اعلام و اقدامات دولت مرکزی را محکوم کردند. جمهوری اسلامی ایران نیز به صراحت از مردم معترض یمن و حوثی‌ها حمایت کرد و خواهان تغییر نظام سیاسی در یمن شد. با شدت گرفتن اعتراضات مردمی «شورای هماهنگی احزاب مخالف» با اعلام همبستگی و همسویی با تظاهرات مردمی، خواستار پیوستن همه به جنبش مردمی شدند و نخبگان سیاسی عشیره‌های یمن بیش از هر زمان دیگری، بر سر تغییر نظام سیاسی به هم نزدیک شدند. پس از سرنگونی عبدالله صالح در دسامبر ۲۰۱۷، اگرچه با حمایت عربستان سعودی دولت منصور هادی در جنوب یمن شکل گرفت اما ایران دولت واقع در صنعا به رهبری انصارالله را به رسمیت شناخت.

۲-۲-۴. مخالفت بلوک حامیان وضع موجود با تحول

در سطح منطقه، کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس به رهبری عربستان سعودی و برخی دیگر از کشورهای عرب، همواره با تغییر و تحولات رادیکال در سطح منطقه مخالف بوده‌اند. با وقوع تحولات بهار عربی در کشورهای مختلف و از جمله در بحرین و یمن، دول محافظه کار حاشیه خلیج فارس به شدت احساس نگرانی کردند. در واقع، دول محافظه کار نگران آن بودند که تحول خواهی رادیکال به داخل کشورهای آنها نیز سرایت کند. لذا طبیعی بود که در جهت به شکست کشاندن تحول خواهی در مناطق نزدیک خود مانند یمن، اقدام کنند.

لذا از ابتدای شکل‌گیری تحولات انقلابی در خاورمیانه عربی، عربستان سعودی و برخی دیگر از کشورها، به عنوان کشورهای مدافع وضع موجود، سعی کردند تا در روند تحولات در کشورهای درگیر بی‌ثباتی خلل ایجاد کنند و انقلابیون را از خواسته‌هایشان منصرف گردانند؛ دخالت مستقیم نظامی در بحرین در حمایت از آل خلیفه، بارزترین نمود نوع نگاه عربستان به تحولات منطقه بود. درباره تحولات یمن، عربستان با تکیه بر نگرانی سایر کشورهای عرب حامی وضع موجود به ویژه در منطقه خلیج فارس، تلاش کرد سیاستی جدید در دستورکار قرار دهد. در واقع، عربستان تلاش کرد با استفاده از ظرفیت دیگر کشورهای منطقه که نگران تحولات بودند، در یمن به ایفای نقش بپردازد.

عربستان در قالب شورای همکاری خلیج فارس طرح برکناری صالح و حفظ ساختار نظام سیاسی در یمن را دستور کار خود قرار داد. بدین ترتیب، ریاض زمینه انتقال قدرت در یمن بدون امکان تعقیب قضایی عبدالله صالح رئیس‌جمهور این کشور را فراهم آورد. بعد از برکناری صالح، عربستان تلاش کرد تا با انتخاب «عبد ربه منصور هادی»، معاون علی عبدالله صالح، مسیر تداوم نفوذ خود در یمن را فراهم سازد (برزگر، ۱۳۹۲: ۳۴۰). با این حال منصور هادی قادر به مهار اعتراضات معترضان نشد به گونه‌ای که صنعا در اختیار مخالفان قرار گرفت. با شکست و ناتوانی منصور هادی، بر شدت نگرانی دول محافظه کار عرب به ویژه عربستان، از تحول خواهی مورد حمایت ایران افزوده شد.

عربستان سعودی و متحدین آن با آگاهی نسبت به نفوذ فکری ایران در جنبش حوثی‌ها و نگرانی از ارتقای جایگاه جریان‌های نزدیک به ایران در آینده سیاسی یمن و به تبع آن به هم خوردن موازنه قوا در سطح منطقه، در جهت حمایت از دولت منصور هادی در جنوب و علیه دولت انصارالله در شمال یمن یعنی صنعا را در دستورکار قرار داد. در واقع، نگرانی عربستان این بود که دولت واقع در صنعا نه تنها در حال شکست دادن منصور هادی است بلکه دولت با محوریت حوثی‌ها در شمال یمن و

در همسایگی عربستان است. از طرفی موفقیت حوثی‌ها در تسلط بر کل یمن می‌توانست منبع الهام بخشی برای دیگر جریان‌ها تحوّل خواه در سطح منطقه باشد. این وضعیت نه تنها عربستان و متحدان محافظه کار آن را در معرض تهدید قرار می‌داد بلکه موقعیت ایران را در کلیت منطقه تقویت می‌کرد. بر اساس این ارزیابی و اینکه عربستان حرکت حوثی‌ها را کاملاً به ایران نسبت داد، تشدید تنش بین ایران و عربستان اجتناب‌ناپذیر شد.

۳-۴. سطح تحلیل بین‌المللی

با آغاز حملات ائتلاف تحت رهبری عربستان سعودی به یمن که با هدف سرکوب حوثی‌ها و بازگرداندن قدرت به دست عبدربه منصور هادی صورت گرفت، دولت اوپاما با اکرار با رویکرد مداخله جویانه محور تحت رهبری ریاض همراهی کرد و به حمایت‌های سیاسی، اطلاعاتی و تأمین تسلیحاتی برای عربستان پرداخت. در واقع تصویب قطعنامه شورای امنیت علیه حوثی‌ها بدین معنی بود که ایالات متحده آمریکا، چراغ سبز مداخله در یمن را به عربستان داده است. با وجود این، چون اوپاما مایل به حمایت همه جانبه و تام از عربستان در جنگ یمن نبود و همواره تلاش داشت که از ابزارهای دیپلماتیک و راه حل‌های سیاسی نیز برای کاهش تنش‌ها و پایان منازعه در یمن استفاده کند، شرایط بین‌الملل کامل مساعد عربستان نبود. با روی کار آمدن دولت دونالد ترامپ در ژانویه ۲۰۱۷، رویکرد واشنگتن در قبال ریاض تغییر کرد و دولت ترامپ به حمایت همه جانبه از عربستان پرداخت.

عربستان سعودی که از ابتدای تأسیس به یکی از دوستان آمریکا تبدیل شده بود و هر دولتی در کاخ سفید مستقر می‌شد خود را متعهد به حفظ روابط واشنگتن - ریاض می‌دانست، از اواخر دوره اوپاما، به یک موضوع حزبی در آمریکا تبدیل شد. بدین معنی که دولت اوپاما حاضر به انجام حمایت کامل و بی‌قید و شرط از مداخله عربستان در یمن نبود و در موضوعی مانند امضای توافق هسته‌ای با ایران، به خواسته‌های عربستان توجه نکرد. اما دولت ترامپ رویکرد اوپاما را کنار گذاشت. ترامپ اولین سفر خارجی خود را به عربستان انجام داد و به حمایت همه جانبه و بی‌قید و شرط از عربستان سعودی و شخص بن سلمان پرداخت.

حمایت ترامپ، محمد بن سلمان را برای در پیش گرفتن سیاست‌های رادیکال بسیار جسورتر کرد. یکی از دلایل مهم ترامپ در حمایت از عربستان، ضدیت و دشمنی وی با ایران بود که مطلوب عربستان هم بود. در واقع، آمریکا در دوره ترامپ، سیاست خود در خاورمیانه را بر تمایز دوست از

دشمن متمرکز کرده بود و بدون هیچگونه تردیدی حمایتش از متحدانی مانند عربستان و اسرائیل را چندین برابر افزایش داد مشروط بر اینکه مقابله با دشمن مشترک یعنی ایران محور این تعاملات باشد. دلیل اینکه ترامپ، داماد و مشاور خود یعنی جارد کوشنر را برای ایجاد یک رابطه نزدیک با بن سلمان، به خدمت گرفت، این بود که ولیعهد سعودی را یک شریک قوی در انزوای ایران و مستعد عادی سازی روابط با اسرائیل میدید. (Hamid, 2018: 2)

افزایش حمایت‌های آمریکا از عربستان سعودی، خود سبب تداوم و تشدید تنش و بی‌ثباتی در یمن و کلیت منطقه خاورمیانه شد. زیرا این سیاست ترامپ، مکانیسم موازنه قوا در منطقه خاورمیانه را دچار اختلال می‌کرد. سیاست آمریکا در دوره اوباما در تعامل با ایران عربستان، حامل این پیام برای ریاض و جهان عرب بود که ایران دارای حق قانونی برای اعمال نفوذ در جهان عرب است. باراک اوباما، بر اساس آنچه در سال ۲۰۱۶ به جفری گلدبرگ از مجله آتلانتیک گفت: «(مسأله) یمن، ما را ملزم می‌کند که به دوستان خود، همچنین به ایرانیان بگوییم که باید راهی مشترک برای تقسیم منطقه و برقراری نوعی صلح سرد بیابند». دولت مردان عرب این سیاست آمریکا را اینگونه فهمیدند که باید آماده مقابله با ایران باشند. (Yong, 2021: 1) در واقع برداشت دولت‌های عربی مانند عربستان این بود که آمریکا آنها را رها کرده و باید خود به فکر خود باشند. ترامپ نگرش آنها را تغییر داد. بدین معنی که او نگاه اوباما و ضرورت توازن در روابط را باور نداشت. لذا با حمایت همه جانبه از مداخله عربستان در جنگ یمن، عملاً سبب طولانی‌تر شدن آن شد.

در واقع، سیاست‌های آمریکا در حمایت از بن سلمان، او را به این تلقی رساند که دست به هر اقدامی بزند از هرگونه پیگرد و مواخذه آمریکا مصون خواهد بود. ترامپ بارها عنوان کرد که هیچ یک از قراردادهای و توافقات موجود با ریاض را به منظور تغییر رفتار عربستان لغو نخواهد کرد. آمریکا نشان داد که تصمیمات بن سلمان می‌تواند از هرگونه پیامد معنی‌داری مصون باشد. (Henderson, 2018)

چنین حمایتی به سود عربستان برای تداوم عملیات نظامی خود در یمن بود.

به طور کلی چراغ سبز اولیه اوباما برای شروع جنگ در یمن و نیز حمایت بی قید و شرط دولت ترامپ از عربستان، این پیام را به عربستان انتقال داد که شرایط بین‌المللی مساعد و مطلوب اقدام نظامی در یمن است و همین عامل عربستان را بر آن داشت تا دست به اقدامات متحورانه‌ای مانند جنگ در یمن بزند.

۵. چرایی پایان یافتن جنگ یمن توسط عربستان سعودی

از اواخر سال ۱۳۹۹ بتدریج نشانه هایی از تمایل محمد بن سلمان برای پایان دادن به جنگ در یمن و در پیش گرفتن گزینه دیپلماسی پدیدار شد. این تمایل از ابتدای سال ۱۴۰۰ جنبه عملی به خود گرفت. بدین معنی که گفت وگوهای صلح بین دو طرف آغاز و بدین ترتیب فضای جنگ بین دو کشور فروکش کرد. حال سوال اساسی که مطرح می شود این است که چرا بعد از ۶ سال جنگ محمد بن سلمان تصمیم گرفت به آن پایان دهد. در ادامه نشان داده می شود که تغییر و تحولاتی در سطح سه گانه یاد شده سبب شد که بن سلمان دیگر گزینه جنگ را گزینه ای آسان و مطلوب تفسیر نکند.

۱-۵. سطح تحلیل داخلی عربستان سعودی

محمد بن سلمان دو ماه بعد از آغاز سلطنت پدر خود، در مقام وزیر دفاع دستور حمله به یمن را صادر کرد. او زمانی که جنگ یمن را شروع کرد به پیامدهای آن کاملاً آگاه نبود. بعد از مدتی برای او روشن شد که جنگ نه تنها سبب تأمین امنیت جنوب عربستان نشده بلکه در اثر حملات موشکی و پهپادی انصارالله یمن، سبب فقدان امنیت در مرزهای جنوبی عربستان شده است. از طرفی محمد بن سلمان با تکیه بر برنامه توسعه ۲۰۳۰ که در صدد تبدیل عربستان به کشوری توسعه یافته و صنعتی است، به این نکته پی برد که جنگ مانع تحقق برنامه های او است. هدف بلندپروازانه عربستان سعودی برای تبدیل شدن به یک اقتصاد صنعتی پیشرفته و همچنین یک قطب فرهنگی و گردشگری تا سال ۲۰۳۰ با وجود جنگ در یمن سازگار نبود. جنگ نه تنها سبب تشدید فشارهای بین المللی علیه عربستان شده بود بلکه فضای داخلی این کشور را برای سرمایه گذاری خارجی ناامن کرده بود. حمله پهپادی به تاسیسات نفتی آرامکو در شهریور ۱۳۹۸، یکی از نشانه های بارز ناامن بودن فضای داخلی عربستان بود. از طرفی عربستان برای دستیابی به اهداف برنامه توسعه ۲۰۳۰، به حمایت های ایالات متحده، تجارت با اروپا، چین و دیگر نقاط دنیا و نیز ثبات در منطقه خاورمیانه نیاز داشت.

لذا در سطح تحلیل دولت ملی، جنگ یمن دو پیامد منفی برای دولت عربستان در بر داشت. پیامد اول فقدان امنیت در مرزهای جنوبی این کشور بود که مانع از جذب سرمایه گذاران بین المللی برای برنامه های اقتصادی بلندپروازانه محمد بن سلمان می شد. پیامد دوم این بود که روابط عربستان با دنیای غرب و از جمله ایالات متحده تحت الشعاع جنگ یمن قرار گرفته بود. جنگ یمن به مانع اصلی برای روابط بهتر ایالات متحده و عربستان تبدیل شده بود. هزینه و تلفات انسانی جنگ یمن سبب مخالفت شدید کنگره آمریکا و نهادهای حقوق بشری در کشورهای غربی شده بود. این وضعیت تصویر

منفی‌ای از نظام سیاسی عربستان و شخص محمد بن سلمان به دنیا مخابره می‌کرد. لذا عربستان به این آگاهی دستبافت که صلح با حوثی‌ها نه تنها بستر امنیتی لازم برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی را فراهم می‌کند بلکه ممکن است به بهبود روابط با آمریکا و از سرگیری واردات تسلیحات نظامی از آمریکا نیز منجر شود. (Ottaway, 2023)

علاوه بر این، دولت عربستان سعودی برای مهار ایران به جای آمریکا به چین روی آورد و رئیس‌جمهور شی جین‌پینگ را میانجی‌بهتری برای تعامل با تهران دید؛ زیرا به دلیل روابط ویژه ایران و چین، مشارکت چین مطمئن‌ترین تضمین برای دوام هرگونه توافق عربستان با ایران بود. (Fantappie and nasar, 2023) لذا به نظر می‌رسد که ریاض درصدد است منافع خود را نه از مسیر ژئوپلیتیک که از مسیر ژئواکونومیک پیش ببرد. یکی از دلایل اصلی این اقدام، نیازهای داخلی عربستان است. محمد بن سلمان، توسعه اقتصادی به عنوان یک نیاز اصلی را در اولویت خود قرار داده و تعامل با چین نه تنها می‌تواند به توسعه اقتصادی عربستان کمک کند بلکه می‌تواند به ثبات در روابط تهران - ریاض نیز کمک کند.

۲-۵. سطح تحلیل منطقه‌ای

هرچند محیط منطقه‌ای ابتدا مطلوب حمله عربستان به یمن بود اما بتدریج تغییراتی در آن رخ داد که امکان تداوم جنگ برای عربستان را دشوار کرد:

اول اینکه متحدین منطقه‌ای عربستان در جنگ یمن بتدریج مسیر خود را جدا کردند و از طولانی شدن جنگ و هزینه‌های آن ضرر کردند. برای مثال، امارات متحده عربی به عنوان مهمترین متحد منطقه‌ای عربستان در تجاوز به یمن، از راهبرد زمین سوخته ریاض در یمن پیروی نکرد. هدف اصلی امارات حفظ نفوذ و تسلط خود بر آبراهه باب‌المندب بود که با حضور جدایی‌طلبان جنوب در عدن تأمین می‌شد. به این خاطر این کشور با تعدیل نیروهای خود در یمن، سیاست مذاکره و پایان خشونت‌ها را در دستور کار قرار داد.

دوم اینکه نه تنها دشمنی ایران از بین نرفت بلکه ایران نیز سیاست خصمانه‌ای در مواجهه با عربستان در پیش گرفت که کلیت منطقه را برای دو طرف بی‌ثبات می‌کرد. عربستان که دیگر اقتصاد را اولویت خود قرار داده بود به این نتیجه رسید امکان حذف ایران نه تنها وجود ندارد بلکه دشمنی ایران اجازه توجه به اولویت‌های اقتصادی را نمی‌دهد. لذا با افزایش قدرت ایران و گروه‌های نیابتی آن (مخصوصاً در یمن) و پرهزینه شدن دشمنی با آنها، عربستان در مسیر تنش‌زدایی با ایران حرکت کرد.

عربستان حتی روابط خود را با سوریه و گروه‌های مقاومت هم عادی کرد تا از هزینه‌های خود بکاهد.

سوم اینکه برخلاف ترامپ که خواهان اتحاد دولت‌های منطقه علیه ایران بود و سبب تشدید تنش می‌شد دولت بایدن به دنبال کاهش سطح خصومت‌ها در روابط ریاض و تهران و شکل‌گیری تعاملاتی هرچند محدود به منظور بهبود ثبات منطقه‌ای و جلوگیری از وقوع جنگ بین دو کشور کمک کرد. در واقع آمریکا به عنوان یک بازیگر فرامنطقه‌ای، کشورهای منطقه خاورمیانه را به کاهش تنش تقویت کرد. جیک سالیوان مشاور امنیت ملی آمریکا در این زمینه گفت: «متحدین منطقه‌ای ما فهمیده‌اند که هیچ امداد غیبی وجود ندارد و امداد غیبی نئوکانه‌ها و فشار حداکثری هم به نتیجه منجر نشد و این یک فرصت است. لازم است تهران و عربستان در زمینه عراق و یمن به تفاهماتی دست یابند. ما اصلاً انتظار نداریم که مشکلات ایران با عربستان یا با اسرائیل در سطح راهبردی حل شوند، بلکه به دنبال گام‌هایی تاکتیکی هستیم که اجازه تنش‌زدایی را بدهد و شرایطی فراهم شود که اختلافات راهبردی منجر به جنگ نشوند» (Sullivan, 2020). عامل آمریکا اگرچه یک عامل بین‌المللی است اما اثرگذاری آن در سطح منطقه و پیامهایی بود که به کلیه کشورهای منطقه داد. این پیام آمریکا سطح تنش و خصومت در منطقه را کاهش و فضا را برای گفتگوهای ایران و عربستان یا ایران و امارات فراهم کرد.

۳-۵. سطح تحلیل بین‌المللی

تغییر فضای بین‌المللی با روی کار آمدن دولت دموکرات بایدن، یکی از اصلی‌ترین دلایل پایان جنگ یمن بود. در واقع، در دورانی که ترامپ حامی بی‌چون و چرای عربستان بود، حزب دموکرات به شدت با این سیاست مخالفت کرد. با قتل جمال خاشقچی، مخالفت حزب دموکرات با سیاست‌های آمریکا در قبال عربستان شدت یافت. در ادامه این مخالفت‌ها و در ایام کمپین‌های انتخاباتی سال ۲۰۲۰، جو بایدن نامزد حزب دموکرات به صراحت به انتقاد از سیاست‌های عربستان سعودی و شخص بن سلمان پرداخت.

با پیروزی بایدن و ورود او به کاخ سفید روشن بود که برخلاف ترامپ، عربستان اولویت بایدن نخواهد بود. در این بین، جنگ یمن به منبع اختلافی مهم برای روابط ایالات متحده و عربستان تبدیل شد. به این خاطر با آغاز دولت جدید آمریکا، تغییر سیاست آمریکا در مقابل عربستان آغاز شد. جو بایدن در اولین سخنرانی خود در وزارت خارجه این کشور بیان داشت که جنگ یمن باید پایان یابد

و آمریکا به کلیه حمایت‌های این کشور برای حملات تهاجمی به یمن و همچنین صادرات تسلیحاتی در این زمینه پایان خواهد داد که چنین نیز شد. (guardian, 2021)

بدین ترتیب، بایدن باعث پایان همه حمایت‌های آمریکا از تهاجم ائتلاف به یمن شد. به این معنی که دولت بایدن فروش تسلیحات «تهاجمی» آمریکا به عربستان را با حمایت کنگره (عقب‌نشینی باطری‌های دفاع موشکی ایالات‌متحده در حالی که شهرهای عربستان توسط موشک‌ها و پهپادهای یمنی بمباران می‌شدند) را تعلیق کرد. همچنین دولت بایدن اقدام به حذف حوثی‌ها به عنوان یک گروه تروریستی کرد (اقدامی که در دوران ترامپ انجام شده بود). سیاست دولت بایدن در پایان دادن به حمایت از عربستان در جنگ یمن، عربستان سعودی را در موقعیت بدی قرار داد. لذا هرچند سیاست آمریکا سبب واگرایی در روابط ریاض - واشنگتن شد اما عربستان را نیز ترغیب کرد که به پایان جنگ از طریق کشوری مانند ایران بیاندهد.

در واقع، شکست ترامپ در انتخابات نوامبر ۲۰۲۰ و رویکرد انتقادی بایدن به سیاست‌های عربستان در ایام کمپین‌های انتخابات ریاست جمهوری که خواست کنگره آمریکا نیز بود، گویای این واقعیت بود که دولت جدید آمریکا آزادی عمل دولت ترامپ را به عربستان سعودی نخواهد نداد. زیرا سیاست‌های عربستان سعودی در مواجهه با همسایگان خود مانند قطر و یمن از یک سو و نیز نقض حقوق بشر در پرتو پرونده قتل جمال خاشقچی از سوی دیگر سبب هزینه‌های زیادی برای آمریکا شده بود. عربستان سعودی این تحول ژئوپلیتیکی مهم را نمی‌توانست نادیده بگیرد و لذا گزینه پایان دادن به جنگ یمن را در دستور کار قرار داد.

نتیجه‌گیری

با شروع تحولات بهار عربی به ویژه در کشوری مانند یمن و بحرین، عربستان سعودی تصور کرد که موقیت منطقه‌ای و امنیت داخلی آن در مقابل رقیب دیرینه یعنی ایران تضعیف شده است. این موضوع یکی از ستون‌های سیاست در عربستان بود که در برداشت مقامات سعودی در خطر قرار گرفته بود. لذا به موازات شدت نگرانی عربستان از تحولات یمن، رویکرد این کشور نیز به سمت رادیکال شدن حرکت کرد. اما آنچه که در واقع امکان تهاجمی شدن سیاست‌های عربستان در مواجهه با یمن را امکان‌پذیر می‌ساخت و کاربست جنگ علیه یمن را ممکن کرد، فراهم شدن شرایط در سطح داخلی عربستان، در سطح منطقه‌ای و نیز در سطح بین‌المللی بود.

در سطح داخلی با مرگ ملک عبدالله، محمد بن سلمان جوان به عنوان پسر ملک سلمان فضا را برای

اتخاذ رویکرد تهاجمی مناسب دید. در سطح منطقه‌ای نیز بلوک کشورهای محافظه کار که نگران تحول خواهی موجود در سطح منطقه با حمایت ایران بودند، به ائتلاف عربستان برای حمله به یمن پیوستند. در سطح بین‌المللی نیز دولت اوباما چراغ سبز حمله را داد اما حاضر به حمایت تام از عربستان نشد. با روی کار آمدن ترامپ فضا تغییر کرد. اشتراک دیدگاه دولت ترامپ و عربستان سعودی سبب شد که عربستان مصرانه به جنگ یمن ادامه دهد. با تغییر شرایط فوق، عربستان سعودی به ناچار گزینه جنگ را کنار گذاشت. در سطح تحلیل داخلی عربستان، محمد بن سلمان متوجه پیامدهای جنگ، امکان ناپذیر بودن رسیدن به اهداف اولیه جنگ و نیز تضاد جنگ با برنامه توسعه ۲۰۳۰ خود شد. در سطح منطقه‌ای نیز تهدیدات ایران علیه عربستان و هزینه‌های ناشی از آن شدت یافت و دولتی مانند امارات متحده عربی مسیر خود را از عربستان در جنگ یمن جدا کرد. همچنین دولت جدید آمریکا نیز خواهان تنش‌زدایی در منطقه خاورمیانه شد. در سطح بین‌المللی نیز دولت دموکرات بایدن به حمایت‌های خود از جنگ یمن پایان داد. لذا در این مقاله استدلال شد که منابع تغییر و تداوم رفتار عربستان در مقابل یمن را باید در سه سطح داخلی این کشور، سطح منطقه‌ای و نیز سطح بین‌المللی جست‌وجو کرد.

منابع

- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۴). *مداخله نظامی سعودی در یمن: در جست‌وجوی امنیت یا پرستیژ*، وب‌سایت ابرار معاصر تهران.
- برزگر، کیهان (۱۳۹۲). *تحولات عربی، ایران و خاورمیانه*، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ اول، تهران.
- بک، محمدعلی (۱۳۹۳). *تلاش برای تداوم ایران هراسی این بار از طریق یمن، دیپلماسی ایرانی*، دسترسی به <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1935900>
- بوزان، بری، ویور، الی (۱۳۸۸). *مناطق و قدرت‌ها؛ ساختار امنیت بین‌الملل*، ترجمه رحمان قهرمانپور، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- درایسدل، آلسدیدر و بلیک، جرالده. اچ (۱۳۹۶). *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه دره میر حیدر (مهاجرانی)، چاپ نهم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- رمضانی، روح‌الله (۱۳۹۴). *چارچوب تحلیلی بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*.

ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

سلطانی فر، محمدحسین (۱۳۹۶). ریشه‌ها و تاریخچه اصول‌گرایی در مصر، تهران، دفتر مطالعات

سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

کریمی، کامران (۱۳۹۰). مبانی و اهداف سیاست‌خارجی عربستان سعودی، مرکز بین‌المللی مطالعات

صلح، ۱۴ تیر.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱). «نظریه سازه‌نگاری متعارف و پژوهش در روابط بین الملل و استلزامات

پژوهشی»، مجله پژوهش سیاست نظری.

موسوی، میرنجف و شهابی فر، عوض و خشت زر، بهروز و گله، رقیه (۱۳۹۷). «بررسی و مقایسه

تقابل سیاسی ایران و عربستان سعودی در دفاع مقدس و بعد از تحولات سال ۱۳۹۰ در منطقه»،

دومین همایش ملی جغرافیا و محیط زیست، شیروان.

موسوی نژاد، سیدعلی (۱۳۸۸). «شیعیان زیدی و تحولات اخیر یمن»، ماهنامه موعود، شماره ۱۰۸-

۱۰۷.

نویدی نیا، فرزاد و گودرزی، مهناز (۱۳۹۹). «جایگاه منطقه‌ای ایران و عربستان در دوره پساداعش»،

فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام.

والتز، کنت (۱۳۹۷). نظریه سیاست بین‌الملل. ترجمه عباس زمانیان، تهران، نشر نی، ۱۳۹۷.

همتی، مرتضی، ابراهیمی، شهرروز و گودرزی، مهناز (۱۳۹۹). «سیاست موازنه‌سازی عربستان در برابر

ایران در یمن». برنامه ریزی فضایی.

Fantappie, [Maria and Nasr, Vali](#) (2023), A New Order in the Middle East? Iran and Saudi Arabia's Rapprochement Could Transform the Region, foreign affairs, available at: <https://www.foreignaffairs.com/china/iran-saudi-arabia-middle-east-relations>

Hamid, Shadi (2018), Arabia Saudi is taunting trump, brookings, available at: Fantappie, [Maria and Nasr, Vali](#) (2023), A New Order in the Middle East? Iran and Saudi Arabia's Rapprochement Could Transform the Region, foreign affairs, available at: <https://www.foreignaffairs.com/china/iran-saudi-arabia-middle-east-relations>

Henderson, Simon (2018). Of course Saudi Arabia's Leader Doesn't Fear

U.S. Fury. We Give Him Everything He Wants, Washington institute: available at: <https://carnegie-mec.org/diwan/83703>

Ottaway, David (2023), Partners of Choice: Biden's Plan to Check China in Saudi Arabia and the Gulf, Wilson center, available at: <https://www.wilsoncenter.org/article/partners-choice-bidens-plan-check-china-saudi-arabia-and-gulf>

Sullivan, Jake (2020), U.S. Grand Strategy in the Middle East, CSIS, available at: <https://www.csis.org/events/jake-sullivan-us-grand-strategy-middle-east>

The guardian (2021), Biden announces end to US support for Saudi-led offensive in Yemen, available at: <https://www.theguardian.com/world/2021/feb/04/us-end-support-saudi-led-operations-yemen-humanitarian-crisis>

Waltz, Kenneth N (1959). Man, The State, And war: A Theoretical Analysis, New York: Colombia university press.

Young, Michael (2021). As the Biden administration enters office, several assumptions about the Middle East will have to be abandoned, Carnegie, available at: <https://carnegie-mec.org/diwan/83688>

چالش‌های دوگانه‌ی رقیب محور مقاومت - محور سازش در بازسازماندهی نظم در منطقه جنوب غرب آسیا محمد محمودی کیا^{۷۹}

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

چکیده: ماهیت پویای تحولات حادث شده در منطقه جنوب غرب آسیا و نیز شکل‌گیری قطب‌بندی‌های جدید امنیتی در آن، بر پیچیدگی‌های آینده نظم و الگوهای همکاری و منازعه در این منطقه راهبردی می‌افزاید. شکل‌گیری دوگانه رقیب محور مقاومت و محور سازش یکی از برجسته‌ترین نمودهای روندهای نظم‌ساز در این منطقه به شمار می‌رود. امری که فرجام آن می‌تواند به شکل‌گیری یک نظم نوین ژئوپلیتیکی با قواعد کنش متفاوتی منجر شود. این تحقیق به دنبال بررسی تأثیرات این الگوهای نوین از روابط میان بازیگران منطقه‌ای است (بیان مسئله). محقق با استفاده از روشی ترکیبی از مصاحبه نخبگانی و تحلیل مضمونی (روش تحقیق)، به دنبال ارائه پاسخ به سؤال اصلی تحقیق است که چالش‌های دوگانه‌ی رقیب محور مقاومت - محور سازش در بازسازماندهی نظم در منطقه جنوب غرب آسیا، از نظر نخبگان مورد مصاحبه چیست؟ (سؤال تحقیق). شناخت دقیق نحوه تأثیرگذاری دوقطبی یادشده، نیازمند شناخت نحوه توزیع قدرت در منطقه، ویژگی‌های محیطی و نیز نقاط قوت و ضعف هر یک از محورهای یاد شده است. در این تحقیق از میان ۳۰ مصاحبه انجام شده با خبرگان، ۵۸ مضمون در شناخت تغییرات در مؤلفه‌های شکل‌دهنده به محیط کنش، ۷۸ مضمون در توضیح چالش‌های محور مقاومت و ۱۱۴ مضمون در توضیح چالش‌های محور سازش احصا شده است (یافته تحقیق).

واژگان کلیدی: محور مقاومت، محور سازش، نظم منطقه‌ای، جنوب غرب آسیا، چالش‌ها

۱. استادیار پژوهشکده امام خمینی ره و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

۱. مقدمه

شدت پدیده تحولات در دو دهه اخیر، منجر به شکل یافتن اشکال نوینی از نظم ژئوپلیتیک در منطقه جنوب غرب آسیا شده است. مسائلی چون تلاش برای عادی‌سازی روابط اعراب حاشیه خلیج فارس با اسرائیل، رقابت نزدیک آمریکا و روسیه برای افزایش نفوذ در منطقه از طریق تأثیرگذاری بر روند تحولات جاری (به‌ویژه در بحران سوریه)، بروز ناآرامی‌ها و اغتشاشات داخلی در سوریه و عراق و متعاقب آن تأسیس ناکام دولت افراط‌گرای اسلامی عراق و شام و نیز ایجاد یک ائتلاف نظامی به رهبری عربستان در تجاوز به یمن از جمله مواردی است که در ژئوپلیتیک نوین خاورمیانه مطرح است.

درواقع، چهره جدید ژئوپلیتیکی خاورمیانه را می‌توان با مشخصه‌هایی چون افزایش همکاری‌های استراتژیک برخی بازیگران منطقه‌ای همچون ترکیه و عربستان با اسرائیل در زمینه‌های فنی، بازرگانی، امنیتی و نظامی، سرمایه‌گذاری گسترده عربستان در بخش امنیتی - نظامی و فناوری اطلاعات با همکاری ایالات متحده و اسرائیل، تلاش این کشور برای متنوع‌سازی منابع درآمدی و نیز کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی، ویرانی قابل‌ملاحظه و ازهم‌گسیختگی سیاسی - اجتماعی در سوریه، افغانستان و یمن و نیز بخش‌های قابل‌توجهی از عراق ترسیم کرد. علاوه بر این، وجود اختلافات قومی، قبیله‌ای و فرقه‌ای؛ اختلافات ناشی از وجود اقلیت‌های مذهبی، نژادی و زبانی؛ و نیز اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی بر شدت بحران‌های موجود در خاورمیانه افزوده است (عیوضی، ۱۳۸۷: ۱۶۳). به عبارت دیگر، ژئوپلیتیک نوین خاورمیانه بر اساس مؤلفه‌هایی چون منابع مالی سرشار کشورهای حوزه خلیج فارس به‌ویژه عربستان و امارات، توان طراحی و قطب‌سازی اسرائیل و نیز راهبرد آینده‌نگرانه آمریکا برای تداوم حضور و صیانت از منافع خود در منطقه در یک قطب و همکاری‌های راهبردی اقتصادی، امنیتی و نظامی ایران، روسیه و چین و نیز تحولات میدانی در عراق، سوریه، یمن و لبنان در قطب دیگر در حال شکل‌گیری است.

این تحقیق می‌کوشد تا با مطالعه تأثیرات شکل‌گیری قطب‌بندی جدید همکاری‌های نظامی و امنیتی در منطقه جنوب غرب آسیا، مبتنی بر دوگانه محور مقاومت - محور سازش، چگونگی شکل‌گیری روندهای نظم و قدرت در این منطقه را مورد مطالعه قرار دهد.

جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان کنشگری فعال و اثرگذار در ساخت ترتیبات نظم منطقه‌ای غرب و جنوب غرب آسیا، از ظرفیت‌های قابل‌توجهی برای تأثیرگذاری بر روندهای نظم‌ساز در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است که کنش فعالانه و هوشمندانه دستگاه دیپلماسی در جریان

بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند درجه آزادی عمل بیشتری را برای کنش سیاست خارجی کشور فراهم آورده و به تبع آن، جایگاه کشور را در نظم در حال شکل‌گیری نظام بین‌المللی ارتقا بخشد.

سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که افکار عمومی نخبگان سیاسی و دانشگاهی مورد مصاحبه در این تحقیق، در خصوص چالش‌های دوگانه‌ی رقیب محور مقاومت - محور سازش در بازسازماندهی نظم در منطقه جنوب غرب آسیا، چه دیدگاهی دارند؟ و این که، رقابت میان دوگانه رقیب محور مقاومت و محور سازش، چگونه بر بازسازی روندهای نظم منطقه‌ای در زیرسیستم جنوب غرب آسیا تأثیرگذار بوده است؟ محقق برای پاسخ به این سؤال، با طرح سؤالات فرعی ذیل، تلاش دارد تا پاسخی تحلیلی بدان ارائه نماید:

۱- چه عواملی موجب تغییر در وضع ژئوپلیتیکی در منطقه جنوب غرب آسیا شده است؟

(محیط‌شناسی)

۲- محور مقاومت برای ایفا نقش به‌عنوان یک نیروی نظم‌ساز با چه چالش‌هایی در عرصه عمل

مواجه است؟

۳- محور سازش برای ایفا نقش به‌عنوان یک نیروی نظم‌ساز با چه چالش‌هایی در عرصه عمل

مواجه است؟

۲. سوابق پژوهشی در این موضوع

بررسی سوابق پژوهشی در حوزه موضوع این تحقیق، حکایت از وجود سه گروه اصلی از تحقیقات در این رابطه دارد:

گروه نخست، همچون یزدانی و شجاع (۱۳۸۶) و اخباری و ایازی (۱۳۸۶) به نقش و تأثیر سیاست‌های به اجرا گذارده شده توسط قدرت‌های سطح نظام بر روندهای نظم‌ساز در منطقه جنوب غرب آسیا اشاره کرده‌اند و مدعی هستند که رقابت‌های منطقه‌ای به دلیل حضور مؤثر آمریکا فشرده‌گی بیشتری پیدا خواهند کرد و لذا، تغییر در نظام خاورمیانه در هزاره سوم را باید در تغییر در الگوهای قدرت، سیاست‌ها، منازعه و همکاری منطقه‌ای جستجو کرد.

دسته دوم تحقیقات با تأکید بر ماهیت نظم بین‌المللی موجود سعی در تبیین نحوه ساخت نظم در زیرسیستم منطقه‌ای جنوب غرب آسیا دارند. دانش‌نیا (۱۳۹۶) با طرح این پرسش که شکل‌گیری و

زوال نظم هژمونیک بین‌المللی از چه منطقی پیروی می‌کند و در نظام بین‌الملل کنونی چه امکاناتی از حیث مفصل‌بندی قدرت و نظم، و رای ظرفیت تمدن غربی، پیش‌رو قرار دارد، برداشتی از مفاهیم قدرت، نظم و هژمونی ارائه می‌دهد که ضمن تبیین چگونگی ایجاد بحران در نظم هژمونیک غرب‌محور، ظرفیت‌های تمدن نوین اسلامی برای شکل‌دادن به نظمی فراگیر در هندسه نوین قدرت جهانی را به بحث می‌گذارد.

دسته سوم تحقیقات بر پویایی‌های سیاسی در درون منطقه جنوب غرب آسیا تأکید دارد. علی‌آبادی (۱۳۹۰) با تأکید بر تحولات متعاقب بهار عربی در کشورهای خاورمیانه، شرایط جدید حادث شده در این منطقه را حائز نشانه‌های فرهنگی و هویتی برجسته‌ای می‌داند به‌طوری‌که در نتیجه آن، بازیگران حاشیه‌ای، معادله قدرت در مرکز را دگرگون کرده و جلوه‌های وستفالیایی قدرت و حاکمیت را به چالش کشیده‌اند؛ لذا، در این محیط جدید، شاهد نقش‌آفرینی فعالانه‌تر عنصر هویت و به‌تبع آن، ظهور جلوه‌هایی از دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی در محیط‌های منطقه‌ای هستیم که زمینه‌های تعارض نیروهای مختلف را علیه هم فراهم می‌آورد. قدسی (۱۳۹۱) به دنبال تبیین کدهای ژئوپلیتیکی در عرصه شکل‌گیری جغرافیای سیاسی نوپدید خاورمیانه و نیز توجه به نقش‌آفرینان و بازیگران اصلی آن است. نگارنده ضمن اشاره به دو بازیگر عمده منطقه‌ای ایران و ترکیه، چنین ادعا می‌کند که ویژگی‌های ژئوپلیتیکی ایران و ترکیه این دو کشور را به اصیل‌ترین بازیگران منطقه خاورمیانه تبدیل کرده است. کشیشیان سیرکی (۱۴۰۱) با طرح این سؤال که حمایت ایران از محور مقاومت چه تأثیری بر امنیت این منطقه در سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۱۱ داشته، چنین ابزار می‌داند که تأثیر حمایت ایران از محور مقاومت موجب گسترش جنگ‌های نیابتی، افزایش فرقه‌گرایی، حمله عربستان به یمن، ارتقا جنگ سرد منطقه‌ای، مسابقه تسلیحاتی، منازعه پیرامون موضوع فلسطین و آنارشیک‌تر شدن فضای منطقه‌ای شده است. یوسفوند و آدمی (۱۴۰۱) چنین نتیجه گرفته‌اند که بر اثر توافق عادی‌سازی ایران به‌عنوان دشمن مشترک در مرکزیت قرار گرفته و به حضور رژیم صهیونیستی در سواحل جنوبی ایران منجر شده که در نهایت به تشدید منازعات و الگوهای دشمنی در غرب آسیا منجر می‌شود. گودرزی (۱۴۰۱) چنین اظهار می‌دارد که امارات به‌عنوان بازیگر سیاسی در منطقه پرآشوب غرب آسیا به دنبال ارتقای جایگاه خود با هدف رفع مؤلفه‌های تهدیدزا است و لذا اقدام به ورود به حوزه‌های تنازع و کشمکش در منطقه، ائتلاف‌سازی با اسرائیل و مشارکت در حمله به یمن کرده است که این رفتارها متأثر از متغیرهای تهدیدزای قدرت مانند توانایی اقتصادی، نظامی و

جمعیت زیاد کشورهایمانند ترکیه و ایران و مجاورت با این کشورها و قابلیت تهاجمی آنهاست. در مجموع، بررسی ادبیات موجود حکایت از آن دارد که علی‌رغم حساسیت و اهمیت موضوع برای دانشوران ایرانی، پویایی مسائل و روندهای جاری در ساخت الگوی نظم‌ساز در منطقه جنوب غرب آسیا، بر پیچیدگی موضوع می‌افزاید؛ فلذا این ویژگی بر ضرورت استمرار مطالعات علمی صحنه می‌گذارد. از این رو، مطالعه جدیدترین تحولات سیاسی می‌تواند در پیشبرد افق مطالعات پیشین مؤثر واقع شود. همچنین، روش اجرای این پژوهش در احصای بی‌واسطه دیدگاه محققان ایرانی و به طور خاص، محققان غیرایرانی نیز می‌تواند وجه نوآوری دیگر این تحقیق باشد.

۳. روش پژوهش

از منظر روش، محقق از روشی تلفیقی (مصاحبه نخبگانی و تحلیل مضمون) بهره گرفته است؛ بدین صورت که ابتدا در مقام جمع‌آوری اطلاعات، پس از شناسایی خبرگان دانشگاهی، نسبت به برگزاری جلسات مصاحبه با ایشان اقدام و دست آخر، از روش تحلیل مضمون برای یافتن شبکه مضامین بهره گرفته شده است.

۳-۱. مشارکت‌کنندگان و روش نمونه‌گیری

مشارکت‌کنندگان در بخش مصاحبه نخبگانی از میان ۳۰ تن از صاحب‌نظران و پژوهشگران حوزه سیاست و امنیت بین‌الملل هستند که با روش نمونه‌گیری هدفمند از نوع گلوله‌برفی و تا حد اشباع نظری، انتخاب شده‌اند که از این بین، ۱۰ نفر از نخبگان مورد مصاحبه از میان استادان و کارشناسان روابط بین‌المللی غیرایرانی و ۲۰ نفر هم از جمع خبرگان سیاسی و دانشگاهی ایرانی هستند.

۳-۲. داده‌های کیفی پژوهش

مفاهیم، واژه‌ها و عبارات کلیدی برآمده از مصاحبه با متخصصان، داده‌های کیفی پژوهش را تشکیل داد. ابزار جمع‌آوری داده‌های کیفی، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته است.

۳-۳. اعتباریابی داده‌های کیفی

به‌منظور افزایش اعتبارپذیری از روش تلفیق مصاحبه همراه بررسی متون و مدارک استفاده شده است. همچنین مصاحبه‌های کدگذاری شده به پنج نفر از مشارکت‌کنندگان برگشت داده شد تا بررسی کنند

که آیا محققان دیدگاه‌های آنان را نشان داده‌اند. به منظور اعتمادپذیری دو تن از صاحب‌نظران حوزه روابط بین‌المللی، تجزیه و تحلیل داده‌ها را مجدد انجام داده‌اند.

۳-۴. روایی بخش کیفی

در تحلیل محتوای مصاحبه‌ها و یادداشت‌های متخصصان، معیار اعتبار پژوهش، میزان تکرار و تأکید بر عبارات، کلمات و مفاهیم کلیدی تا سطحی است که اشباع نظری محرز گردد و داده‌ها تکراری شده و با عبارت‌های قبلی یکسان باشند، به گونه‌ای که عبارات یا مفاهیم جدید به ندرت مشاهده شوند. در این پژوهش، توافق و اجماع بالای متخصصان درباره هر یک از ملاک‌ها و نشانگرهای چارچوب اولیه، اعتبار بالایی آن را نشان می‌دهد.

۳-۵. پایایی بخش کیفی

برای اطمینان از پایایی بخش کیفی پژوهش‌ها از آزمون قابلیت اعتماد استفاده شده که به درجه بازبافت‌پذیری و تکرارپذیری داده‌ها از سوی سایر افراد اطلاق می‌شود.

۳-۶. روش تجزیه و تحلیل داده‌های کیفی

برای تجزیه و تحلیل داده‌های کیفی از روش تحلیل مضمون استفاده شد. در فرایند تحلیل مضمون، داده‌های حاصل از مصاحبه و یادداشت‌های متخصصین در قالب جدول کدهای معنایی جدول‌واره، اصطلاحات، مفاهیم و عبارات کلیدی و مهم مرتبط با چارچوب مورد بحث در این مقاله، تنظیم و سپس در دو مرحله داده‌های مذکور مورد تحلیل مضمون قرار گرفت. در مرحله اول داده‌های پرتکرار یا داده‌های حاوی مضامین مهم و کلیدی طی فرایند مقایسه مستمر و بر اساس وجوه تشابه به عنوان مضامین پایه انتخاب شدند. سپس در مرحله دوم، مضامین پایه بر اساس وجوه تشابه و طی فرایند مقایسه مستمر به طبقات کلی‌تر و انتزاعی‌تر تقسیم شدند و بدین ترتیب با مضامین سازمان‌دهنده مرتبط شدند به طوری که دو یا چند مضمون پایه با یک مضمون سازمان‌دهنده ارتباط برقرار کردند.

۳-۷. روش جمع‌آوری اطلاعات

اطلاعات پایه در این پژوهش بر اساس مصاحبه‌های عمقی با کارشناسان سیاسی و دانشگاهی ایرانی

و غیرایرانی برگرفته شده است. بر این اساس، محقق با شناسایی فهرستی از جامعه هدف سعی در ایجاد ارتباط اولیه با ایشان کرده و پس از کسب نظر موافقت خبرگان برای شرکت در جلسات گفت‌وگو، ابتدا سؤالات پژوهش برای ایشان ارسال شده تا آمادگی ذهنی پیشین برای پاسخگویی در جلسه مصاحبه داشته باشند و سپس زمانی برای برگزاری جلسه گفت‌وگو و یا در صورت تمایل ایشان برای ارسال مکتوب پاسخ‌ها تعیین شد. همچنین از خبرگان مورد سنجش نیز در شناسایی دیگر خبرگان مطلع در این زمینه پرسش شد که این عامل به بسط شبکه نخبگانی محقق کمک شایانی کرد. نخبگان مشارکت‌داده شده در این تحقیق علاوه بر داشتن داشتن تحصیلات دانشگاهی در زمینه روابط بین‌الملل یا علوم سیاسی، در مشاغلی چون سفارت، مدیران و فعالان رسانه‌ای ممتاز، استادان دانشگاه و نیز رؤسای احزاب و جریان‌های سیاسی و اجتماعی برگزیده شده‌اند.

۴. مبانی نظری پژوهش

مسئله ماهیت متحول و در حال شکل‌گیری نظم و پویایی‌های آن در سطح نظام و نیز سطح زیرنظام از موضوعات مورد توجه نظریه‌پردازان و محققان روابط بین‌المللی است؛ چه این که به باور محققان، نظم بین‌المللی معاصر ماهیتی سیال داشته و این پویایی تحت شرایط و نیروهای مختلف می‌تواند دستخوش تغییر قرار گیرد. بر همین اساس، هر درون‌داد قابل توجهی به محیط نظام می‌تواند بر ماهیت نظم سیستمی تأثیرگذار باشد چه این که نظریات مختلفی در این خصوص با وقوع عالمگیری بیماری کرونا و یا وقوع بحران اوکراین مطرح شده است. (رک: محمودی کیا، ۱۴۰۰: ۷-۹۱-۷۱).

منطقه جنوب غرب آسیا به واسطه وجود منابع سرشار انرژی و نیز موقعیت ژئوپلیتیکی خود از دیرباز همواره یکی از نقاط کانونی در سیاست بین‌المللی بوده است و در دوره معاصر و پس از اتمام نظام قیومیت بر بخش اعظم این منطقه، بازیگران عمدن نظام جهانی همواره تلاش داشته‌اند تا به نحوی بر ماهیت عناصر نظم‌ساز در این منطقه تأثیرگذار باشند. این مسئله با تقویت روندهای ملی‌گرایانه در کشورهای منطقه، اشکال جدید و پیچیده‌تری به خود گرفت. تأسیس رژیم جعلی اسرائیل در نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، نشان از تأسیس یک ورودی آشوب‌ساز برای کنترل پویایی‌های داخلی این منطقه بود؛ امری که با پشتیبانی‌های غرب از اسرائیل، این دیدگاه را تقویت می‌کند که این رژیم، نیروی نیابتی غرب برای اعمال فشار بر کشورهای منطقه است. از آن زمان تا کنون، توزیع قدرت میان اسرائیل و کشورهای منطقه نیز دستخوش فراز و فرودهای مختلف شده است؛ چنانچه این رژیم جعلی از یک رؤیای شکست‌ناپذیری و قدرت مطلقه پس از جنگ‌های

۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، به رژیم ضعیف شده در قبال عرصه‌های جدید نبرد به طور عمده در سال‌های ۲۰۰۰، ۲۰۰۶، ۲۰۰۸-۲۰۰۹، تبدیل شد.

این رخداد را می‌توان با کاربست نظریه چرخه قدرت در تحلیل پویایی‌های درونی این منطقه راهبردی جهان مورد تحلیل قرار داد. در همین راستا، دران^{۸۰} در جستجوی توصیف و توضیح مکانیسم، علل و چگونگی انتقال از یک ساختار به ساختار جدید، در پاسخ به این پرسش که چه عواملی موجب دگرگونی در سیستم‌ها می‌شوند و چرا این دگرگونی‌ها، پیوسته در تاریخ همراه با جنگ‌های عظیم بوده‌اند، نظریه چرخه قدرت را ارائه می‌دهد. این نظریه ادعا می‌کند که رشد و زوال قدرت ملی، کلیدی برای فهم وقوع جنگ‌های بزرگ به دست می‌دهد. به اعتقاد دران، تغییر در قدرت ملی از یک الگوی منظم صعود، بلوغ و انحطاط پیروی می‌کند و این خط سیرها، رقابت‌های مرتبط با قدرت‌های بزرگ را انعکاس می‌دهند. هنگامی که این دولت‌ها با وارونگی غیرمنتظره‌ای در مسیر و میزان تغییر در خط سیر قدرتشان مواجه می‌شوند، در معرض شک‌های روانی گوناگونی قرار می‌گیرند که خطر وقوع جنگ‌های عمده را افزایش می‌دهد. نظریه دران از دو بخش تشکیل شده است: بخش نخست، دینامیک صعود و افول قدرت‌ها و بخش دوم، نتایج بخش اول برای جنگ‌های اصلی. به نظر نویسنده، بحران‌های ساختاری فقط از طریق بررسی رفتار تهدیدآمیز چالش‌کننده برای موقعیت قدرت برتر قابل بررسی هستند (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴: ۱۶۳).

کانون اصلی توجه این نظریه از لحاظ محتوایی، تعادل میان قدرت و نقش است. بر طبق این دیدگاه، نقش هر بازیگر تابعی از قدرت اوست؛ هماهنگی و تعادل میان قدرت و نقش موجب رضایت و صلح می‌گردد. رابطه معکوس نیز مصداق دارد؛ افزایش قدرت از یک سو و محدودیت‌های غیرقابل قبولی که توسط سیستم از طریق نقش محدود بر بازیگر تحمیل می‌شود از سوی دیگر، موجب نارضایتی و کوشش جهت پر کردن فاصله بین قدرت و نقش می‌شود. در نتیجه، قدرت جدید جهت تحصیل منابع، تعیین قواعد بازی و شکل دادن به نظام بین‌الملل، به چالش قدرت فائده می‌پردازد (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴: ۱۶۶).

در این تحقیق تلاش شده است تا با تکیه بر نظریه چرخه قدرت، به این موضوع پرداخته شود که تغییرات در سطح توازن نیروهای نظم‌ساز در منطقه جنوب غرب آسیا و ظهور دوگانه رقیب محور

⁸⁰ Doran

مقاومت - محور سازش، چگونه بر ساخت روندهای آتی نظم در این منطقه کمک می‌کند؟ و این که مبتنی بر نقاط قوت و ضعف این دوگانه رقیب، چه آینده‌ای در توزیع قدرت میان نیروهای قاعده‌ساز در این منطقه متصور خواهد بود؟

۵. یافته‌های تحقیق

سؤال نخست: چه عواملی موجب تغییر در ترتیبات ژئوپلیتیکی در منطقه جنوب غرب آسیا شده است؟ (محیط‌شناسی)

| مضامین | | |
|--|--|--|
| فراگیر | سازمان‌دهنده | عام |
| قد برافراشتن چین در سیاست جهانی و بسط نفوذ در خاورمیانه | افزایش اقبال عمومی در منطقه برای بسط همکاری با چین | تلاش عربستان و امارت برای فاصله گرفتن از آمریکا در مقابل تقویت روابط اوراسیا و بهبود روابط با چین و روسیه (م. ۴) تلاش چین برای تسلط هر چه بیشتر بر شریان نفتی خاورمیانه (م. ۷) |
| | روند افزایشی قدرت‌یابی چین در عرصه سیاست و اقتصاد بین‌المللی | رشد سریع اقتصادی چین در منطقه آسیا پاسفیک به نفع تثبیت جایگاه رهبری چین در این منطقه (م. ۳) بازی چین در زمین قواعد نظم اقتصادی لیبرالی آمریکایی و آسیب‌پذیری و وابستگی اقتصاد چین به دلار (م. ۱۸) |
| | مهار چین و روسیه به عنوان اولویت نخست سیاست خارجی آمریکا | سیاست آمریکا مبنی بر تقویت اسرائیل در منطقه به منظور بسط حضور خود در شرق آسیا برای مهار قدرت‌یابی چین (م. ۱۰) اولویت آمریکا برای مقابله با نفوذ چین، روسیه و ایران در منطقه (م. ۵) طبیعت منافع قدرت‌های منطقه‌ای و نیز مواضع مختلف آنها در قبال نحوه مواجهه با منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خلال موضوعات و بحران‌های منطقه‌ای (م. ۱) خطر گسترش ناتو به شرق و افزایش تنش‌ها میان روسیه و غرب (م. ۱۸) تقابل سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا و چین (م. ۱۸) |
| حمایت غرب و استقبال برخی از دولت‌های عرب منطقه برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل و نیز وقوع بحران‌های عمیق | تعقیب سیاست مهار ایران توسط اسرائیل | تلاش اسرائیل برای استفاده از اراضی و نیز فضای کشورهای عربی برای مهار ایران و یا وارد آوردن ضربه به ایران (م. ۱۱) تلاش اسرائیل برای رویارویی دریایی با ایران و نیز گسترش دامنه جغرافیای نبرد به سوریه و عراق (م. ۱۲) |

| | | |
|---|---|--|
| <p>اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در اسرائیل</p> | <p>تلاش اسرائیل برای تقویت قدرت اقتصادی خود در منطقه</p> | <p>تلاش اسرائیل برای تسلط بر منابع انرژی منطقه و نیز بسط نفوذ سیاسی خود در بخش‌هایی از منطقه که از نظر طایفه‌ای، مذهبی و نژادی دچار تشتت است (م. ۱۲)</p> <p>تقویت روابط اسرائیل با هند و اعراب با هدف تفوق نظامی و امنیتی و اقتصادی اسرائیل بر منطقه خاورمیانه (م. ۳)</p> <p>تبدیل کشورهای خاورمیانه به بافت اقتصادی رژیم صهیونیستی از طریق طرح انتقال گاز و برق به عراق، سوریه و لبنان (م. ۳)</p> |
| <p>تلاش غرب برای عادی‌سازی وضعیت اسرائیل در منطقه و مشروعیت بخشیدن به موجودیت آن</p> | <p>تلاش غرب برای عادی‌سازی وضعیت اسرائیل در منطقه و مشروعیت بخشیدن به موجودیت آن</p> | <p>تلاش غرب برای وسعت بخشیدن به فضای تنفسی اسرائیل (م. ۲۰)</p> <p>تلاش قدرت‌های سطح نظام برای تغییر ماهیت روابط اعراب و اسرائیل از طریق تعقیب پروژه معامله قرن (م. ۱)</p> <p>سیاست تقارب و آشتی دولت‌های عربی با اسرائیل در پی سیاست چرخش آسیایی آمریکا که موجب ایجاد حس تنهایی و اضطراب در میان متحدان آمریکا شد. (م. ۵)</p> <p>تعقیب طرح‌های سیاسی با عناوین فریبنده و نیز تلاش برای مشروعیت‌سازی سیاست عادی‌سازی از طریق پیمان صلح ابراهیم (م. ۱)</p> <p>تغییر در موازنه ژئواستراتژیک از خاورمیانه به سوی اوراسیا و به نفع اسرائیل (م. ۳)</p> |
| <p>تمایل بخشی از دولت‌های منطقه برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل به منظور ارتقای نقش و قدرت اقتصادی و همکاری‌های دفاعی</p> | <p>تمایل بخشی از دولت‌های منطقه برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل به منظور ارتقای نقش و قدرت اقتصادی و همکاری‌های دفاعی</p> | <p>تلاش اعراب برای حل مسئله فلسطین از طریق رویه‌های قانونی سازمان ملل (م. ۱۷)</p> <p>خروج اسرائیل از صدر فهرست دشمنان اعراب و جایگزینی آن با ایران (م. ۱۷)</p> <p>عادی‌سازی و بسط روابط جمهوری آذربایجان با رژیم صهیونیستی در قالب سیاست اتحاد اقیانوس (م. ۱۲)</p> |
| <p>بروز بحران‌های عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در داخل اراضی اشغالی</p> | <p>بروز بحران‌های عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در داخل اراضی اشغالی</p> | <p>بروز شکاف‌های عمیق و بی‌سابقه در اسرائیل و امکان افزایش خشونت داخلی و بی‌ثباتی سیاسی در اراضی اشغالی (م. ۷)</p> |
| <p>افول قدرت مطلق کنشگری آمریکا در سیاست جهانی</p> | <p>چالش‌های فراوری سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا ناشی از قدرت‌یابی ایران</p> | <p>تلاش آمریکا برای امتناع از نقش‌آفرینی ایران در پرکردن خلأ راهبردی در منطقه (م. ۷)</p> <p>استفاده از کشورهای عربی به منظور مهار ایران برای بسط نفوذ و تسلط آمریکا بر شرق (م. ۳)</p> <p>شکست افسانه شکست‌ناپذیری ارتش اسرائیل (م. ۸)</p> |

| | | |
|--|--|--|
| | | <p>شکست هیمنه آمریکا در منطقه در پی مواجهه‌های نظامی ناکامیاب با ایران به‌ویژه پس از ترور سردار سلیمانی (م. ۴)</p> <p>جایگزینی یک رقیب عقیدتی به‌جای یک رقیب سیاسی در دوران پسا شوروی (م. ۲۹)</p> |
| | | <p>پیامدهای سیاست چرخش محور سیاست آمریکا از غرب آسیا به شرق آسیا (م. ۷)</p> <p>تلاش آمریکا برای امتناع از دسترسی روسیه به آب‌های گرم از طریق خاورمیانه (م. ۷)</p> <p>افزایش بی‌ثباتی نسبت به منافع آمریکا در غرب آسیا (م. ۳)</p> <p>افول قدرت هژمون آمریکا در سیاست جهانی (م. ۴)</p> <p>کاهش سطح نیروهای نظامی سنتنکام در منطقه خاورمیانه در سال ۲۰۲۳ (م. ۵)</p> |
| تلاش عربستان برای بازسازی صورت هویتی جدید برای خود | سیاست هویتی جدید نخبگانی سعودی و افزایش فضای رقابتی با ایران | <p>تشدید سطح رقابت‌های سیاسی و امنیتی میان ایران و عربستان (م. ۱۸)</p> <p>تلاش عربستان برای برساختن تصویر و هویت جدیدی از خود با تعقیب پروژه تنوم (م. ۷)</p> |
| روند افزایشی قدرت و نفوذ ایران در منطقه | افزایش فشارهای بین‌المللی برای اعمال تغییر در رفتار منطقه‌ای ایران | <p>اجماع‌سازی برای کاهش قدرت منطقه‌ای ایران از طریق اعمال تحریم‌های بین‌المللی، امنیتی‌سازی پرونده ایران و نیز حمایت از بحران‌های داخلی در ایران (م. ۱)</p> <p>تلاش کشورهای جریان عادی‌سازی برای قطع وابستگی عراق به منابع انرژی ایران (م. ۳)</p> <p>افزایش فشارهای بر ایران برای پیشبرد برنامه عادی‌سازی (م. ۱۹)</p> |
| | موقعیت و مزیت‌های اقتصادی و منابع طبیعی ایران | <p>موقعیت راهبردی ایران در برخورداری از منابع سرشار نفت و گاز در هنگامه وقوع بحران اوکراین (م. ۸)</p> <p>اهمیت یابی فزاینده اقتصادی خاورمیانه و کشورهای برخوردار از منابع انرژی همچون ایران در هنگامه بحران اوکراین و تشدید وابستگی و آسیب‌پذیری غرب از بی‌ثباتی در جریان انرژی (م. ۱۰)</p> |
| | شکست تلاش‌ها برای انزوای ایران | <p>تلاش برای به انزوا کشاندن ایران در منطقه (م. ۲۰)</p> <p>شکست پروژه اجماع‌سازی علیه ایران در منطقه (م. ۲۸)</p> <p>الهام‌گیری و تأثیرپذیری نسل جدید بازیگران محور مقاومت از انقلاب اسلامی ایران (م. ۲)</p> <p>تغییر در توازن استراتژیک در منطقه خاورمیانه به نفع جبهه مقاومت و ایران به دلیل افول اکثریت نیروهای سنتی در سیاست جهانی (م. ۷)</p> |

| | | |
|---|--|--|
| افول و ظهور قدرت‌های جدید در جهان عرب و منطقه خاورمیانه | تغییر در توازن قدرت میان بازیگران عربی منطقه | <p>بروز بحران‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی در مصر (م. ۷)</p> <p>احتمال ظهور قدرت جدید عربی در الجزایر (م. ۷)</p> <p>تثبیت موازنه جدید قوا به نفع محور مقاومت در پی تحولات ۲۰۰۰ به بعد (م. ۴)</p> <p>قدرت‌یابی فزاینده اخوان المسلمین و دیگر گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه (م. ۵)</p> <p>انتقال مرکز ثقل منطقه از دو کشور سنتی سابق مصر و سوریه به حاشیه جنوبی خلیج فارس (م. ۵)</p> |
| | تغییر در راهبردهای دولت‌های منطقه در قبال تحولات جدید حادث شده در منطقه | <p>بحران در ترکیه و احتمال بروز تنش‌های داخلی به دلیل بحران‌های اقتصادی (م. ۴)</p> <p>تلاش عراق برای بازیابی قدرت پیشین خود (م. ۱۸)</p> <p>رویکرد تجدیدنظرطلبانه ترکیه در سیاست‌های منطقه‌ای خود (م. ۷)</p> <p>سیاست امارات متحده عربی برای کاهش دخالت در بحران یمن و تکیه بر ثروت و سیاست فضای باز برای جذب سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی (م. ۵)</p> |
| روند اجتماعی سازی قدرت در منطقه و در عرصه بین‌المللی | <p>شکل‌گیری اشکال جدید قدرت در منطقه</p> <p>احتمال شکل‌گیری بلوک‌بندی جدید در سیاست جهانی در بین کشورهای تحت ظلم نظام سرمایه‌داری (م. ۷)</p> <p>بروز یک تحول جهانی مبنی بر بیرون‌راندن نفوذ استعماری غرب در همه عرصه‌ها (م. ۷)</p> <p>تغییر در قواعد درگیری در محدود جغرافیایی جنوب غرب آسیا در پی وقوع انقلاب اسلامی (م. ۸)</p> <p>تقویت روندهای دموکراسی‌خواهی در میان جوامع منطقه (م. ۱۰)</p> | |

سؤال دوم: محور مقاومت برای ایفا نقش به‌عنوان یک نیروی نظم‌ساز با چه چالش‌هایی در عرصه عمل مواجه است؟

| مضامین | | |
|--|--------------------------------------|---|
| فراگیر | سازمان‌دهنده | عام |
| استفاده حداکثری از ظرفیت رسانه‌ای برای بر ساختن تصویری | امنیتی سازی ایران در نزد افکار عمومی | ارتقای سطح درگیری و تعارض میان ایران و اسرائیل از سطح منازعه سیاسی و یا درگیری در کشور ثالث به سطح خشونت‌های عریان و عملیات نظامی علیه مقاصد نظامی و راهبردی در داخل اراضی یکدیگر (م. ۱۸) |
| | | امنیتی سازی چهره ایران در نظام بین‌المللی و افکار عمومی جهان (م. ۱) |
| | | بازشدن پرونده ایران در خلال جنگ روسیه و اوکراین تحت عنوان حمایت پهپادهای انتحاری از ارتش روسیه (م. ۱) |

| | | |
|--|--|--|
| <p>مخدوش از ایران و محور مقاومت</p> | | <p>بدبینی کشورهای عربی از مقاصد و اغراض سیاست خارجی ایران پس از تحولات بهار عربی (م. ۱۷) چالش در حوزه دیپلماسی و سیاست همسایگی برای به رسمیت شناساندن سیاسی و امنیتی محور مقاومت (م. ۲۷)</p> |
| | <p>تشدید جنگ رسانه‌ای و شناختی علیه ایران</p> | <p>فضای رسانه‌ای ایران‌هراسانه (م. ۱۵) تشدید جنگ شناختی و جنگ‌های هیبریدی علیه ایران و افکار عمومی آن (م. ۱) تلاش غرب برای روایتگری جدید و تأثیرگذاری بر تاریخ و نظام باورهای جوامع عرب مسلمان (م. ۴) اعمال جنگ ترکیبی و جنگ شناختی علیه ایران و جبهه مقاومت برای تغییر در نگرش جامعه عربی و جهانی نسبت به آن (م. ۷) تلاش غرب و متحدان عربی آن برای ارائه تصویری مخدوش از محور مقاومت و هراس افکنی از جبهه مقاومت در افکار رهبران عربی (م. ۱۰)</p> |
| | <p>تشدید پروژه ایران‌هراسی</p> | <p>مهار ایران عامل اصلی سیاست تقارب اعراب به اسرائیل (م. ۱۷) تسری ادراک ایران‌هراسی از سطح دولت‌ها به سطح جوامع پس از ناآرامی‌های سوریه (م. ۱۷) پروژه ایران‌هراسی غرب برای مقابله با بسط نفوذ ایران در منطقه (م. ۷)</p> |
| | <p>وقوع بحران‌های اجتماعی و سیاسی در داخل ایران</p> | <p>چالش‌های اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی ناشی از بروز ناآرامی‌های تابستان و پائیز ۱۴۰۱ در ایران (م. ۱) تأثیر اعتراضات داخلی ۱۴۰۱ در ایران بر نحوه و میزان حمایت ایران از محور مقاومت (م. ۷)</p> |
| <p>کاهش قدرت حمایت‌گری ایران از جریان مقاومت</p> | <p>کاهش توان ایران نسبت به حمایت از جنبش‌های مقاومت در اثر تحریم‌های اقتصادی</p> | <p>چالش‌های ناشی از افزایش دامنه تحریم‌های بین‌المللی علیه قدرت کنش اقتصادی برای تقلیل سطح و قدرت حمایت‌گری ایران از محور مقاومت (م. ۱) اعمال محدودیت‌های اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی علیه کشورهای حامی مقاومت توسط آمریکا و هم‌پیمانان غربی، عربی و عربی‌اش (م. ۱۰) مهار ایران موجب شده تا کشورهای درگیر در پروژه عادی‌سازی در سایه حمایت آمریکا از ظرفیت‌های بیشتری استفاده نمایند و به تقویت روندهای همگرایی منجر شود (م. ۲۷)</p> |
| <p>سیاست‌های</p> | <p>سیاست‌های غرب برای مهار</p> | <p>تأثیر نفوذ غرب و آمریکا بر تصمیم‌سازی کشورهای عربی منطقه (م. ۲)</p> |

| | | |
|--|---|--|
| <p>حمایت گرایانه آمریکا از کشورهای حامی سازش</p> | <p>نفوذ گفتمان مقاومت و تلاش برای تضعیف آن</p> | <p>وجود ائتلاف جهانی به رهبری آمریکا در مقابل محور مقاومت (م. ۲) تلاش محافل اطلاعاتی آمریکا و غرب برای الگوسازی هویت پایه در برابر محور مقاومت از طریق طرح پیمان ابراهیم (م. ۲۹) سیاست تنش آفرینی و تفرقه افکنانه آمریکا در بین کشورهای منطقه برای تسریع و تسهیل در فرایند عادی سازی (م. ۲۹) پیشرفت در برنامه خریدهای جدید دفاع هوایی و موشکی کشورهای عربی از آمریکا (م. ۵) میل فزاینده در جهت مسلح شدن گروه های لبنانی (م. ۱۸) سیاست حمایت آمریکا مبین بر احیای ابتکار راهبردی و برنامه ریزی برای آبادانی منطقه و احیای توانمندی متحدانش (م. ۷) دخالت و حمایت آمریکا و غرب برای ایجاد ناآرامی های اجتماعی، دینی و فرقه ای در کشورهای محور مقاومت (م. ۱۰)</p> |
| <p>قدرت رسانه های غرب در جنگ رسانه ای و روایتگری</p> | <p>ضعف جبهه مقاومت در روایتگری و تصویرسازی در جنگ رسانه ای</p> | <p>تحریف رسانه ای و پروپاگاندای رسانه ای علیه محور مقاومت (م. ۲) استفاده اسرائیل از برتری فناوریانه در عرصه رسانه ای برای پیشبرد پروژه عادی سازی (م. ۱۴) فشارهای رسانه ای علیه جبهه مقاومت (م. ۴) ضعف در بهره گیری از ابزارهای کنش رسانه ای برای روایت سازی (م. ۸) ضعف در قدرت رسانه ای در جبهه مقاومت (م. ۲۳) ضعف در دیپلماسی عمومی و رسانه ای (م. ۲۴) تلاش اسرائیل برای خلق واقعیت وارونه برای اثرگذاری بر اذهان جامعه عربی و اسلامی (م. ۱۴)</p> |
| <p>وجود چالش های پر دامنه اقتصادی و اجتماعی در کشورهای حامی مقاومت به واسطه فشارها و محدودیت های غرب</p> | <p>بروز بحران های اقتصادی و اجتماعی در کشورهای حامی مقاومت در اثر فشارهای غرب</p> | <p>چالش های پر دامنه و متنوع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در کشورهای حامی گفتمان مقاومت (م. ۱۸) چالش های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در ایران و وقوع دوره های ناآرامی در این کشور (م. ۱۸) قدرت محدود و اثر موقتی کنشگری جنبش های اجتماعی در زنده نگاه داشتن مسئله ای در افکار عمومی (م. ۱۷) دامن زدن به دو گانه فقر - رفاه برای ایجاد مقبولیت اجتماعی عادی سازی در بین جوامع عربی (م. ۱۸) عدم تسلط کامل و مؤثر دولت سوریه بر کشور (م. ۱۸) تلاش برای قطع وابستگی عراق به منابع انرژی از ایران (م. ۳) وجود نظام تحریم های گسترده همچون تحریم های معروف به سزار علیه سوریه به منظور ایجاد محدودیت ها برای متحدان ایران (م. ۷) چالش های اقتصادی جوامع محور مقاومت (م. ۸) عدم دسترسی و برخورداری از کنش اقتصادی ایمن و کارآمد (م. ۲)</p> |

| | | |
|--|--|---|
| <p>تغییر در نظام باورها و ارزش‌های جوامع عربی و اسلامی به واسطه تهاجم فرهنگی</p> | <p>عدم کادرسازی و گفتمان‌سازی میان نسل‌های جدید و نیز وجود شبکه‌ای از مبلغان و کارگزاران فرهنگی با مأموریت مشروعیت‌بخشیدن به گفتمان‌سازش</p> | <p>تلاش برای تأثیرگذاری بر باورهای جوامع عربی حامی ایده مقاومت همچون عراق برای دست‌کشیدن از حمایت گفتمانی از ایران و سوق‌دادن ایشان به جامعه عربی (م. ۱۸)</p> <p>تهاجم فرهنگی گسترده نسبت به فرهنگ بومی و دینی کشورهای اسلامی (م. ۱۰)</p> <p>عدم به‌روزرسانی گفتمان مقاومت برای نسل جدید و متناسب با تحولات عصری (م. ۲۹)</p> <p>توسعه روابط فرهنگی و فکری در میان دولت‌های حامی عادی‌سازی (م. ۲۹)</p> <p>وجود شبکه مبلغان اسلامی برای مشروعیت‌بخشیدن به پروژه عادی‌سازی (م. ۸)</p> <p>ضعف در تقویت حمایت و پشتیبانی نخبگانی از گفتمان مقاومت (م. ۸)</p> <p>خطر تطمیع نخبگان و به‌کارگیری ایشان برای تحریف واقعیت‌ها و ارزش‌ها و حقیقت‌سازی وارونه از پدیده‌ها (م. ۸)</p> <p>تلاش برای دین‌سازی در منطقه به‌منظور مشروعیت‌بخشیدن به عادی‌سازی از طریق طرح دین چهارم (دین ابراهیمی) که جامع ادیان اسلام، مسیحیت و یهودیت باشد (م. ۲۹)</p> <p>تلاش برای مشروعیت‌بخشی به عادی‌سازی از طریق ابزار دین (م. ۱۰)</p> <p>سوءاستفاده از مفاهیم مقدس برای مشروعیت‌بخشی به ایده عادی‌سازی (م. ۶)</p> <p>تلاش برای تأثیرگذاری و هدایت جریان روشنفکری در کشورهای عربی (م. ۶)</p> <p>فتنه اختلاف مذهبی شیعه - سنی در منطقه (م. ۴)</p> <p>تلاش اسرائیل برای تأثیرگذاری بر ذهنیت نرم جهان اسلام و مفهوم‌سازی و شکل‌دادن شبکه‌های ذهنی جهان اسلام (م. ۱۳)</p> |
| <p>فقدان همراهی سیاستمداران عرب و نیز سازمان‌های اسلامی با گفتمان مقاومت</p> | <p>خیانت و عدم همراهی بخشی از نخبگان فلسطینی در همراهی با مقاومت</p> | <p>عدم همراهی تشکیلات خودگردان با نیروهای مقاومت و دست‌اندازی در این مسیر (م. ۲۳)</p> <p>سکوت مجامع اسلامی و عربی در قبال جنایات اسرائیل و پروژه عادی‌سازی (م. ۲۳)</p> <p>خیانت برخی از رهبران عربی به آرمان فلسطین (م. ۲۴)</p> <p>ناکامیابی و عدم موفقیت جبهه مقاومت در یافتن متحدان قابل‌اتکا در داخل و خارج از منطقه در سطح دولتی (م. ۲۷)</p> |

| | | |
|--|---|---|
| <p>تقویت قدرت اقتصادی رژیم صهیونیستی در منطقه در سایه عادی سازی روابط با اعراب</p> | <p>همکاری های اقتصادی و تجاری اسرائیل با رژیم های منطقه منجر به افزایش و تقویت قدرت اقتصادی این رژیم شده است.</p> | <p>تشکیل ائتلاف اسرائیل با کشورهای عرب منطقه، قدرتی مضاعف به این رژیم می بخشد (م. ۱۲)</p> <p>تقویت روابط تجاری و اقتصادی اسرائیل و اعراب (م. ۱۲)</p> <p>تأسیس مجمع گازی مدیترانه شرقی در مصر با عضویت اسرائیل در سال ۲۰۱۹ (م. ۱۲)</p> <p>سرعت قابل توجه و پیشرفت در روابط تجاری چین و اسرائیل (م. ۱۴)</p> |
| | <p>تبعات عادی سازی روابط اسرائیل و اعراب در خلق تهدیدات نوین برای محور مقاومت</p> | <p>نزدیکی هر چه بیشتر اسرائیل به آمریکا می تواند مانعی در برابر موضع ملت ها در مخالفت با عادی سازی و به رسمیت شناختن اسرائیل باشد (م. ۱۲)</p> <p>تلاش برای عادی سازی می تواند منجر به خلق تهدیدات جدید علیه ایران و محور مقاومت شود (م. ۱۲)</p> <p>اقدامات اسرائیل برای افزایش دایره متحدان خود در منطقه از آذربایجان تا کردستان عراق و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس (م. ۱۸)</p> <p>اعمال برخی سیاست های عادی سازی در میان کشورهای عرب همچون بازگذاشتن حریم فضایی به روی هواپیماهای اسرائیلی، بازگشایی دفاتر تجاری و سیاسی و یا اجازه ورود گردشگر از سرزمین های اشغالی (م. ۱)</p> <p>پیمان ابراهیم می تواند منجر به مشارکت راهبردی عمیق تری میان اعراب و اسرائیل در برابر تهدید مشترک پنداشته ایشان یعنی ایران شود. (م. ۵)</p> <p>تلاش اسرائیل برای تکمیل حلقه محاصره ایران از طریق ایجاد روابط در مناطق شمالی، غربی و جنوبی ایران (م. ۱۲)</p> |
| <p>محوریت و نقش عربستان در تعقیب و تحقق سیاست عادی سازی</p> | <p>بهره گیری و استفاده اسرائیل و آمریکا از نقش و ظرفیت دولت سعودی برای پیشبرد اهداف خود در منطقه</p> | <p>بهره گیری عربستان از جایگاه و نفوذ معنوی خود در جهان اسلام برای اعمال فشار بر ایران (م. ۱۸)</p> <p>نقش محوری عربستان سعودی در تشویق اعراب نسبت به الحاق به سیاست عادی سازی (م. ۱)</p> <p>تلاش آمریکا برای حفظ متحدانش و به طور خاص عربستان سعودی در موضع باج گیری (م. ۷)</p> <p>تقویت نقش قدرت های میانی و منطقه ای همچون عربستان سعودی، الجزایر، ونزوئلا و برزیل در پی بحران انرژی در قبال جنگ اوکراین (م. ۷)</p> |

سؤال سوم؛ محور سازش برای ایفا نقش به عنوان یک نیروی نظم ساز با چه چالش هایی در عرصه عمل مواجهه است؟

مضامین

| فراگیر | سازمان دهنده | عام |
|--|---|--|
| فقدان اجتماعی سازی | فقدان پشتوانه اجتماعی و مشروعیت مردمی پروژه عادی سازی | عدم اجتماعی سازی و مشروعیت مردمی عادی سازی (م. ۲۹) (م. ۲۲) (م. ۲۴) (م. ۸) (م. ۱۸) (م. ۳) (م. ۲) (م. ۱) (م. ۹) (م. ۱۲) عدم تمایل ارتش و نیروهای مسلح کشورهای اسلامی متمایل به سازش همچون ترکیه برای همکاری با ارتش رژیم صهیونیستی (م. ۲۶) فقدان رابطه سیاسی اکثریت ۲۱ کشور عربی با اسرائیل (م. ۲۶) جرم انگاری عادی سازی در پارلمان عراق (م. ۲۶) (م. ۱۲) فشار افکار عمومی مانع جدی در برابر پروژه عادی سازی (م. ۱۵) دستوری بودن توافق های صلح و پروژه عادی سازی از بالا به پایین (م. ۲۰) نفرت جامعه عربی از توافق نامه صلح با اسرائیل (م. ۱۱) از بین رفتن عوامل عینی اثربخشی روند عادی سازی در خاورمیانه (م. ۷) |
| فقدان مشروعیت دینی | عدم همراهی نهاد دین با نهاد سیاست در کشورهای عربی حامی سازش | عدم تأیید پیمان صلح توسط نهادهای سنتی دینی در جوامع دینی عربی همچون الازهر (م. ۱) (م. ۱۱) |
| وزن ناچیز در سیاست بین المللی و ماهیت غیردموکراتیک کشورهای حامی سازش | وزن کم و قدرت بازیگری محدود طرفداران سازش | وزن پائین کشورهای داخل در پروژه عادی سازی (م. ۲۹) وزن و تأثیر اندک کشورهای حامی سازش در نظم منطقه ای (م. ۴) قدرت بازیگری و تأثیر گذاری اندک حامیان سازش در برابر قدرت محور مقاومت (م. ۲۱) محوریت قدرت های بدون ملت در فرایند عادی سازی در برابر وجود بدنه اجتماعی قدرتمند در محور مقاومت (م. ۲۷) |
| | ماهیت غیردموکراتیک دولت های حامی سازش | غیردموکراتیک بودن ماهیت رژیم های عربی حامی سازش (م. ۹) فقدان مشروعیت و غیردموکراتیک بودن دولت های حامی عادی سازی و سازش (م. ۱۰) |
| چالش های داخلی فزاینده در اسرائیل | بحران های اقتصادی | تشدید دامنه بحران اقتصادی پیش بینی شده در اسرائیل (م. ۵) بحران های اقتصادی و اجتماعی عمیق در اراضی اشغالی (م. ۱۹) کاهش سرمایه گذاری صهیونیست ها در داخل از بیم تشدید بحران های امنیتی (م. ۲۶) شکاف و شقاق اجتماعی و سیاسی در بین شهرک نشینان اسرائیلی و بروز کنش های اعتراضی بی سابقه در اراضی اشغالی (م. ۱۸) |

| | | |
|---|---|---|
| | <p>بحران سیاسی و اجتماعی، فرهنگی</p> <p>بحران روان‌شناختی</p> | <p>ظهور و قدرت‌یابی روزافزون اندیشه پست صهیونیسم (م. ۱۶) چالش‌های اعراب موسوم به اعراب ۱۹۴۸ به‌عنوان یک چالش جدی برای اسرائیل (م. ۲۳)</p> <p>غالب بودن مسائل داخلی بر گفتمان سیاسی اسرائیل (م. ۵) تسلط افراط‌گرایان بر اسرائیل و ظهور چنددستگی بی‌سابقه و نیز احتمال بروز بحران اجتماعی و سیاسی در اسرائیل (م. ۷)</p> <p>سیاست داخلی تفرقه‌برانگیز در اسرائیل و تأثیرات مخرب آن بر احساسات نسبت به اسرائیل در کنگره و سایر بخش‌های آمریکا (م. ۵) ارتباط معنادار میان جبهه مقاومت و جبهه قیام مردمی در داخل اراضی اشغالی (م. ۲۳)</p> <p>وجود یک جامعه متفرق و چندلایه و پراکنده و متشکل از قومیت‌ها و نژادهای مختلف به‌منابه یک چالش امنیتی و اجتماعی در سرزمین‌های اشغالی (م. ۲۳) احتمال تشدید روند مهاجرت معکوس در اراضی اشغالی (م. ۲۶)</p> <p>اوضاع سیاسی و اجتماعی و خشم مردمی در سرزمین‌های اشغالی (م. ۱) رژیم صهیونیستی دچار یک وسواس امنیتی است (م. ۳۰)</p> <p>کاهش احساس امنیت شهرک‌نشینان پس از توافق صلح ابراهیمی (م. ۱)</p> |
| <p>ارتقای توان نظامی و دفاعی نیروهای مقاومت</p> | <p>افزایش اقدامات تلافی‌جویانه و نیز افزایش قابلیت نیروهای مقاومت برای دفاع از سرزمین خود</p> | <p>افزایش اقدامات تلافی‌جویانه محور مقاومت علیه مواضع نیروهای اشغالگر در داخل اراضی اشغالی (م. ۱)</p> <p>قدرت‌یابی جریان مقاومت در قالب ظهور بازیگران جدید در میدان نبرد همچون مسلح‌شدن جهاد اسلامی و عملکرد موفق آن در خلال نبرد اخیر (م. ۱)</p> <p>افزایش عملیات نیروهای مقاومت در داخل اراضی اشغالی (م. ۱۸)</p> <p>قدرت اقدام و انسجام، دقت و سرعت در جامه عمل پوشاندن به برنامه‌های تهاجمی در بین نیروهای مقاومت حتی در داخل اراضی اشغالی (م. ۲۳)</p> <p>قدرت اجتماعی قابل توجه ایده اسلام سیاسی (م. ۲۴)</p> <p>پیشرفت قابل توجه نیروهای مقاومت در دستیابی به قدرت بازدارندگی و تهاجمی (م. ۲۳)</p> <p>توانایی قابل توجه ایران در زمینه دستیابی به فناوری‌های دفاعی (م. ۴)</p> <p>توانایی قابل توجه در دستیابی به سامانه جنگ الکترونیک (م. ۴)</p> <p>توانایی جبهه مقاومت در جنگ‌های سایبری و اطلاعاتی (م. ۴)</p> <p>روند قدرت‌یابی نیروهای مقاومت از سال ۲۰۰۰ به بعد (م. ۲۷)</p> |
| <p>سرمایه اجتماعی قابل توجه جبهه مقاومت</p> | <p>افزایش سطح آگاهی‌ها و در نتیجه افزایش سطح اعتماد عمومی و سرمایه</p> | <p>افزایش سطح آگاهی‌های مردمی و بیداری اسلامی در میان ملت‌های منطقه (م. ۱۰)</p> <p>سرمایه اجتماعی قابل توجه اندیشه مقاومت در منطقه (م. ۲۹)</p> |

| | | |
|--|--|--|
| | اجتماعی مقاومت در منطقه | وابستگی دولت‌های حامی سازش و عادی‌سازی به آمریکا به جای انکا به قدرت اجتماعی داخلی (م. ۲۹) |
| ظهور بازیگران غیر دولتی حامی مقاومت | قدرت اجتماعی فزاینده در برابر سیاست‌های تهاجمی اسرائیل | احتمال تأثیر فشار افکار عمومی جوامع عربی بر تغییر رفتار سیاست خارجی دولت‌ها (م. ۲) افزایش قدرت کنشگری بازیگران غیررسمی در فرایند معناسازی و نیز قدرت اجتماعی (م. ۲۵) |
| مصرف داخلی داشتن عادی‌سازی برای امریکا | محوریت آمریکا در سازش به عنوان یک نقطه ضعف | محوریت بیش از حد دولت آمریکا در تثبیت و تضمین فرایند عادی‌سازی (م. ۲۷) مصرف داخلی تعقیب پروژه عادی‌سازی برای دولتمردان آمریکا برای تأثیرگذاری بر انتخابات ۲۰۲۴ (م. ۲۲) مصرف داخلی داشتن توافقاتی صلح برای عبور از چالش‌های سیاست داخلی در آمریکا و اسرائیل (م. ۲۱) شاخص اصلی سیاست‌ورزی اسرائیلی، عملگرایی محض منفعت‌طلبانه آمریکاست (م. ۶) تأثیرپذیری نحوه و میزان حمایت دولت آمریکا از اسرائیل از مولفه‌های داخلی سیاست و جامعه (م. ۱۲) |
| سیاست‌های منطقه‌ای ایران برای عادی‌سازی روابط با اعراب | سیاست ایران در زمینه سیاست همسایگی سیاست تنش‌زدایی در روابط خارجی با اعراب توسط دولت سیزدهم | گفت‌وگوهای ایران و عربستان برای کاهش سطح چالش و بازگشت به وضعیت عادی‌سازی روابط (م. ۲۷) سیاست حسن هم‌جواری و اولویت همکاری با دولت‌های منطقه در دولت رئیسی (م. ۲۷) توسعه روابط منطقه‌ای و نیز سیاست همسایگی ایران منجر به کاهش آسیب‌پذیری در بحث اجماع‌سازی علیه ایران و مهار نفوذ آن شده است (م. ۲۸) ظرفیت توسعه پیمان ابراهیم بیشتر سلبی و به نوع بازیگری ایران بستگی دارد درحالی‌که ظرفیت محور مقاومت ایجابی بوده و بستگی به تحرک اعضای آن دارد. (م. ۲۷) |
| موقتی بودن پروژه سازش و بقای آن در حد یک توافق سیاسی | شکست عادی‌سازی و برنامه‌های صلح در عرصه عمل | موقتی بودن پیمان صلح به دلیل ابتناء آن بر منافع زودگذر (م. ۲) شکست عادی‌سازی در بعد سیاسی خود (م. ۲۹) بقای توافق صلح ابراهیم در چارچوب سیاسی (م. ۱) شخصی بودن دلایل سیاست تقارب ترکیه و اسرائیل نزد سیاستمداران ترک (م. ۲۶) شکست توافق‌نامه‌های صلح (م. ۴) |
| هویت برساخته از اسرائیل به عنوان رژیم | وجود یک تصویر تاریخی از ماهیت نامشروع و جنایتکار | حافظه تاریخی از جنایات رژیم صهیونیستی (م. ۹) جایگاه محوری اسرائیل ستیزی در جهان اسلام به دلیل سابقه جنایتکارانه این رژیم (م. ۱۲) |

| | | |
|--|---|--|
| متجاوز و جنایت کار | اسرائیل | هویت و تصویر برساخته از اسرائیل در جهان اسلام به عنوان یک رژیم اشغالگر و نامشروع (م. ۱۶) |
| سکوت عربستان در قبال برنامه عادی سازی | عدم ورود عربستان به پیمان صلح و نیز امکان تغیر سیاست های کشورهای عربی در قبال آینده توافق عادی سازی | احتمال پائین عضویت عربستان سعودی در توافق صلح ابراهیم در کوتاه مدت (م. ۱) احتمال تغییر در سیاست های کشورهای عربی در پی بروز خیانت ها و مطامع غربی ها نسبت به پیمان صلح (م. ۲) عدم رغبت عربستان سعودی برای پیوستن به پیمان صلح ابراهیم (م. ۴) |
| خودآگاهی تاریخی اعراب از سابقه جنایات بار اسرائیل | تصویر تاریخی و سابقه اسرائیل در پیمان شکنی | وجود خودآگاهی تاریخی اعراب از سابقه خیانت بار رژیم صهیونیستی (م. ۳) پیوند ناگسستنی جریان مقاومت با تاریخ (م. ۲) تداوم عملیات نظامی رژیم صهیونیستی در اراضی اشغالی (م. ۱۲) تجربه تاریخی خسارت بار و وابستگی اقتصادی کشورهای مصر و اردن در قبال توافق نامه های صلح با اسرائیل (م. ۱۰) سابقه پیمان شکنی و خیانت های رژیم اسرائیل نسبت به اعراب (م. ۴) |
| تصویر برساخته از آمریکا به عنوان هم پیمان قابل اطمینان در میان کشورهای عربی | ضعف آمریکا در قبال ایران سیاست منفعت طلبانه آمریکا در قبال کشورهای عربی عدم توازن در ظرفیت آمریکا با نیاز مندی های اعراب | شکست هیمنه فناورانه نظامی آمریکا و آسیب پذیر بودن سامانه دفاع موشکی آمریکایی (م. ۴) سیاست نگاه به شرق در نزد سیاستمداران سعودی و آگاهی یافتن از ماهیت رویکرد ابزاری و منفعت طلبانه آمریکا نسبت به ایشان (م. ۲۵) عدم تمایل آمریکا برای ورود به یک منازعه نظام با ایران در منطقه و تمرکز بر پیگیری سیاست موازنه منفی در مقابل روسیه در قبال بحران اوکراین (م. ۲۸) مخدوش بودن چهره آمریکا به عنوان یک حامی مطمئن در حمایت از رژیم های وابسته به او (م. ۱۰) ناتوانی آمریکا و اسرائیل در انجام یک عملیات بزرگ و مؤثر نسبت به مواضع نیروهای مقاومت و ایران (م. ۷) عدم توازن میان درخواست حکام عربی با توانایی های آمریکا برای پاسخگویی به آن (م. ۷) |
| تلقی از مقاومت بعنوان کنشی مشروع | فقدان مشروعیت قانونی برای دفاع از خود در برابر مشروع بودن دفاع از سوی نیروهای مقاومت | استناد اسرائیل به اشغالگری در برابر استناد به حق قانونی و شرعی محور مقاومت (م. ۲) فقدان استدلال قانونی و مشروع برای کنشگری (م. ۲) نامشروع دانستن رژیم صهیونیستی در اذهان عمومی منطقه و جهان اسلام (م. ۲۵) تکیه محور سازش بر حمایت از بیرون در برابر حمایت از درون محور مقاومت و اخلاقی بودن منطقه مقاومت (م. ۲) جرم انگاری عادی سازی در پارلمان عراق (م. ۲۶) |
| ارتقای منزلت و جایگاه ایران و | - تأثیر بحران اوکراین بر بسط قدرت ایران | تأثیر جنگ اوکراین بر افزایش قدرت مانور نظامی ایران (م. ۵) تغییر در موازنه قدرت به نفع ایران (م. ۷) |

| | | |
|---|---|--|
| نیز افزایش نقش و تأثیر ایران بر مسائل بین‌المللی | - شکست بهار عربی و ارتقای منزلت و اعتبار ایران در حمایت از کشورهای هم‌پیمان با او | افزایش اهمیت راهبردی ایران در پی بحران اوکراین به‌عنوان یک نیاز راهبردی برای روسیه، چین، پاکستان و هند (م. ۷) شکست بهار عربی به‌عنوان پروژه‌ای برای تغییر در توازن استراتژیک به نفع ترکیه و حامیان عربی آن به‌منظور مقابله و جبهه‌سازی علیه نفوذ ایران در منطقه (م. ۷) افزایش حضور و نفوذ ایران در مناطق هم‌جواری اسرائیل (م. ۲۰) |
| ظهور مقاومت در لایه‌های جدید در فلسطین | همبستگی گروه‌های فلسطینی ظهور جریان‌های جدید و پر قدرت در مقاومت سست شدن پیمان اسلو در افکار عمومی فلسطینی | تزلزل در پایه‌های پیمان اسلو و ظهور مقاومت مسلحانه در کرانه باختری و اراضی اشغالی ۱۹۴۸ (م. ۷) انسجام گروه‌های فلسطینی برای مبارزه با اشغالگری (م. ۲۱) اتحاد و همبستگی گروه‌های فلسطینی برای ادامه مسیر مبارزه با اشغالگری (م. ۲۲) حمایت بدنه مردمی از مقاومت و مسئله فلسطین (م. ۲۳) مخالفت گروه‌های فلسطینی با برنامه‌های عادی‌سازی، سازش و معامله قرن (م. ۱۹) |
| آسیب‌پذیری و وجود زمینه‌های بحران در میان کشورهای حامی سازش | زمینه‌های بحران در کشورهای حامی سازش آسیب‌پذیری کشورهای حامی سازش در برابر ظرفیت‌های اقدام تلافی‌جویانه جبهه مقاومت عدم رغبت برخی از نخبگان عرب در حمایت از آرمان‌رهای فلسطین وجود زمینه‌های | احتمال افزایش فقر، خشونت و بی‌ثباتی در کشورهای سازشگر در پی تغییرات ژئوپلیتیکی آتی (م. ۵) آسیب‌پذیر بودن مراکز حیاتی دولت‌های حامی سازش در برابر نیروهای مقاومت همچون حملات به آرامکو (م. ۴) احتمال بروز شکاف و تضعیف قدرت عربستان سعودی در پی اتخاذ سیاست‌های نوسازی و مدرن‌سازی محمد بن سلمان (م. ۷) افزایش حضور اسرائیل در آن سوی سواحل خلیج فارس منجر به بروز بحران‌های امنیتی و به ضرر کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس خواهد شد (م. ۱۹) تضاد گفتمانی میان گفتمان اسلام سیاسی با گفتمان سیاسی حاکم بر کشورهای حامی سازش (م. ۱۴) مشکلات داخلی عربستان مانع از ورود صریح این کشور در فرایند عادی‌سازی شده است و همین مسئله موجب طمأنینه رژیم سعودی در این زمینه شده است (م. ۲۱) |

| | | |
|--|---|---|
| <p>رقابت‌های سیاسی پردامنه داخلی در بین کشورهای حامی سازش</p> <p>وجود زمینه‌های چالش اقتصادی در کشورهای حامی سازش</p> <p>چالش بازاریابی ایده سازش در برابر گفتمان مردمی‌شده مقاومت</p> | <p>عدم رغبت تشکیلات خودگردان برای ادامه مسیر سازش موقتی و بی‌حاصل با رژیم صهیونیستی (م. ۲۲) فرسایشی شدن جنگ نیروهای ائتلاف عربی در یمن (م. ۴) افزایش مخاطرات امنیتی در امارات بعد از عادی‌سازی به واسطه حضور جمعیت اکثریت مهاجر در این کشور (م. ۲۶) عدم تحقق وعده‌های داده شده در جریان عادی‌سازی برای کشورهای درگیر در آن از جمله مصر (م. ۹) سردرگمی رژیم‌های عربی در منطقه در یافتن تکیه‌گاه امن برای نیل به آمال و منویات سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود (م. ۷) چالش آمریکا و غرب در بازاریابی ایده عادی‌سازی در منطقه غرب آسیا (م. ۲۹)</p> | <p>استفاده ابزاری صهیونیست‌ها از سازش و عادی‌سازی برای سرپوش گذاری بر چالش‌های داخلی خود (م. ۱۵) استفاده ابزاری اسرائیل از عادی‌سازی برای مقاصد سیاسی حزب لیکود (م. ۱۹) مصرف داخلی داشتن پروژه عادی‌سازی برای نتانیاهو برای عبور از چالش‌های داخلی و اتهام فساد ملی به وی و خانواده‌اش (م. ۲۲) شخصی بودن و محوریت منافع حزبی و شخصی سیاست‌مداران آمریکایی و اسرائیلی در تعقیب پروژه عادی‌سازی (م. ۲۱) مصرف داخلی داشتن توافقاتی صلح برای عبور از چالش‌های سیاست داخلی در آمریکا و اسرائیل (م. ۲۱)</p> |
| <p>مصرف داخلی داشتن عادی‌سازی برای اسرائیل</p> | <p>نیاز تبلیغاتی اسرائیل به استفاده ابزاری از سازش برای سرپوش گذاشتن بر چالش‌های داخلی</p> | <p>مصرف داخلی داشتن پروژه عادی‌سازی برای رژیم‌های عربی همچون سودان و الجزایر در راستای سیاست امتیازگیری (م. ۲۲) عادی‌سازی تنها نیاز مبرم اسرائیل است و اعراب تنها به دلایل امنیتی به آن نیاز دارند. (م. ۷) گرایش مصر به شرق در اثر بحران‌های شدید و گسترده مالی و اقتصادی ناشی از تبعیت این کشور از برنامه‌های آمریکایی (م. ۴)</p> |
| <p>مصرف داخلی داشتن عادی‌سازی برای کشورهای حامی سازش</p> | <p>مصرف داخلی داشتن پروژه عادی‌سازی برای کشورهای عرب</p> | <p>مصرف داخلی داشتن پروژه عادی‌سازی برای رژیم‌های عربی همچون سودان و الجزایر در راستای سیاست امتیازگیری (م. ۲۲) عادی‌سازی تنها نیاز مبرم اسرائیل است و اعراب تنها به دلایل امنیتی به آن نیاز دارند. (م. ۷) گرایش مصر به شرق در اثر بحران‌های شدید و گسترده مالی و اقتصادی ناشی از تبعیت این کشور از برنامه‌های آمریکایی (م. ۴)</p> |

نتیجه‌گیری

هدف از این تحقیق بررسی چالش‌های دوگانه رقیب محور مقاومت - محور سازش در بازساماندهی
نظم در زیرسیستم منطقه‌ای جنوب غرب آسیا بود. محقق بدین منظور تلاش نمود تا این مسئله را در
قالب سه پرسش اصلی به بحث بگذارد. طبعاً احصای نظرات متخصصان و محققان بین‌المللی

می تواند دیدگاه دقیق تری از زوایای این الگوی رقابت منطقه‌ای ارائه نماید.

سؤال فرعی نخست

چه عواملی موجب تغییر در وضع ژئوپلیتیکی در منطقه جنوب غرب آسیا شده است؟
(محیط‌شناسی)

محقق با بررسی و تحلیل ۵۸ مضامین پایه احصا شده در خصوص شناخت محیط منطقه‌ای جنوب غرب آسیا در قبال تحولات ژئوپلیتیک معاصر، به ۱۶ مضمون سازمان‌دهنده و ۷ مضمون فراگیر به شرح ذیل دست یافته است.

تحلیل

متغیرهای مختلفی در بازصورت‌بندی ترتیبات منطقه‌ای ایفای نقش می‌کند که سیاست خارجی قدرت‌های قاعده‌سازی چون آمریکا، چین و یا اتحادیه اروپایی در قبال خاورمیانه می‌تواند بر ساخت چهره جدیدی از کشش‌ها و روابط در این منطقه تأثیرگذار باشد. قدا فراشتن چین در طی دهه‌های اخیر و نیز سرعت قابل توجه این کشور در مسیر توسعه و هم‌اوردی در بسیاری از زمینه‌های با آمریکا موجب شده است تا مهار چین به یکی از مهم‌ترین موضوعات و اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا تبدیل شود. از طرف دیگر، در میان بازیگران عمده نظام بین‌المللی، آمریکا بیشترین هزینه را برای تأمین امنیت در خاورمیانه پرداخت می‌کند در صورتی که دیگران نیز از منافع آن بهره‌مند می‌شوند؛ لذا، آمریکا از این که دیگران نیز در تأمین امنیت و حفظ ترتیبات جاری در این منطقه شریک و سهیم باشند در مقطع کنونی حمایت می‌کند از همین رو، ممانعتی از حضور نظامی چین در آب‌های دریای عمان یا اجرای گشت‌زنی‌های نظامی این کشور در منطقه نمی‌نماید.

از سوی دیگر، آمریکا برای مهار چین نیازمند ابزارهای مؤثرتری است تا بتواند سرعت رشد چین را با کاستی و یا توقف روبرو سازد؛ لذا، سیاست مهار توسط طرف ثالث را اتخاذ نموده تا با قدرتمند ساختن هند و نیز رشد برنامه‌های نظامی پاکستان از یک سو و نیز حمایت از تایوان از سوی دیگر، بتواند گام‌های مؤثری را بدین منظور بردارد. اما این سیاست نیازمند تغییر در تمرکز راهبردی آمریکا از غرب به شرق این قاره است؛ اما این مهم بدون تضمین منافع حیاتی آمریکا در منطقه جنوب غربی میسر نخواهد بود؛ لذا، آمریکا تلاش دارد تا منطقه خاورمیانه را بر اساس سناریوی خود مبنی بر یک ایران ضعیف شده ناشی از فشار تحریم‌های بین‌المللی، یک عراق درهم‌تنیده شده از انواع چالش‌های توسعه داخلی، در مقابل اتحادی از اعراب و اسرائیل، صورت‌بندی نماید. طبعاً محوریت اسرائیل در

این طرح عامل اساسی بوده و تضمین‌کننده استمرار حیات منافع آمریکا در منطقه تلقی می‌شود. با این وصف، سیاست چین مبنی بر گشودن درهای همکاری با کشورهای خاورمیانه می‌تواند نقش و تأثیر بسزایی در راهبردهای سیاست خارجی آمریکا در منطقه داشته باشد. هم‌زمانی این موضوع با افول نسبی آمریکا در عرصه سیاست جهانی منجر به ضعف در منطقه یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی در نظم بین‌المللی شده و فضا برای کنش بازیگران دیگر را فراهم آورده است.

قدرت‌یابی ایران طی دهه‌های پس از انقلاب و محوریت یافتن آن در بازسازی قدرت منطقه‌ای خود و فراهم‌آوردن شرکای راهبردی در منطقه موجب شده است تا زمینه برای کنشگری فعالانه ایران در ترتیبات منطقه‌ای بیش از گذشته فراهم شود و البته این مسئله سیری فزاینده نیز یافته است. خروج اشغالگران صهیونیست از جنوب لبنان، شکست‌های متوالی ارتش اسرائیل از مقاومت اسلامی در لبنان و فلسطین در جنگ‌های ۳۳ روزه، ۲۲ روزه، ۵۵ روزه و دیگر مصاف‌های نظامی گسترده و محدود خود با مقاومت از یک سو، و فروپاشی نظام بعثی در عراق در پی حملات نیروهای ائتلاف به این کشور، فضای تنفسی گسترده‌ای به این کشور اعطا کرد تا راه زمینی به سوریه و لبنان برای حمایت از بدنه فعال مقاومت در منطقه برای ایران با سهولت بیشتر فراهم گردد.

تحولات پسا بهار عربی نیز موجب تغییر در ساخت قدرت و نیز ترتیبات منطقه‌ای شد. افول سوریه و مصر از دایره بازیگران عمده عربی و ظهور بازیگران جدید با اقتصادهای روبه‌رشد در حاشیه جنوبی خلیج فارس موجب شد تا در غیاب عراق، سوریه و مصر، عقبه تحولات عربی بیشتر به منطقه جنوبی خلیج فارس با محوریت قطر، و امارات متحده عربی سوق پیدا کند. این امر نیز خود بر تغییر در صورت‌بندی نظم منطقه‌ای تأثیرگذار بوده است.

نکته دیگر در ترتیبات منطقه‌ای، اجتماعی‌سازی گفتمان مقاومت در بین جوامع اسلامی و عرب منطقه است. بر این اساس، تجربه خسارت‌بار و تلخ ظهور دولت افراط‌گرای داعش در بخشی از منطقه و عدم حمایت مؤثر آمریکا از دولت‌های درگیر در این بحران، بر این دیدگاه مهر تأییدی زد که آمریکا هم‌پیمان و تکیه‌گاه ایمنی در هنگامه بروز چالش‌ها و بحران‌ها نیست و نمی‌توان بر قدرت بیرونی برای صیانت از امنیت و تمامیت ارضی کشورها تکیه زد؛ لذا، گفتمان مقاومت به‌عنوان یک گفتمان درون‌زا توانسته است در میان بخش‌های گسترده‌ای از جوامع منطقه به‌عنوان گفتمانی کارآمد خود به منصفه ظهور برساند.

سؤال فرعی دوم

محور مقاومت برای ایفا نقش به‌عنوان یک نیروی نظم‌ساز با چه چالش‌هایی در عرصه عمل مواجه است؟

محقق با بررسی و تحلیل ۷۸ مضمین پایه احصا شده در خصوص شناخت چالش‌های محور مقاومت در قبال تحولات ژئوپلیتیک معاصر، به ۱۳ مضمون سازمان‌دهنده و ۹ مضمون فراگیر به شرح ذیل دست یافته است.

تحلیل

هر چند گفتمان مقاومت توانسته است در مصافی پرهزینه و دشوار برتری خود را در میدان نبرد به اثبات برساند و پایه‌ای برای اجتماعی‌سازی خود در میان توده‌های جامعه ایجاد نماید، با این حال، این تصویر از گفتمان مقاومت تنها در داخل جوامعی که مقاومت در آنها به توفیقاتی دست یافته، ترویج شده و به رسمیت پذیرفته شده است. در حالی که قدرت رسانه‌ای جبهه سازش و غرب با استفاده از ظرفیت‌های بالای کنش رسانه‌ای در خلق واقعیت مجاز و تصویر برساخته از حقایق و به یک معنا، قدرت بالای آن در خلق معنای جدید توانسته است تصویری مخدوش از ماهیت گفتمان مقاومت نزد افکار عمومی جهان ایجاد نماید. این مهم در حالی است که وابستگی تکنولوژیک کنش رسانه‌ای به زیرساخت‌های فناورانه که تحت سیطره غرب است، با چالش جدی مواجه شود و قدرت روایتگری از جبهه مقاومت تا حدود قابل توجهی گرفته شود؛ لذا، یکی از مهم‌ترین چالش‌های گفتمان مقاومت، عدم توازن در کنش رسانه‌ای و تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهان است.

حائز ذکر است که رسانه ابزار مشروعیت‌بخشیدن به اقدامات قدرت‌های بزرگ و صاحبان آن در عرصه سیاست جهانی بوده به‌طوری‌که ایشان تلاش می‌نمایند تا با دست‌اندازی در نظام معنایی و هنجاری مخاطبان خود، ارزش‌های دیگری را نزد ایشان برسازنده و نظام فکری و هنجاری مخاطبان خود را به نظام هنجاری خویش نزدیک نمایند. این مسئله می‌تواند به همگون‌سازی و ادغام‌گرایی جوامع محلی در سنت فرهنگی جوامع سرمایه‌داری لیبرالی غرب بینجامد.

مسئله دیگر در نقاط چالش گفتمان مقاومت، فقدان همدلی میان دولت‌ها و سازمان‌های اسلامی در قبال سیاست‌های فزون‌خواهانه غرب و نیز عوامل منطقه‌ای آن همچون رژیم صهیونیستی است. این امر موجب می‌شود تا بار حمایت از گفتمان مقاومت در عرصه نظر و عمل محدود به چند کشور شده که هر گونه اعمال محدودیت در توان حمایتی ایشان می‌تواند مانعی برای آن تصور شود. چنانچه فروافتادن سوریه به ناآرامی‌های بیش از یک دهه اخیر، و بروز حجم بالایی ویرانی‌ها در این کشور، از نقش حمایت‌گری دولت سوریه از مقاومت به طور قابل توجهی کاسته است و یا این که

تنگناهای اقتصادی ناشی از فشار تحریم‌های گسترده علیه ایران نیز بر میزان حمایت ایران از مقاومت تأثیرگذار بوده است.

سیاست عادی‌سازی بخشی از جامعه عربی با رژیم صهیونیستی نیز موجب خروج این رژیم از تنگناهای اقتصادی دست به گریبان آن شده و درجه بالاتری از آزادی عمل را برای آن فراهم آورده است که این امر نیز می‌تواند بر شرارت‌های این رژیم در سطح منطقه بیفزاید. حمایت ضمنی و غیرصریح عربستان از فرایند عادی‌سازی نیز می‌تواند به شتاب هر چه بیشتر عادی‌سازی در جوامع عربی منجر شود، هرچند عربستان سعودی تا کنون به طور رسمی به عادی‌سازی روابط خود با اسرائیل ورودی نداشته است.

سؤال فرعی سوم

محور سازش برای ایفا نقش به‌عنوان یک نیروی نظم‌ساز با چه چالش‌هایی در عرصه عمل مواجه است؟

محقق با بررسی و تحلیل ۱۱۴ مضامین پایه احصا شده در خصوص شناخت چالش‌های محور سازش در قبال تحولات ژئوپلیتیک معاصر، به ۴۰ مضمون سازمان‌دهنده و ۲۱ مضمون فراگیر به شرح ذیل دست یافته است.

تحلیل

مهم‌ترین چالش سیاست عادی‌سازی روابط اعراب با اسرائیل را باید در فقدان وجهه مردمی‌سازی توافق و نیز عدم پشتیبانی نهاد دین از آن دانست. در واقع، توافق عادی‌سازی چیزی بیشتر از یک توافق سیاسی فراتر نرفته و دولت‌های حامی آن نیز هیچ یک نه برخوردار و مستظهر به اراده عمومی مردمان خود هستند و نه از بزرگی و قدرت مانور و تأثیرگذاری چندانی در عرصه سیاست منطقه‌ای برخوردار نیستند؛ لذا، به نظر می‌رسد توافق عادی‌سازی تنها محصول یک اراده سیاسی زودگذر و موقتی است تا یک توافق پایدار.

از طرف دیگر، رژیم صهیونیستی طی سال‌ها و به طور خاص ماه‌های اخیر از آغاز سال ۲۰۲۳ میلادی، درگیر بی‌سابقه‌ترین موج اعتراضات داخلی بوده و این مهم بر حجم چالش‌های پیشین این رژیم افزوده است. چنانچه مسئله اعراب موسوم به ۱۹۴۸، ظهور طبقات جدید در داخل این رژیم تحت عنوان پست صهیونیست، روند افزایشی مهاجرت معکوس، بحران بیکاری، فساد سیستماتیک در این رژیم، به کاهش قابل توجه مشروعیت داخلی این رژیم منجر شده است.

از طرف دیگر، پر واضح است توافق عادی‌سازی هم برای اسرائیل، هم برای آمریکا و هم برای آن دسته از رژیم‌های عربی وارد در آن، عمدتاً مصرف داخلی داشته و هر یک برای رفع مشکلی فوری از اولویت‌های داخلی خود بدان ورود داشته‌اند و این توافق پشتوانه محکمی در عرصه سیاست‌گذاری‌های راهبردی ایشان و به طور خاص آمریکا و اسرائیل ندارد.

نکته دیگر در این زمینه، فقدان مشروعیت رژیم صهیونیستی در اذهان جهان عرب و تداوم حافظه تاریخی ملت‌های منطقه از خوی تجاوزکارانه این رژیم است؛ لذا، اساساً اسرائیل در یک موضع نامشروع قرار داشته و توافق عادی‌سازی بر این مبنا، اساساً فاقد یک سرمایه اجتماعی قابل اتکاست.

قدرت‌یابی فزاینده ایران و دیگر بازیگران مقاومت منجر به افزایش هزینه‌های هرگونه درگیری آمریکا و اسرائیل با آن شده و همین مسئله، عامل جدی در فروکاستن توافق عادی‌سازی به یک توافق موقتی و صرفاً بنا شده بر پایه تهدیدات امنیتی است که در خصوص طرف عربی آن می‌تواند پایدار نباشد درحالی‌که در خصوص طرف اسرائیلی اساساً یک تهدید همیشگی و باصالت است.

چالش دیگر عادی‌سازی، وجود دولتهایی است که به واسطه اینکه اولاً برآمده از اراده ملت‌های خود نیستند و ثانیاً عمدتاً نظام‌هایی غیردموکراتیک هستند، نمی‌توانند از قدرت تأثیرگذاری قابل توجهی در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار نیستند و اتکای عادی‌سازی به این دولت‌ها نمی‌تواند مبنای مناسبی برای پیشبرد اهداف این پروژه باشد. این در حالی است که جرم‌انگاری عادی‌سازی روابط با اسرائیل در پارلمان عراق، سکوت عربستان در قبال آن و عدم اقبال عمومی و فشار افکار عمومی در کشورهای عربی بر دولت‌های متبوع خود مانع عمده‌ای بر سر این توافق سیاسی و امنیتی است. از طرف دیگر، وجود بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در بخشی از دولت‌های حامی عادی‌سازی هر چند ایشان را به این توافق سوق داده است، باین‌حال، می‌تواند بر پیچیدگی آن بیفزاید و در ادامه بتواند مانع عمده‌ای بر سر راه توافق آتی باشد.

تداوم سیاست کشتار فلسطینیان و نیز حملات هوایی به اراضی فلسطینی و سوری و نیز نقض حریم هوایی سوریه و لبنان، اولاً به تقویت روحیه مقاومت فلسطینی، لبنانی و سوری و در نتیجه ظهور پر قدرت بازیگران جدیدی در عرصه معادلات نبرد منجر شده و ثانیاً مقاومت را به صورت امری مشروع در برابر خوی تجاوزکارانه رژیم صهیونیستی بدل ساخته است.

نکته دیگر در تحلیل چالش‌ها و موانع عادی‌سازی، فقدان یک چهره وفادار از آمریکا به هم‌پیمانان خود در منطقه است. امری که موجب شده تا رژیم‌های منطقه نتوانند به آمریکا به‌عنوان یک پشتیبان

قابل اعتماد تکیه نمایند و در عوض به دنبال یافتن شرکای قابل اعتمادتر دیگری برای خود هستند؛ لذا، شاهد سیاست نگاه به شرق از سوی کشورهای عربی هستیم؛ سیاستی که با متنوع‌سازی شرکای راهبردی سعی دارد تا از ظرفیت‌های سطح نظام به طور بهینه استفاده نموده و در تور وابستگی کامل به غرب خارج شود. این امر نیز می‌تواند به تعدیل سیاست‌های غرب‌گرایانه کشورهای عربی بینجامد و به‌عنوان یکی از چالش‌های فراروی توافق عادی‌سازی مطرح شود.

چالش دیگر در برابر پروژه عادی‌سازی، کنش بازیگران غیردولتی در محکوم‌سازی خوی تجاوزکارانه و جنایت‌کارانه رژیم صهیونیستی است. امری که به‌عنوان یک نیروی اجتماعی‌سازی شده می‌تواند بر جهت‌دهی بر افکار عمومی نسبت به اقدامات رژیم صهیونیستی مؤثر واقع شود و به‌عنوان یک نیروی از پائین عمل نماید.

منابع

- اخباری، محمد و ایازی، محمدهادی (۱۳۸۶). «وضعیت خاورمیانه در ساختار ژئوپلیتیکی هزاره سوم». ژئوپلیتیک، سال سوم، شماره سوم، صص. ۳۵-۵۴.
- اخوان زنجانی، داریوش، (۱۳۷۴)، «بحران در سیستم‌ها: ثبات و بی‌ثباتی در سیستم‌های بین‌الملل»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۳: ۱۷۱-۱۶۱.
- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۹۶). «چشم‌انداز جایگاه تمدن نوین اسلامی در شکل‌گیری نظم پسا هژمون در اقتصاد سیاسی جهانی». آینده‌پژوهی ایران، شماره ۳: ۹۰-۶۷.
- علیدادی، شهربانو (۱۳۹۰). «انقلاب ایران و ژئوکالچر مقاومت در سیاست بین‌الملل ۱۹۷۹-۲۰۱۱». سیاست، شماره ۲۰: ۱۹۲-۱۷۵.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۷). «چالش‌های سیاسی جهان اسلام و آینده ایران». دانش سیاسی، سال چهارم، شماره دوم، صص. ۱۵۷-۱۸۵.
- قدسی، امیر (۱۳۹۱). «تحولات ژئوپلیتیک خاورمیانه و تقابل استراتژی‌ها». مطالعات بیداری اسلامی، دوره ۱، شماره ۱، صص. ۱۷۰-۱۵۳.
- کشیشیان سیرکی، گارینه (۱۴۰۱). «حمایت ایران از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه غرب آسیا». کنفرانس دوسالانه بین‌المللی نظم منطقه‌ای و ساختار اجتماعی در خاورمیانه: از نظریه تا عمل. تهران: انجمن علمی علوم سیاسی.

گودرزی، مهناز (۱۴۰۱). «نقش آفرینی بازیگران نوظهور در نظم جدید منطقه‌ای خاورمیانه: مطالعه موردی امارات متحده عربی». کنفرانس دوسالانه بین‌المللی نظم منطقه‌ای و ساختار اجتماعی در خاورمیانه: از نظریه تا عمل. تهران: انجمن علمی علوم سیاسی.

محمودی‌کیا، محمد (۱۴۰۰). «جهان پسا کرونا؛ چین محوری یا استمرار آمریکامحوری در روابط بین‌الملل؟». تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۳، شماره ۴۸: ۹۱-۷۱.

یزدانی، عنایت‌الله و شجاع، مرتضی (۱۳۸۶). «ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه و رقابت قدرت‌ها». دانش سیاسی، سال سوم، شماره دوم، صص. ۸۵-۱۱۱.

یوسفوند، زینب؛ آدمی، علی (۱۴۰۱). «تأثیر توافقات عادی‌سازی روابط رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی بر الگوهای دوستی و دشمنی در غرب آسیا». کنفرانس دوسالانه بین‌المللی نظم منطقه‌ای و ساختار اجتماعی در خاورمیانه: از نظریه تا عمل. تهران: انجمن علمی علوم سیاسی.